

سخنی با خواننده عزیز

در آن روزگاری که تعلیمات دینی در مدارس بصورت جالبی ارائه نشده بود یکی از مدارس مذهبی تهران از حضور علامه تقاضا کرده بود که برای دانش‌آموزان مطالبی پیرامون تعالیم اسلام بصورت ساده و فشرده بنویسند. معظم له مطالبی را نوشتند که در پنج مجلد کوچک چاپ گردید و سپس مدتها فراموش شده بود بنده که بر سبیل تصادف توفیق مطالعه آن را پیدا نمودم مشاهده کردم مطالبی جالب و ارزنده ولی بصورت پراکنده می‌باشد.

از این رو تصمیم گرفتم که با کسب اجازه از حضورا ستاد بزرگ علامه سید محمد حسین طباطبائی مطالب آنها را جمع آوری نموده و با هم تلفیق دهم از این رو در خرداد ماه پنجاه و شش با کسب اجازه از ایشان مشغول شدم و با زحمت فراوان توانستم بخش عقائد و بخش اخلاق و احکام آن در ۳ جلد تلفیق دهم سپس بعد از تنظیم بنظر معظم له رسانم تا پس از بررسی مختصر چاپ گردد و حال خدا را شکر گذارم که این توفیق حاصل شد و برای استفاده آماده گردید.

(قم - سید مهدی آیت‌اللهی (دادور)

تعریف دین

بسم الله الرحمن الرحيم

دین از الفاظی است که بسیار بر زبانها جاری می‌باشد و معمولاً به کسی دیندار گفته می‌شود که خدائی را برای جهان اثبات کند و برای خشنودی او اعمال مخصوصی را انجام دهد.

ممکن است در هر اجتماعی و ملتی بموجب قانون، وظائف هر فرد اجتماع معین شده و بآن عمل می‌کند تصور شود که دیگر احتیاجی به دین نخواهد بود. ولی با دقت و تأمل در احکام و مقررات اسلامی خلاف این معنی ثابت می‌شود، زیرا دین اسلام تنها به نیایش و ستایش خدا نپرداخته بلکه برای کلیه شئون فردی و اجتماعی انسان دستورهای جامع و مقررات مخصوصی وضع فرموده است و جهان پهناور بشریت را بنحو حیرت آوری بررسی نموده نسبت بهر حرکت و سکون فردی و اجتماعی انسان، مقررات مناسبی وضع کرده است و البته چنین دینی را جنبه تشریفاتی نمی‌شود داد.

خدای متعال در قرآن کریم دین اسلام را بکیفیتی که بیان شد توصیف می‌فرماید و نیز یهودیت و نصرانیت را که تورات و انجیل کتابهای آسمانی آنها است و دارای احکام و مقررات اجتماعی می‌باشد بهمین نحو معرفی می‌فرماید چنانکه فرموده:

انا انزلنا التوراه قیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا ... و کیف یحکمونک و عندهم التوراه قیها حکم الله للذین هادوا و الریانیون و الاحبار. و قفینا علی آثارهم بعیسی بن مریم... و آتینا الانجیل قیه هدی و نور و مصداقاً لما بین یدیہ و من التوراه و هدی و موعظه للمتقین و لیحکم اهل الانجیل بما انزل الله قیه... و انزلنا الیک الکتاب¹ بالحق مصداقاً لما بین یدیہ من الکتاب و مؤمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله

تورات و انجیل هم که فعلاً در دست یهود و نصاری است همین مطلب را تأیید می‌کند، زیرا در تورات مقررات

.حقوقی و جزائی بسیار موجود است و ظاهر انجیل نیز شریعت تورات را تأیید و تصدیق می‌نماید

نتیجه

از بیان گذشته روشن می‌شود که دین در اصطلاح قرآن همان روش زندگی است که انسان گریزی از آن ندارد و فرقی که میان دین و يك قانون اجتماعی می‌توان یافت اینست که دین از ناحیه خدای متعال است و قانون اجتماعی مولود افکار مردم. و عبارت دیگر دین میان زندگی اجتماعی مردم و پرستش خدای متعال و فرمانبرداری از وی پیوند می‌دهد، ولی در قانون اجتماعی اهتمامی باین پیوستگی نیست

اثر نيك ارتباط قانون به خدا

دین در نتیجه پیوندی که میان زندگی اجتماعی انسان و پرستش خدای متعال داده است و در همه اعمال فردی و اجتماعی برای انسان مسئولیت خدائی ایجاد کرده انسان را در همه حرکات و سکنات خود مسئول خدای متعال می‌داند.

چون خدای متعال با قدرت و علم بی پایان خویش از هر جهت بانسان احاطه دارد و بهر گونه فکری که در سر به‌روراند و رازی که در دل داشته باشد کاملاً آگاه است و چیزی بر وی پوشیده نیست، بهمین سبب در عین اینکه دین مانند قانون بشری برای حفظ انتظامات پاسبان گمارده و مقرراتی برای مجازات متخلفان و سرکشان وضع کرده، امتیاز دیگری نسبت به قانون بشری پیدا می‌کند و آن اینست که: دین زمام مراقبت و نگهداری انسان را بدست يك پاسبان درونی می‌سپارد که در کار خود هرگز عفلت و اشتباه نمی‌کند و از پاداش و کیفر آن نمی‌توان جان بدر برد

:خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

². **و هو معكم اينما كنتم**

:و می‌فرماید

³. **والله بمت يعملون محيط**

:و می‌فرماید

⁴. **و ان كلا لما ليوفينهم ربك اعمالهم**

اگر حال کسی را که در محیط قانون زندگی می‌کند با کسی که در محیط دین بسر می‌برد مقایسه نمائیم. مزیت و برتری دین برای ما کاملاً واضح و آشکار خواهد شد

زیرا جامعه‌ای که همه افراد آن متدین باشند و وظائف دینی خویش را انجام دهند، چون در همه حال خدا را ناظر کارهای خویش می‌دانند؛ از هر گونه بداندیشی نسبت بیکدیگر در امان هستند

بنابراین عموم افرادی که در چنین محیطی بسر می‌برند از دست و زبان یکدیگر آسوده بوده عمری را در نهایت خوشی و راحتی بسر خواهند برد، و بسعادت جاویدان نائل خواهند شد

اما در محیطی که فقط قانون بشری حکمفرما باشد موقعی که پاسبان را ناظر کار خود می‌بیند از کار خلاف

خودداری می‌کند و در غیر اینصورت ممکن است بهر عمل خلاقی دست بزند

آری در جامعه‌های اخلاقی تا اندازه‌ای آرامش قلبی فراهم است ولی همین اخلاق خود موادی است دینی نه قانونی

بعبارت دیگر:

دین عقائد و دستوره‌های علمی و اخلاقی است که پیمبران از طرف خدا برای راهنمایی و هدایت بشر آورده‌اند. دانستن این عقائد و انجام این دستورها سبب خوشبختی انسان در دو جهان است. اگر ما دیندار باشیم و از دستوره‌های خدا و پیغمبر اطاعت کنیم در این دنیای گذران خوشبخت، و در زندگی جاوید. و بی پایان جهان دیگر هم سعادت‌مند خواهیم بود. توضیح: ما می‌دانیم سعادت‌مند کسی است که زندگی خود را در اشتباه و گمراهی بسر نبرد و دارای اخلاق پسندیده باشد و کارهای نیکو انجام دهد. دین خدا ما را بهمین سعادت و خوشبختی هدایت می‌کند و دستور می‌دهد که

اولاً عقاید درستی را که با عقل و وجدان خود درک کرده‌ایم محترم و مقدس بشماریم. و ثانیاً دارای اخلاق پسندیده باشیم و تا می‌توانیم کارهای خوب و شایسته انجام دهیم.

بنابراین دین سه قسمت تقسیم می‌شود:

اعتقادات - 1

اخلاق - 2

عمل - 3

اعتقادات - 1

ما اگر بعقل و وجدان خود مراجعه کنیم درک می‌کنیم که این جهان پهناور هستی با نظام حیرت‌آور خود نمی‌شود خود بخود بوجود آمده باشد و سر تا پا نظم و ترتیب آن، بدون نظم دهنده‌ئی انجام یابد؛ مسلماً آفریننده‌ئی هست که با توانائی و علم بی پایان خود این جهان بزرگ را پدید آورده و با قوانین ثابت و تغییر ناپذیری که در تمام امور برقرار کرده نظام جهان را با نهایت عدل و داد براه انداخته است؛ هیچ چیز بی‌هوده و بگراف آفریده نشده و هیچ موجودی از قوانین خدائی مستثنی نیست. و نمی‌توان باور کرد که چنین خدای مهربان با همه عنایت و لطفی که بافریده‌های خود دارد جامعه بشری را. بعقل خودشان که بیشتر اسیر هوی هوس شده و در نتیجه دچار گمراهی و بدبختی می‌شود واگذار نماید. بنابراین باید وسیله پیامبرانی که از خطا و اشتباه دورند دستورهائی برای افراد بشر بفرستد تا بکار بستن آن دستورها آنان را بسعادت و نیکبختی برساند. و چون پاداش فرمانبرداری از دستوره‌های پروردگار در زندگی این جهان کاملاً بظهور نمی‌رسد باید عالم دیگری باشد که در آنجا بکارهای مردم رسیدگی شود تا اگر عمل خیری انجام داده‌اند پاداش آنرا ببینند و اگر کار زشتی. از آنان سر زده بجزای آن برسند. دین، مردم را باین اعتقادات و سایر عقائد حقه‌ئی که بعداً بطور تفصیل بیان می‌کنیم تشویق می‌نماید و آنان را. از چهل و بیخبری بر حذر می‌دارد.

اخلاق - 2

دین بما می‌گوید که در زندگی صفات پسندیده اختیار کنیم و خود را با خوبیهای ستوده و نیکو بیارائیم؛ وظیفه شناس، خیرخواه، بشردوست، مهربان خوشرو و دادگستر باشیم و. از حق دفاع کنیم و از حدود و حقوق خود تجاوز نکنیم و بمال و عرض و جان مردم تعدی روا نداریم؛ در طلب دانش و بینش از هیچگونه فداکاری و از خودگذشتگی کوتاهی ننمائیم و بالاخره عدل و اعتدال (میان‌روی) را در تمام امور زندگی پیشه خود سازیم.

عمل - 3

دین دستور می‌دهد که در زندگی بکارهایی که خیر و صلاح خود و جامعه ما در آن است دست بزنیم و از کارهایی که فساد و تباهی بار می‌آورد دوری کنیم و نیز می‌گوید بعنوان عبادت و پرستش پروردگار اعمالی مانند نماز و نماز آن که نشانه بندگی و فرمانبرداری است بجای آوریم. اینهاست مقررات و دستورهائی که دین آورده و ما را بآن دعوت می‌نماید و چنانکه پیدا است برخی از آنها اعتقادی و پاره‌ئی اخلاقی و بعضی دیگر عملی است و بطوریکه گفته شد پذیرفتن و بکار بستن آنها تنها وسیله سعادت و خوشبختی انسان است زیرا می‌دانیم که انسان جز اینکه واقع‌بین باشد و با اخلاق و اعمال پسندیده زندگی کند سعادت ندارد.

دین فطری است

آدمی بحکم طبیعت و سرشت خدادادی خود دین می‌خواهد، زیرا انسان در سیر زندگی پیوسته برای تأمین سعادت خود تکاپو و تلاش می‌کند و برای رفع نیازمندی‌های خود دست باسیاب و وسائلی می‌زند که در مقاصد وی مؤثرند؛ و بدون تردید همیشه سببی را می‌خواهد که مؤثر بوده و هیچگاه مغلوب نشود و از طرف دیگر در جهان طبیعت سببی نداریم که تأثیرش دائمی بوده و هرگز مغلوب و مقهور موانع نگردد. همین حقیقت که انسان بحشب فطرت برای سعادت خود سببی می‌خواهد که مغلوب نباشد و تکیه گاهی را طالب است که هرگز منهدم نشود تا زندگی خود را بوی ارتباط دهد و يك آرامش درونی واقعی پیدا کند خواسته دین است. زیرا تنها خدای متعال است که در اراده خود هرگز مغلوب و مقهور نمی‌شود و عذر و قصور را بر وی راهی نیست و روش زندگی که ارتباط بخدای متعال داشته باشد همان دین اسلام است و بس. بنابراین می‌توان گفت خواست غریزی انسان یکی از بهترین دلائل است که اصول سه گانه دین (توحید - نبوت - را اثبات می‌کند، زیرا درك فطری که لازمه ساختمان ویژه انسان می‌باشد هرگز خطا نمی‌کند، چنانکه (معاد انسان مثلا دوستی را به معنی دشمنی اشتباه نمی‌کند و تشنگی را در احساس درونی خود بجای سیراب بودن نمی‌گیرد.

درست است که انسان آگاهی آرزو می‌کند که مانند مرغی بال و پر داشت و می‌پرد یا مثلا مانند ستاره‌ای بر فراز آسمان قرار داشت و طلوع و غروب می‌کرد، ولی حقیقت اینها پنداری بیش نیست و غیر از این است. که انسان از ته دل و جدأ تکیه‌گاه واقعی برای سعادت خود یا راحتی و آسودگی مطلق یا يك زندگی بتمام معنی انسانی می‌خواهد و هرگز از این فکر روگردان نمی‌شود.

و چنانچه سبب غیر مغلوبی (خدا) در جهان هستی نبود انسان با نهاد بی‌آلایش خود بفکرش نمی‌افتاد و اگر راحتی و آرامش مطلق و غیر نسبی که راحت و آرامش عالم آخرت است) وجود نداشت انسان طبعاً جویای آن نبود و اگر روش دینی (که از راه نبوت بما رسیده) حق نبود خواست آن در درون انسان نقش نمی‌بست انسان يك سلسله نیازمندی‌های جسمی و روحی، مادی و معنوی دارد که باید با زندگی دسته جمعی رفع شود و هر يك از افراد جامعه بشری با وسائل عادی که بکار می‌اندازد بی‌آنکه مزاحم و مانعی داشته باشد زندگی چند روزه این جهان را با آسایش و آرامش بسر برد و برای زندگی جهان دیگر توشه بردارد پس باید در جامعه بشری قانونی اجرا شود که مطابق اراده خدای جهان باشد و با فطرت و آفرینش وفق دهد؛ و بموجب این قانون هر کس در جای خود بنشیند و باندازه ارزشی که در جامعه دارد بهره برد، و دست وی از تعدی بحقوق دیگران کوتاه شود و بالاخره همه تسلیم اراده حق گردند و همه با هم برادر و در مقابل حق و عدالت برابر باشند.

فوائد دین

از آنچه گفتیم معلوم شد که دین در اصلاح فرد و جامعه تأثیری عمیق دارد و بلکه تنها وسیله سعادت و نیکبختی است.

جامعه‌ئی که به دین پای‌بند نباشد واقع‌بینی و روشنفکری را از دست می‌دهد و عمر گرانباه خود را در گمراهی و ظاهربینی می‌گذراند. عقل را زیر پا گذاشته چون حیوانات کوتاه نظر و بی‌خرد زندگی می‌کند؛ دچار زشتی اخلاق و پستی کردار می‌شود و بدین ترتیب از امتیازات انسانی محروم می‌گردد. چنین جامعه‌ئی گذشته از اینکه بسعادت ابدی و کمال نهائی خود نمی‌رسد در زندگی کوتاه و زودگذر این جهان هم نتایج شوم و ناگوار انحرافات و کجرویهای خود را خواهد دید. و دیر یا زود چوب غفلت خود را خواهد خورد. و بروشنی خواهد فهمید که تنها راه سعادت همان دین بوده است و سرانجام از کردار خود پشیمان خواهد شد. خدای متعال در کلام خود می‌فرماید:

قد افلح من زکيها و قد خاب من دسيها

کسی که خود را از آلودگیها حفظ کند رستگار است و آنکس که بهر ناروائی نزديك شود بهدف خود یعنی به خوشبختی و رستگاری نخواهد رسید⁵.

البته باید دانست که آنچه سعادت انسان و نیکبختی فرد و جامعه وابسته بآن است بکار بستن دستورات دینی است. تنها نامگذاری فائده ندارد زیرا آنچه که ارزش دارد خود حقیقت است نه دعوی حقیقت؛ کسیکه خود را مسلمان می‌خواند و با درون تیره و اخلاق پست و کردار زشتی که دارد منتظر فرشته سعادت است مانند بیماری است که نسخه پزشك را در بغل گذاشته توقع بهبودی دارد و مسلماً با چنین فکری به سرمنزله مقصود نخواهد رسید.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید:

ان الذين آمنوا و الذين هادوا و النصاري و الصابئين من آمن بالله و اليوم الآخر و عمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم.

یا نصرانی نامیده می‌شوند آنانکه براستی بخدا و روز قیامت⁶ از میان کسانیکه مسلمان یا یهودی یا صابی

7. ایمان آورده‌اند و کردار شایسته دارند پیش خدا دارای پاداش نیک خواهند بود

ممکن است تصور شود که بنا بمضمون این آیه کسانی که بخدا و روز قیامت ایمان آورده‌اند و دارای عمل صالح هستند اگرچه همه پیغمبران یا بعضی از آنان را قبول نداشته باشند رستگار خواهند بود ولی باید دانست که در ۱۵۱ خداوند عالم کسانی را که به پیغمبران یا به بعضی از آنان ایمان ندارند کافر دانسته 150 سوره نساء آیه است.

بنابراین کسی از ایمان خودش بهره‌مند خواهد بود که بهمه پیغمبران ایمان آورده و دارای عمل صالح باشد.

اجمالی از تاریخ ادیان

مطمئن‌ترین راه در تحقیق اجمالی پیدایش ادیان که از نظر دینی می‌توان اعتماد نمود همان است که قرآن کریم اجمالاً بیان آن می‌پردازد زیرا از هر گونه خطا و اشتباه و اعمال تعصب و غرضرانی منزّه و مبرا است

دین خدا که همان دین اسلام است **ان الدین عند الله الاسلام** از نخستین روز پیدایش بشر همراه وی بوده است؛ زیرا چنانکه در قرآن کریم تصریح شده نسل کنونی بشر بدو نفر مرد و زن منتهی است که در قرآن کریم بنام آدم و زوجه‌اش حوا نامیده شده‌اند؛ و آدم پیغمبر بوده و وحی‌های آسمانی به وی نازل می‌شده است دین آدم بسیار ساده و مشتمل بر کلیاتی چند بوده مانند اینکه مردم باید در یاد خدا باشند و بهمدیگر خاصه بوالدین احسان و نیکی کنند و از فساد و قتل و کارهای زشت دوری نمایند

پس از آدم و زوجه‌اش، فرزندان‌شان روزگاری با نهایت سادگی بدون اختلاف می‌گذرانیدند چون روز بروز شماره افراد افزوده می‌شد کم کم دور یکدیگر جمع شده زندگی دستجمعی را تشکیل دادند

در این حال شیوه زندگی را بتدریج می‌آموختند و خود را بمدنیت نزدیکتر می‌ساختند، چون شماره مردم رو بفزونی گذاشت بقبائل مختلف تقسیم شدند و در هر قبیله نیز بزرگانی یافت می‌شدند که افراد قبیله به آنان احترام می‌گذاشتند و حتی پس از مرگ نیز مجسمه‌های ایشان را می‌ساختند و مورد ستایش قرار می‌دادند؛ و از همین روزگار بت پرستی در میان مردم رواج گرفت؛ چنان که در اخبار امامان وارد شده که پیدایش بت پرستی از این راه بوده است و تاریخ بت پرستی نیز همین معنی را تأیید می‌نماید کم کم در اثر اجحافات که اقویاً بضعا می‌نمودند اختلافاتی بین مردم پیدا شد. این اختلافات و اختلافهای اتفاقی علت کشمکشهای گوناگون زندگانی گردید.

پیدایش این اختلافات که بشر را از راه سعادت منحرف ساخته بسوی بدبختی و هلاکت می‌کشانید، سبب شد که خدای مهربان پیغمبرانی را برانگیخت و با ایشان کتاب آسمانی را که اختلافات بشر را حل و فصل می‌نمود؛ فرستاد چنانکه خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه 8.

دین اسلام و کتاب آسمانی آن

دین اسلام دینی است جهانی و همیشگی و يك سلسله امور اعتقادی و مقررات اخلاقی و عملی است که بکار بستن آنها سعادت و نیکبختی انسانرا در دنیا و آخرت تأمین می‌کند.

مقررات دین اسلام که از جانب آفریدگار جهان فرستاده شده طوری است که هر فردی از افراد بشر و هر جامعه‌ای از جامعه‌های انسانی که آنها را بکار بندد بهترین شرائط زندگی و متری‌ترین کمال انسانی برایش فراهم خواهد شد.

دین اسلام آثار نیکوی خود را بطور مساوی بهمه کس و هر جامعه‌ای می‌بخشد و بزرگ و کوچک، دانا و نادان، مرد و زن، سفید پوست و سیاه‌پوست؛ شرقی و غربی بدون تفاوت می‌توانند از فوائد و مزایای این آئین پاک برخوردار شوند و نیازمندی‌های خود را بنحو احسن و اکمل رفع نمایند، زیرا دین اسلام معارف و مقررات خود را روی پایه آفرینش گذاشته و نیازمندی‌های انسان را منظور داشته برفع آنها می‌پردازد و فطرت و ساختمان انسان نیز در همه افراد مختلف و نژادهای متفاوت و زمانها یکسان است زیرا بدیهی است که جامعه انسانی از خاور گرفته تا باختر يك خانواده نوعی است یعنی همه از نوع انسانند و بزرگ و کوچک، مرد، زن و دانا و نادان؛ سفید پوست و سیاه پوست - آن اعضاء و افراد این خانواده هستند و در اصول و ارکان ساختمان انسانی شریکند و نیازمندی‌های افراد مختلف و نژادهای متفاوت؛ مشابه است و آیندگان بشر نیز فرزندان و زادگان همین خانواده‌اند و قطعاً وارث حوائج و نیازمندی‌های اینان می‌باشند.

در نتیجه، اسلام آئینی است که برفع نیازمندی‌های واقعی و فطری انسان می‌پردازد و برای همه کافی و برای همیشه زنده خواهد بود.

بهمین سبب خدای متعال اسلام را دین فطری می‌نامد و مردم را بزنده نگاهداشتن فطرت انسانی دعوت می‌نماید و بزرگان دین فرموده‌اند:

اسلام دینی است آسان که بانسان سخت‌گیری نمی‌کند.

خدای متعال با اینکه دین اسلام را روی اساس فطرت بنا نهاده است و در نتیجه، کلیات آن برای همگان قابل فهم و ادراک می‌باشد، ریشه‌ها و پایه‌های اصلی معارف و مقررات آنرا در کتاب آسمانی به پیغمبر گرامی خود، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل و بیان فرموده است و آن کتاب آسمانی قرآن کریم می‌باشد. آئین مقدس آخرین دین آسمانی است و بهمین جهت کاملترین ادیان می‌باشد. با آمدن این دین ادیان قبلی منسوخ شده است زیرا با وجود کامل نیازی بناقص نمی‌باشد. دین مقدس اسلام بوسیله پیامبر گرامی ما حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) برای بشر فرستاده شده است. این در رستگاری و سعادت هنگامی بروی جهانیان گشوده شد که جامعه‌های انسانی دوره‌های خامی و ناتوانی فکری خود را گذرانیده و برای بدست آوردن کمال انسانیت آماده شده و شایستگی دریافت معارف و مطالب عالی و بلند پایه الهی و بکار بستن آنها را بدست آورده بودند.

از این رو اسلام حقایق و معارفی را که در خور فهم انسان واقع بین است و نیز اخلاق پسندیده‌ئی را که امتیاز انسان بآنست و دستورهائی را که به همه کارهای زندگی فردی و اجتماعی انسان سر و سامان می‌دهد، برای بشر آورده و او را بعملی ساختن آنها توصیه می‌کند.

دین از نظر قرآن

ان الذین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاء هو العلم بغیا بینهم و من یکفر - 1
بآیات الله فان الله سریع الحساب

سوره آل عمران آیه ۱۷

دینی که همه پیغمبران مردم را به سوی آن دعوت کرده‌اند عبارت از خداپرستی و تسلیم در برابر دستورات او است. و علماء ادیان با آنکه راه حق را از باطل تشخیص می‌دادند بواسطه تعصب و دشمنی زیر بار حق نرفته هر يك راهی را پیش گرفتند؛ و در نتیجه ادیان مختلف در روی زمین پیدا شده در حقیقت این دسته از مردم به آیات خدا کافر شدند و خداوند بزودی سزای اعمال آنان را خواهد داد

و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخره من الخاسرین - 2

سوره آل عمران آیه ۷۹ ترجمه: هر که جز دین اسلام دین دیگری را طلب کند و پیرو آن گردد هرگز از وی پذیرفته نشده و در آخرت اهل نجات نخواهد بود

یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافه و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین - 3

سوره بقره آیه ۲۰۴

ای مسلمانان در امور دینی همگی تسلیم خدا شوید و چون شیطان دشمن آشکار شما است از او پیروی نکنید و چیزی در دین کم و زیاد ننمائید

و اوفوا بعهدالله اذاعاهدتم و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها و قد جعلتم الله علیکم کفیلاً ان الله یعلم ما - 4
تفعلون

سوره نحل آیه ۹۳

خلاصه ترجمه: ای مسلمانان اگر عهدي بستید بعد و پیمان خود وفا کنید و بعد از آنکه سوگندهای خود را محکم کردید و خدا را در کار خود شاهد گرفتید چون خدا به کارهای شما دانا است، سوگند خودتان را نشکنید. مقصود از آیه اینست که مسلمان هر پیمانی را با خدا یا مردم ببندد باید به آن عمل کند و نقض ننماید

ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن - 5
سبيله و هو اعلم بالمهتدین

سوره نحل آیه ۱۲۶

خلاصه ترجمه: از راه بیان حقیقت و بیان صلاح و فساد کارها و با پند و اندرز نیکو مردم را براه خدا دعوت کن؛ و با بهترین وجهی که ممکن است در راه اثبات حق با بیگانگان مجادله نما چون خدا به گمراهان و کسانی که راه یافته‌اند داناتر است

مقصود: مسلمان برای پیشرفت دین با هر کس مطابق فهمش و بطوریکه برای او مفید باشد باید گفتگو کند؛ و اگر بوسیله برهان و پند و اندرز نتوانست کسی را راهنمایی کند با جدل که یکی از راههای اثبات مطلب است باید او را بسوی حق دعوت نماید

و اذا قرأ القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون - 6

سوره اعراف، آیه ۲۰۳

خلاصه ترجمه: در موقع خواندن قرآن صحبت نکنید و با گوش دل معنی آنرا فرا گیرید، شاید رحمت خدا شامل حال شما گردد

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و - 7
الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلاً

سوره نساء آیه ۶۲

خلاصه ترجمه: ای مردم باایمان بدستور خدا و پیغمبر و امامانی که خدا و پیغمبر اطاعت آنان را بشما واجب نموده‌اند؛ عمل کنید و اگر بخدا و روز قیامت عقیده دارید اختلافات خود را از روی قرآن و فرموده پیغمبر حل کنید. چون این روش برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر می‌باشد

مقصود: در جامعه اسلامی وسیله رفع اختلاف غیر از قرآن و کلمات پیغمبر چیز دیگری نیست، و هر اختلافی را با این دو دلیل باید حل کرد و اگر یکنفر مسلمان با منطق عقل رفع اختلاف کند آنهم برای اینست که قرآن دستور عقل را پذیرفته است

فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَضًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ - 8

شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین

سوره آل عمران، آیه ۱۵۳

خلاصه ترجمه: پس بواسطه رحمت و بخشایشی که از خدای متعال بتو رسیده است این چنین نرم دل و خوشخو گشتی؛ و چنانچه بدزبان و سنگدل بودی از دور تو پراکنده می‌شدند، بنابراین از لغزشهای مردم درگذر و برای آنان از خدا آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن. و چون خدا کسانی را که باو توکل می‌کنند دوست دارد و از آنان پشتیبانی می‌کند هر وقت در کاری تصمیم گرفتی بخدا توکل کن

چون خوشرفتاری و خیرخواهی و مشورت کردن در امور؛ وسیله انس و محبت است و باید افراد جمعیت بسرپرست خودشان علاقه‌مند باشند تا او بتواند در آنان نفوذ کند؛ خداوند بسرپرست گرامی مسلمانان دستور خوشروئی و مشاوره را می‌دهد. ولی برای اینکه ممکن است مردم در فکر خودشان اشتباه کنند دستور می‌دهد که بعد از مشورت در تصمیم خود مستقل باش، و بواسطه آنکه با اراده خدا کسی نمی‌تواند مخالفت کند در کارها دل بخدا بند و کار خود را باو واگذار کن

نقش دین در اجتماع

دین بهترین و عالیترین روشی است که می‌تواند اجتماع بشر را منظم ساخته و بیش از هر روش دیگر مردم را برعایت قوانین اجتماعی وادار نماید. و اگر در اسباب و عواملی که در دورانهای گذشته اجتماعات بشری را بوجود آورده مطالعه کنیم بین حقیقت کاملاً روشن خواهد شد

انسان هرگز جز سعادت و کامرانی خویش را در زندگی نمی‌خواهد و نمی‌جوید و البته این سعادت جز در سایه تأمین کامل همه وسائل زندگی ممکن نیست، و از طرف دیگر بشر با فهم خدادادی خویش درک می‌کند که هرگز نمی‌تواند همه این نیازمندی‌ها را بتنهایی بدست آورد و آماده سازد و باین وسیله سعادت دلخواه خویش را تأمین نماید زیرا بدیهی است که تحصیل همه احتیاجات زندگی از توانائی يك فرد هر چه هم نیرومند باشد

بیرون است، از این رو ناچار برای رفع نیازمندی‌های خویش با افراد هم‌نوع خود همکاری کرده بصورت دستجمعی بتحصیل وسائل حیاتی خود می‌پردازد. باین معنی که هر کس تأمین مقداری از این وسائل را بعهده گرفته آنرا آماده می‌سازد سپس همه افراد نتیجه فعالیت‌های خود را رویهم ریخته هر فری بقدر فعالیت و موقعیت اجتماعی خویش سهمی برمی دارد و از آن استفاده می‌کند و زندگی خویش را اداره می‌نماید

از اینرو و برای تأمین سعادت خویش دست بدست هم‌نوعان خود داده بکمک دیگران کار می‌کند؛ یعنی در

حقیقت همه برای یکدیگر فعالیت کرده محصول فعالیتها را بمیان ریخته هر يك از اعضاء اجتماع بحسب موقعیت و اندازه فعالیت خود از آن سهمی برداشته استفاده می‌نماید

نیازمندی اجتماع بمقررات

چون محصول فعالیتهای افراد بهم آمیخته است و همه می‌خواهند از آنها استفاده کنند: جامعه نیازمند بيك سلسله مقررات است که رعایت آنها از آشوب و هرج و مرج جلوگیری کند. بدیهی است که اگر مقررات و قوانینی برای اداره کردن اجتماع نباشد هرج و مرجی پیش می‌آید که جامعه بشری حتی یکروز هم نتواند بزندگی خود ادامه دهد.

البته این قوانین بر حسب تفاوت مدنیت و توحش اقوام و ملل و اختلاف سطح فکر اجتماعات و سازمان حکومتی آنها فرق می‌کند ولی در هر حال هیچجامعه‌ای از يك رشته رسوم و مقرراتی که لافل مورد احترام بیشتر افراد آن باشد بی نیاز نیست. و هرگز در تاریخ بشریت جامعه‌ای که هیچگونه آداب و رسوم و مقررات مشترکه نداشته باشد بوجود نیامده است

انسان در برابر مقررات آزاد نیست

چون انسان همه کارهای خود را با اختیار و انتخاب خود انجام می‌دهد یکنوع آزادی عمل برای خویش احساس می‌نماید و این آزادی را **مطلق** یعنی بی قید و شرط پنداشته خواهان آزادی کامل و از هر گونه محدودیتی گریزان است و بهمین دلیل از هر ممنوعیت و محرومیتی که متوجه او شود رنج برده و بالاخره از هر تحدیدی که دامنگیر وی گردد سنگینی و شکستگی مخصوص در خود احساس می‌کند، از اینرو مقررات اجتماعی هر قدر هم کم باشد چون تا اندازه‌ای انسان را محدود می‌سازد، مخالف طبع آزادی خواه وی خواهد بود.

از طرف دیگر این مطلب را نیز می‌فهمد که اگر برای حفظ اجتماع و نظم آن حاضر نشود که مقداری از آزادی خویش را در برابر قوانین از دست دهد، هرج و مرجی بوجود خواهد آمد که یکباره همه آزادی و آسایش او را نابود می‌سازد.

چنانچه اگر لقمه‌ای از دست دیگری بریاید بدون تردید دیگران نیز لقمه‌ها از دست او خواهند ربود، و اگر دست ظلم و ستم بسوی کسی دراز کند دیگران نیز بوی ظلم و ستم خواهند کرد.

بدین جهت برای آنکه مقداری آزادی برای خود نگهدارد از مقداری از آن صرفنظر کرده و از روی ناچاری مقررات اجتماعی را محترم می‌شمارد.

نقطه ضعف در پیشرفت مقررات

بنابر آنچه گذشت میان روحیه آزادیخواه انسان و مقررات اجتماعی يك نوع تضاد و ناسازگاری موجود است یعنی قوانین مانند زنجیری است که برپای تو نهاده شده و او پیوسته می‌خواهد زنجیر را پاره کرده و از بند رهایی یابد. و این بزرگترین خطری است که پیوسته مقررات اجتماعی را تهدید می‌کند و ارکان آن را متزلزل می‌سازد.

بدین جهت همیشه همراه مقررات و وظائف علمی؛ يك رشته مقررات دیگر برای مجازات متخلفان وضع می‌شود

که مردم را از مخالفت ترسانیده باز می‌دارد و گاهی برای آنکه مردم را به اطاعت قوانین تشویق کند آنان را به یعنی ترس از مجازات و شوق (اخذ پاداش و جوایز) امیدوار می‌گرداند البته جای انکار نیست که این مطلب دریافت پاداش) تا اندازه‌ای به اجرای قوانین کمک می‌کند ولی نمی‌تواند صد در صد راه تخلف را ببندد و نفوذ و تسلط قانون را کاملاً حفظ نماید زیرا قوانین مجازات نیز به درد قوانین دیگر مبتلی بوده و قابل تخلف می‌باشد و پیوسته از ناحیه طبع آزادی خواه بشر تهدید می‌شوند، زیرا مردمی که نفوذ و قدرت کامل دارند می‌توانند بدون ترس و هراس علناً مخالفت کنند یا با اعمال نفوذ؛ دستگاه قضائی و سازمان اجرایی را به موافقت خواسته‌های خود مجبور نمایند.

و کسانی هم که نفوذ و قدر کافی ندارند می‌توانند از غفلت یا ضعف کار کارگردانان جامعه سوء استفاده کرده مخالفت‌های خود را پنهانی انجام دهند، یا با رشوه و شفاعت یا از راه دوستی و خویشاوندی بامتنفذان اجتماع به مقصود خویش نائل آیند و در نتیجه چرخ اجتماع را از محور خود بیرون آورده از کار بیندازند. بهترین گواه بر مطلب این است که ما هر روزه هزاران نمونه از این گونه مخالفت‌ها و قانون شکنی‌ها را در جامعه‌های مختلف بشری مشاهده می‌نمائیم.

سرچشمه اصلی ضعف قانون

اکنون باید دید که سرچشمه این خطر کجاست، و چگونه باید طبع سرکش و آزادی خواه بشر را رام ساخت و در نتیجه از مخالفت قانون جلوگیری کرد؟

سرچشمه این خطر که بزرگترین سبب برای رخنه کردن فساد در پیکر اجتماع می‌باشد و حتی مقررات هم نمی‌تواند از آن جلوگیری کند اینست که روش‌های اجتماعی معمولی که قوانین را به وجود می‌آورد چشم به مرحله مادی افراد دوخته اعتنایی به معنویات و غریزه‌های درونی ایشان ندارند؛ و تنها هدفشان هماهنگی و حفظ نظم و توازن میان اعمال مردم است تا طوری انجام گیرد که منتهی به اختلاف و کشمکش نگردد. آنچه قانون اجتماعی می‌خواهد آنستکه به موادمش عمل شده و اعمال اجتماع را کنترل نماید دیگر کاری به صفات درونی و احساسات باطنی ایشان که محرك این اعمال و دشمن داخلی مقررات است ندارد. با این که هرگاه توجهی به طبع آزادی خواه بشر و صدها غریزه دیگر (مانند خود خواهی و شهوت پرستی که علت اصلی مفاسد است) نشود هرج و مرج و بی نظمی در اجتماع به وجود آمده روز به روز دامنه اختلافات وسیع‌تر خواهد شد. چون کلیه قوانین همیشه با حمله و هجوم یاغیان نیرومند و شبیخون دزدان زبردستی که از همین غرائز سرچشمه می‌گیرند تهدید می‌شوند و هیچ قانونی نمی‌تواند جلوی مفاسد را گرفته و از اختلافات جلوگیری نماید.

مزیت دین بر سایر قوانین

آخرین روش اجتماعی برای حفظ قانون؛ وضع قوانین مجازات و گماشتن پاسبان است. ولی همان طور که گفته شد قوانین مجازات و پاسبان نمی‌تواند جلوی طبع سرکش و غرائز دیگر بشر را گرفته و کاری کند که مقررات اجتماعی عملی شود.

بن علاوه بر وسائل نامبرده دو وسیله نیرومند دیگر نیز در اختیار دارد که می‌تواند با آنها هر نیروی مخالفی را

:مغلوب کند و در هم شکند

هر فرد دیندار به راهنمایی دین به این حقیقت پی برده است که زندگی وی محدود به زندگی چند روزه این - 1 جهان گذران نیست بلکه حیاتی نامحدود و بی پایان در پیش دارد که با مرگ از بین نمی‌رود و تنها راه سعادت همیشگی و راحتی ابدی وی این است که از مقررات دینی که پروردگار متعال به وسیله پیامبران خود فرستاده است پیروی کند، زیرا می‌داند که مقررات دینی از طرف پروردگار دانا و توانا و بینائی است که درون و بیرون انسان در نزد او آشکار می‌باشد و لحظه‌ای از آفریده‌های خود غافل نیست و روزی خواهد آمد که همین انسان را در پیشگاه خود باز داشته به حساب و رفتار پنهان و آشکار او رسیدگی خواهد کرد و پاداش اعمال نیک و بد او را خواهد داد.

.بنابر این ممکن نیست از پنهان داشتن عملی استفاده کرده از فرمان خدای تعالی شانه خالی نماید

هر فرد دیندار نیز طبق عقاید دینی خود می‌داند هر دستور دینی را که انجام می‌دهد اطاعتی از پروردگار - 2 خویش نموده است و با اینکه از نظر رسم بندگی استحقاق اجر و مزدی ندارد، پاداش نیکی از فضل و عنایت پروردگار دریافت خواهد نمود

از اینجهت هر اطاعتی را که انجام می‌دهد در حقیقت با اختیار خویش معامله‌ای نمود و داد و ستدی کرده است، زیرا با میل و رغبت مقداری از آزادی خویش را از دست داده در برابر آن خشنودی خداوند مهربان را بدست آورده و. پاداش نیکی خواهد گرفت

یکنفر دیندار با پیروی از قوانین و مقررات دینی با کمال خوشی سرگرم معامله است و هر چه از نقد آزادی صرف می‌کند چندین برابر سود بر می‌دارد، کالائی می‌فروشد و متاعی بهتر از آن خریده بجای آن می‌گذارد ولی کسیکه پایبند دین نیست چون رعایت مقررات و پیروی از قانون را برای خود خسارتی فرض می‌کند و طبع آزادی جوی او از باختن مقداری از آزادی خود رنج می‌برد در پی فرصت است تا بوسیله‌ای این بند را پاره کرده. آزادی خود را بدست آورد

:نتیجه

از بیانات گذشته معلوم شد که تأثیر دین در زنده نگه داشتن اجتماع بسی قویتر و ریشه‌دارتر از روشهای غیر دینی است.

:چاره جوئی دیگران

کشورهای عقب مانده جهان در يك قرن اخیر بفرق ترقی و تعالی افتاده‌اند گرچه حکومت اجتماعی را نپذیرفته‌اند ولی چون بنقاط ضعف قانون توجه نکرده و از نیروی دین استفاده ننموده‌اند؛ روزگارشان تیره و محیط زندگیشان نمونه‌ای از وحشیگری شده است

در مقابل اینان ملت‌های متمدنی و هوشمند جهان که به نقطه ضعف قوانین پی برده‌اند برای آنکه قوانین را از شکست قطعی نجات دهند چاره جوئی نموده و راه دیگری را پیموده‌اند

این ملتها طرز تعلیم و تربیت را طوری تنظیم می‌کنند که افراد خواه ناخواه با یکرشته اخلاق صحیح بار بیایند، و موقعی هم که وارد محیط فعالیت می‌شوند قانون را مقدس و غیر قابل تخلف بشمارند

این نوع تربیت سبب می‌شود که قانون جریان عادی را پیدا کرده و در نتیجه تا اندازه قابل توجهی سعادت جامعه را تأمین نموده و قانون را از شکست نجات دهد

- ولی باید دانست این نوع افکار در جامعه‌هایی که با آن پرورش می‌یابند، دو قسمند
- افکار و عقائدی مانند بشردوستی و خیرخواهی و ترحم بزیردستان که روی واقع‌بینی استوار است و بدون - 1 شك از ادیان آسمانی گرفته شده است و از روزگاران دراز؛ پیش از آنکه جامعه‌های متریقی بوجود آیند، دین مردم را بسوی این افکار دعوت می‌کرده است
- بنابراین نیکبختی و سعادت‌ی که بواسطه این افکار در جامعه‌های متریقی دیده می‌شود از برکات دین بشمار می‌آید.
- عقائد و افکار بیهوده و موهوم که جز در بازار خرافات ارزشی برای آنها نیست مثل آنکه بافرااد تلقین می‌کنند - 2 که اگر در راه نجات کشور خو رنجی ببرند یا کشته شوند نامشان در صفحات تاریخ با خطوط طلائی ثبت می‌گردد:
- اینگونه پندارهای خرافی اگرچه نتایج عملی می‌دهد و ممکن است فردی که تحت تأثیر این تلقینها قرار می‌گیرد در میدان جنگ فداکاریهائی کند و عده زیادی از دشمن را نابود نماید، ولی چندین برابر نفعی که می‌دهد ضرر می‌رساند، چون آدمی را موهوم پرست و خرافی بار آورده و غریزه واقع بینی او را از کار انداخته است؛ زیرا در نظر مردمیکه ایمان بخدا و روز جزا ندارند و مرگ را نیستی و نابودی می‌دانند زندگانی جاوید و کامرانی پس از مرگ مفهومی نخواهد داشت

اهمیت اسلام در آسودگی بشر

همانطور که دین نسبت بروشهای اجتماعی دیگر موقعیت ممتازی دارد؛ اسلام نیز در میان سایر ادیان موقعیت ممتازی را دارا می‌باشد

از اینروی اسلام از هر روش دیگری بحال جامعه بشری سودمندتر است. این حقیقت با يك سنجش بین اسلام و دیگر ادیان و نیز با روشهای اجتماعی دیگر روشن می‌شود

مقایسه اسلام با دیگر ادیان

اسلام در میان همه ادیان تنها دینی است که صددرصد اجتماعی است

تعلیمات اسلام نه مانند کیش کنونی مسیحیان است که تنها سعادت اخروی مردم را در نظر گرفته و درباره سعادت دنیوی آنان ساکت باشد، و نه مانند آیین فعلی یهود است که تنها تعلیم و تربیت يك ملت را وجهه همت قرار دهد، تعلیمات اسلام مانند دستورهای مجوس و بعضی مذاهب دیگر، بچند موضوع محدود از اخلاق و اعمال نپرداخته است

در اسلام تعلیم و تربیت و سعادت در جهانی همه مردم آنهم برای همیشه و در هر زمان و مکان در نظر گرفته شده است؛ و بدیهی است غیر از این، راهی برای اصلاح جامعه‌ها و سعادت دو جهانی مردم نیست، زیرا اولاً تنها اصلاح يك جامعه یا يك ملت در میان همه جوامع بشری با روابط جهانی که روزبروز نزدیکتر و محکمتر می‌شود کوششی است بیهوده و در حقیقت مانند تصفیه کردن يك قطره آبست در استخری بزرگ یا نهری آلوده

ثانیاً تنها اصلاح يك جامعه با غفلت از جوامع دیگر امری خلاف حقیقت اصلاح‌طلبی می‌باشد. در تعلیمات اسلام

تمام افکاری که در آفریش جهان و انسان ممکن است در مغز بشر جلوه کند؛ و همه اخلاقیکه می‌تواند در نفوس مردم جایگزین شود و همچنین همه اعمال و فعالیت‌هاییکه می‌شود از يك انسان در محیط زندگی بروز نماید بررسی شده است.

اما راجع بافکار در اسلام آن قسم اندیشه‌هایی که جنبه واقع‌بینی دارد و در رأس آنها توحید خدای متعال جا دارد انتخاب گردیده و اصل و ریشه قرار داده شده است و در اخلاق اسلام آنچه در واقع و نزد عقل سلیم پسندیده است انتخاب شده و بر اصل توحید استوار گردیده است.

سپس روی پایه و اصل اخلاق، يك سلسله مقررات و قوانین عملی که همه جزئیات زندگی انسان را بررسی می‌کند تشریع شده و در نتیجه وظائف فردی و اجتماعی هر سیاه و سفید؛ شهری و بیابانی، مرد و زن، کوچک **کلمه** . و بزرگ، خادم و مخدوم حاکم و محکوم، توانگر و درویش، در حال عادی و استثنائی روشن گردیده است.

طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء

سوره ابراهیم آیه ۲۴

هر کسی بر اصول معارف و تعلیمات اخلاقی اسلام و فقه اسلامی بدیده تحقیق بنگرد دریای بیکرانی را مشاهده خواهد کرد که عقل دوراندیش از احاطه محیطش و فکر از رسیدن بقعرش زیون است با اینهمه هر جز آن با اجزاء دیگر پیوسته و مرتبط و متناسب و رویهم يك واحد متشکل خداپرستی و انسان پروریست که خدای یگانه آنرا به پیامبر گرامی خود وحی فرموده

- 1) سوره مائده، آیه ۴۸
- 2) سوره حدید، آیه ۴
- 3) انفال، آیه ۴۸
- 4) سوره هود آیه ۱۱۲
- 5) سوره شمس آیه ۹
- 6) کسانی را که از مذهب مجوس به مذهب یهود تمایل پیدا کرده و دین متوسطی میان مجوسیت و یهودیت دارند صائبی می‌گویند
- 7) سوره بقره، آیه ۶۲
- 8) سوره بقره آیه ۲۱۳

مقایسه اسلام با روشهای دیگر اجتماعی

چنانچه روشهای جوامع متمدنی جهان با دقت نظر کنیم بخوبی متوجه می‌شویم که پیشرفت علمی و صنعتی این جوامع اگرچه چشم خرد را خیره ساخته و قدرت و نیروی آنها به ماه و مریخ دست انداخته و تشکیلات کشوری آنها انسانرا غرق حیرت نموده است؛ ولی همین روشهای متمدنی با پیشرفت قابل ستایش خود درهای تیره‌بختی را بروی جهان بشریت گشوده و در مدتی کمتر از ربع قرن دو بار جهان را به خاک و خون کشانیده و میلیون‌ها بیگناه را بباد فنا داده است؛ و اکنون نیز با جنگ جهانی سوم که فرمان نابودی بشر را بدست دارد جهانیان را تهدید می‌کند

همین روشها است که از نخستین روز پیدایش خود بنام بشر دوستی و آزادی بخشی، نشان بردگی بر پیشانی بقیه ملل جهان زده و چهار قاره بزرگ دنیا را بزنجیر استعمار بسته تسلیم بی قید و شرط قاره اروپا نموده و يك گروه ناچیز را بر مال و جان و عرض صدها میلیون بیگناه حکومت مطلقه داده است. البته قابل انکار نیست که ملتهای متمدنی در محیط خود از نعمتها و لذائد مادی برخوردارند و به بسیاری از آرزوهای انسانی چون عدالت اجتماعی و پیشرفت‌های فرهنگی و صنعتی و غیره رسیده‌اند؛ اما بدبختیها و تیره‌روزی‌های بیشمار دامگیرشان شده که مهمترین آنها عبارت است از کشمکش‌های بین‌المللی و خونریزی‌های همگانی و هر لحظه هم آینده جهان را در معرض حوادثی شوم‌تر و تلخ‌تر از گذشته قرار می‌دهند. بدیهی است که اینهمه میوه‌های تلخ و شیرین محصول درخت مدنیت و نتیجه مستقیم روش زندگی این ملتها و جامعه‌ها است که بظاهر راه ترقی می‌پیمایند. لکن باید دانست که میوه‌های شیرین آن که بشر از آن بهره‌مند شده و جامعه را سعادت‌مند ساخته است از يك رشته اخلاق پسندیده مانند راستگوئی و درستکاری و وظیفه‌شناسی و خیرخواهی و فداکاری این ملتها سرچشمه گرفته است نه تنها از قانون، زیرا همان قوانین میان ملتهای عقب افتاده آسیا و آفریقا نیز وجود دارد. در حالیکه روز بروز بر پستی و بدبختی آنها افزوده می‌شود و اما میوه‌های تلخ این درخت که کام بشر را تلخ و ناگوار ساخته و تیره‌روزی و بدبختی بار آورده و خود این ملتهای متمدنی را نیز مانند دیگران بسوی نابودی می‌کشاند از يك رشته اخلاق ناپسند مانند حرص و طمع و بی‌انصافی و بی‌رحمی و نخوت و غرور و گردن‌کشی سرچشمه می‌گیرد. اگر در دستورهای دین مقدس اسلام بدقت نظر کنیم متوجه می‌شویم که اسلام به بخش اول از این صفات امر می‌کند و از قسم دوم نهی می‌فرماید و بطور کلی بسوی هر کار حق و صوابی که صلاح انسانیت در آن است دعوت کرده و آنرا پایه تربیت خود قرار می‌دهد؛ و از هر کار ناحق و ناصوابیکه زندگی آرام بشر را مختل برحذر می‌دارد (می‌سازد) (اگر چه صلاح قوم و ملت خاصی را در برداشته باشد).

نتیجه

از بیانات گذشته چند مطلب زیر نتیجه‌گیری می‌شود

روش اسلام از هر روش اجتماعی دیگر پسندیده‌تر و بحال بشریت سودمندتر است **ذلك الدين القيم ولكن** - 1
اکثر الناس لا يعلمون سوره روم آیه ۳

نقطه‌های روشن و میوه‌های شیرین مدنیت امروزی جهان همه و همه از برکات آیین مقدس اسلام و آثار - 2
زنده مواد است که از این دین پاک بدست غریبها افتاده است؛ زیرا اسلام قرن‌ها پیش از آنکه آثار تمدن غرب ظاهر و نمایان شود مردم را بسوی همانمواد اخلاقی دعوت می‌کرده است که غریبها در عمل کردن بآنها از ما پیشی گرفته‌اند.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در بستر مرگ به مردم می‌فرمود **مبادا طوری رفتار کنید که دیگران در عمل به قرآن بر شما پیشی گیرند**

طبق دستور اسلام باید هدف اصلی را در اخلاق قرار داد و قوانین را بر اساس آن بنا نهاد، زیرا فراموش - 3
کردن اخلاق پسندیده و وضع قوانین تنها بمنظور منافع مادی، جامعه مردم را بتدریج بمادیت متوجه ساخته معنویت را که تنها وجه برتری انسان بر دیگر حیوانات است از دستشان می‌گیرد و بجای آن خوی درندگی چون گرگ و پلنگ و چرندگی چون گاو گوسفند را جانشین می‌سازد؛ و از همین جهت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و

آله و سلم) فرمود **بعث لاتمم مكارم الاخلاق** یعنی هدف اصلی من تربیت اخلاقی مردم می باشد.

اسلام در پیشرفت خود بوسائل غیرطبیعی دست نمی زند

وسائل غیرطبیعی که ریشه ثابتی در طبیعت ندارد محکوم بشکست است و دیر یا زود از میان می رود. دست زدن باین وسائل غیرطبیعی در آیینی مانند اسلام که می خواهد برای همیشه در میان بشر حکومت نماید درست نیست.

دین اسلام : بهمین سبب دین اسلام در پیشرفت خود هرگز بزور متوسل نشده است، و اینکه بعضی گفته اند **دین شمشیر است** در حقیقت ظاهر جنگهای صدر اسلام بغلط افتاده و کورکورانه باین قضاوت گرفتار شده اند؛ زیرا دینی که بر اساس علم و ایمان پایه گذاری شده از آن برتر است که برای پیشرفت مقاصد عالی خود و ایجاد ایمان در دل های مردم بشمشیر متوسل شود (به فلسفه و جهاد در اسلام مراجعه شود) و نیز به همین سبب اسلام برای پیشرفت خواسته های خود راه نیرنگ و دروغ پردازی و شعبده بازی های سیاسی را نپیموده است.

زیرا اسلام هدفی جز زنده شدن حق و مردن باطل ندارد، و پیمودن راه باطل برای رسیدن به حق، خود سبب از بین رفتن حق است.
خدای متعال در کلام خود می فرماید خدا ستمکاران و بدکاران و کسانی که حق را می پوشانند و مخفی می کنند بمقاصد خود نمی رساند.

تبلیغ و دعوت

اسلام برای هدایت مردم و گسترش حق راهی را انتخاب کرده که با فطرت و آفرینش انسان موافق و سازگار است و آن؛ راه تبلیغ و دعوت است که با روشن نمودن حقایق؛ غریزه واقع بینی و سعادت خواهی بشر را بیدار نموده او را بآسانی بدست حق می سپارد.

این روش یعنی تبلیغ و دعوت شویه ای است که همه پیامبران الهی آن را بکار برده اند در اسلام که خاتم ادیان و مجهزتر از همه می باشد حد اعلای آن بکار رفته است و بر همه مسلمانان واجب کرده که این راه را عملی ساخته در نشر و توسعه دین کوتاهی نکنند.

بگو راه من و پیروان من این است که با بصیرت کامل : خدای متعال پیامبر خود را مخاطب ساخته می فرماید
سوره یوسف آیه ۱۰۸. **مردم را بسوی خدا دعوت کنید**

روش تبلیغ - از آیه گذشته برمی آید که: باید عوت و تبلیغ با بینائی کامل انجام گیرد، در نتیجه باید اولاً مبلغ مسائل دینی مورد تبلیغ را بداند و ثانیاً بروش تبلیغ و شرائط و آداب آن کاملاً آشنا باشد. البته شرائط و آداب تبلیغ بسیار است مانند خوش خلقی و خوشروئی و وقار و سنگینی و بردباری و احترام بحق و انصاف؛ ولی مهمترین آنها دو چیز است: علم و عمل، زیرا آنکه بدون علم تبلیغ می کند چون حقیقت امر را نمی داند مانند تبلیغ کنندگان باطل از پامال شدن حق و گمراهی مردم باک ندارد، و کسیکه بعلم خود عمل نمی کند در حقیقت آنچه را که با گفته خود امر می کند با عمل خود تکذیب می نماید و آنچه را با گفته های خود می ستاید با کردار خود از آن بیزاری می جوید. کسیکه دیگران را بچیزی دعوت می کند و خود نمی کند؛ مانند کسی است که

چیزی را با یکدست پیش می‌کشد و با دست دیگر پس می‌زند.
آیا مردم را بنیکی امر و خود را فراموش می‌کنید؟ سوره بقره، آیه ۴۴: خداوند در کلام خویش می‌فرماید
امام هشتم (علیه السلام) فرموده است که مردم را با گفتار و کردار دعوت کنید با گفتار تنها

آموزش و پرورش در اسلام

اسلام چهل و نادانی را نکوهش می‌کند و علم و دانش را می‌ستاید و پیروان خود را بکسب علم و فضیلت تشویق می‌نماید.

در حالیکه کتابهای دینی دیگر از تفکر آزاد و بررسی سخنان مخالفان خود نهی می‌کنند کتاب آسمنی اسلام بپذیرفتن حق اگرچه از مخالف شنیده شود امر می‌کند، و با بشر از راه استدلال و بحث آزاد سخن می‌گوید، و مردم را بتفکر در آفرینش آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و آفرینش انسان و تاریخ پیشینیان و گردش جهان طبیعت دعوت می‌کند. و گذشته از اینها تاکید می‌کند که در پس پرده حس و ماوراء جهان طبیعت بکنجکاوی پردازند.

آیات قرآن و روایاتی که راجع باین موضوع از پیغمبر گرامی و جانشینان آن حضرت رسیده از شما بیرون است؛
بقدری پیغمبر اکرم طلب علم را مهم شمرده است که فرموده
طلب علم بر هر مسلمانی لازم و واجب است

دو شاهکار مهم در تعلیمات اسلام

هر يك از روشهای اجتماعی که در جامعه‌های مخالف بشری جاری بوده یا می‌باشد یکرشته از اسرار نهانی در بردارد که اگر بر عامه مردم روشن شود بریاست کارگردانان جامعه و خواسته‌های شهوی آنان ضربه‌هائی وارد می‌آورد و از آن جهت است که آنان پیوسته حقایقی را از عامه پوشیده می‌دارند، و علت این مطلب آنست که بسیاری از مطالب و مقررات ساخته مغز خود آنها است؛ و چون مخالف عقل و صلاح اجتماع و افراد می‌باشد می‌ترسند که اگر کشف شود سيل اعتراض برویشان جاری گردد و منافعشان بخطر افتد.
بهمین جهت کلیسای مسیحیت و مراکز روحانی دیگر ادیان بمردم اجازه تفکر آزاد نمی‌دهند، بلکه حق تعبیر و توضیح معارف دینی و بیانات کتاب مذهبی را از خصائص خویش می‌دانند؛ و بر مردم است که هر چه آنان بپذیرند (می‌گویند بی چون و چرا و بدون بحث و کنجکاو) (آزاد
همین روش است که به بسیاری از روشهای دینی لطمه وارد ساخته است و روش کنونی مسیحیت شاهی صادق بر این گفتار است

ولی چون اسلام بحقانیت خود اطمینان و اعتماد دارد و هیچگونه نقطه مبهم و تاریکی در راه خود نمی‌بیند
برخلاف همه روشهای مذهبی و غیر مذهبی دیگر

هیچ مطلب حقی را پوشیده نمی‌دارد و پیروان خویش نیز اجازه نمی‌دهد که حقی را بیوشانند زیرا شرایع - 1
این دین پاک بر طبق قانون فطرت و آفرینش تنظیم شده و هیچ چیز آن از ناحیه حق و حقیقت قابل تکذیب نیست.

در اسلام کتمان حقایق از گناهان بزرگ معرفی شده است و خدای متعال در کلام خود آنانکه حق را کتمان

(146) می‌کنند لعنت کرده بر آنان صریحاً لعنت می‌فرستند (سوره بقره آیه

پیروان خود را امر فرموده که درباره حقایق و معارف آزادانه بتفکر پردازند و در هر جا که کوچکترین ابهامی - 2
برای آنان پیدا شد توقف نماید و قدم پیش نگذارند تا پیوسته ایمان روشنشان از گزند تاریکی شك و شبهه
محفوظ بماند و چنانچه گرفتار شبهه و تردیدی شوند با کمال انصاف و حق جوئی در رفع آن بکوشند و آزادانه
بجل آن پردازند.

:خدای متعال می‌فرماید

.سوره اسراء آیه ۲۶. از چیزیکه برای تو روشن نیست پیروی مکن

:خوداری از تفکر آزاد اظهار حق

درك حقایق از راه فکر و اندیشه و پذیرفتن آنها گرانباترین محصولی است که دستگاه انسانیت تولید می‌کند و
یگانه سبب امتیاز انسان بر سایر حیوانات و پایه شرافت و افتخار اوست، و هرگز حس انسان دوستی و غریزه
واقع‌بینی اجازه نخواهد داد که با تحمیل افکار تقلیدی؛ آزادی فکر از انسان سلب شود یا با پنهان داشتن حقایق
غفل او گمراه گردد و در نتیجه؛ افکار خدائی از کار انداخته شود. ولی از این حقیقت نیز نباید غفلت کرد که در
جائیکه انسان استعداد فهم حقیقتی را ندارد یا بواسطه سرسختی و لجبازی طرف؛ امیدی به پیشرفت حقیقت
نیست و اظهار آن بضرر مالی یا جانی یا عرضی انسان کشیده خواهد شد غریزه واقع‌بینی و انسان دوستی
بعکس حکومت می‌کند؛ و برای اینکه ساحت حقایق تقدیس و احترام شود دستگاه انسانیت از خطر گمراهی
خطرهای دیگر مالی و جانی و عرضی محفوظ بماند پرده‌پوشی حقایق را ایجاب می‌نماید.
ائمه اهل بیت در اخبار زیادی مردم را از فکر کردن در پاره‌ای از حقایق که افراد انسان استعداد فهم آنها را ندارند
بشدت نهی نموده‌اند.

خدای متعال در دو مورد از کلام خود کتمان حق را در مورد تقیه مجاز می‌شمرد (سوره آل عمران آیه ۲۸؛ سوره
(نحل آیه ۱۰۶).

نتیجه

:اسلام در چند مورد پوشیده ماندن حق و حقیقت را بی مانع بلکه لازم می‌شمارد

مورد تقیه و آن جایی است که امیدی به پیشرفت حق نبوده در اظهار آن خوف خطر مالی یا جانی یا عرضی - 1
باشد.

جائیکه حق برای کسی مفهوم نباشد و اظهار آن موجب گمراهی او شود یا باعث استهزاء و اهانت نسبت - 2
بساحت مقدس حق گردد.

.جائیکه تفکر آزاد بواسطه نبودن استعداد، حق را وارونه جلوه دهد و موجب گمراهی شود - 3

خدمات اسلام در حیات اجتماعی

:حفظ منافع افراد و رفع اختلافات

بدیهی است که سعادت . از بحثهای گذشته روشت شد که آئین مقدس اسلام يك روش کامل اجتماعی است

كامل يك جامعه و بزرگترین آرزوی افراد اینست كه منافع حیاتی آنان را تأمین گردد و از كشمكش‌ها و تجاوزهایی كه زندگی و صفای آنرا تهدید می‌كند بقدر امکان جلوگیری شود تا با خیال آرام در شاهراه تكامل، بسیر خویش ادامه دهند.

منت‌های آرزوی غریزی يك فرد انسان اینست كه در سایه واقع‌بینی در زندگی خود سلامت جسمی و روحی داشته باشد و در حدود امکان مناسبترین خوراك و پوشاك و مسكن را بدست آورد، و با تشكيل خانواده بآرزوهای جوانی و پیری خود نائل شود؛ و زندگی آرامی داشته پیوسته در ایمنی و سلامتی بسر برده، و بالاخره در شاهراه انسانیت بدون هیچ مزاحمی بسعی و كوشش خود ادامه داده و از تكامل برخوردار شود. يك جامعه بشری نیز نسبت با افراد اجزاء خود آرزویی بالاتر از این ندارد اسلام باین آرزوی فردی و اجتماعی جامه عمل پوشانیده زیرا روشی را بجامعه بشری عرضه داشته كه بر اثر پذیرش آن در شعاع واقع‌بینی منافع حیاتی افراد محفوظ و اختلافاتشان رفع خواهد شد.

روش اسلام و پایه اساسی آن

اسلام نخستین توجه خود را بسوی واقع‌بینی انسان عطف نموده است زیرا این روش پاك، می‌خواهد انسان تربیت كند نه يك حیوان زبان بسته‌ای كه آرزویی جز شكم پروری و جفت‌گیری ندارد. انسان يك موجود زنده‌ای است كه علاوه بر عواطف و احساسات با نیروی خرد واقع‌بین مبهز می‌باشد.

انسان بر طبق فطرت یعنی دستگاه واقع‌بینی دست نخورده خود درك می‌كند كه وی جزئی از اجزاء جهان آفرینش است و مانند سایر اجزاء جهان آفرینش بماوراء طبیعت یعنی بیک حیات و قدرت و علم نامتناهی بستگی داشته خرد نیز آفریده و پرورده اوست. بهمین جهت اسلام روش خود را روی پایه توحید گذاشته است. و کسی را كه خدا پرست نیست انسان واقعی نمی‌شمارد.

مراد از توحید در اینجا اعتقاد بیگانگی خداوندی است كه بوسیله دین خود انسان را بسوی سعادت دعوت می‌كند و روزی هم حساب کارهای او را رسیده پاداش مناسب خواهد داد.

كسانیکه از، حید بی خبرند مانند چارپایان بلکه گمراه‌ترند از آنان : خدای تعالی در كلام خود می‌فرماید

سوره فرقان آیه ۴۴. توحید بمعنائی كه گفته شد نخستین پایه و تکیه‌گاه اساسی اسلام است. **می‌باشند** پایه دوم اسلام، اخلاق پسندیده است كه بر توحید استوار گردیده است زیرا از یكطرف اگر انسان باخلاقى كه مناسب با عقیده توحید است متصف نشود، ایمان پاكش محفوظ نخواهد ماند. و از طرف دیگر چنانكه گذشت، قوانین و مقررات هر چند هم مترقى باشد هرگز قادر نیست جامعه‌ای را كه انحطاط اخلاقى دارد اداره كند از اینروى در اسلام يك رشته اخلاقى كه مناسب با عقیده توحید می‌باشد مانند انسان دوستی؛ نرم دلی، عفت و عدالت و نظایر اینها برای جامعه بشری تنظیم شده كه ضامن اجراء عقیده توحید و هم پاسبان قوانین و مقررات جاریه هستند.

اخلاق از نظر تأثیری كه در سعادت جامعه دارد در درجه دوم اهمیت قرار گرفته، چنانكه توحید در درجه اول اهمیت می‌باشد.

اسلام پس از استوار ساختن پایه توحید و اخلاق يك سلسله قوانین وضع نموده است كه با اخلاق ارتباط دارند؛ یعنی مقررات نامبرده از اخلاق پسندیده سرچشمه می‌گیرد و اخلاق پسندیده نیز با این تقویت می‌شود و

همین قوانین و مقررات است که منافع حیاتی جامعه را حفظ و اختلافات را از میان مردم بر می‌دارد.

اختلافات جامعه

اختلافات بشری که رشته اتحاد و اتفاق را از هم می‌گسلد و نظام اجتماع را مختل می‌سازد و بر دو گونه است:

- 1 - اختلافاتی که اتفاقاً بر اثر تماس خصوصی دو فرد پیش می‌آید مانند نزاعی که میان دو نفر در سر موضوع - معینی اتفاق می‌افتد و رفع آن بدست سازمان قضائی است.
- 2 - اختلافاتی که طبعاً جامعه را بدو دسته مختلف تقسیم می‌کند و کمترین مسامحه در بسط و گسترش - عدالت اجتماعی؛ یکدسته را بر دسته دیگر مسلط می‌سازد و محصول سعی و کوشش دسته ناتوان را بتوانا اختصاص می‌دهد چنانکه طبقه حاکم و محکوم، و طبقه ثروتمند و فقیر و طبقه زن و مرد، و طبقه کارگر و کارفرما در جامعه‌های متمدنی و غیر دینی بهمین شکل زندگی می‌کنند، و پیوسته نیرومندان يك طبقه؛ ناتوانان و زیردستان خود را استشمار می‌نمایند.

روش کلی اسلام در حفظ منافع و رفع اختلافات

اسلام بطور کلی سعادت جامعه را که مرهون حفظ منافع مردم و رفع اختلافاتشان می‌باشد با دو چیز تأمین می‌کند.

- 1 - امتیازات طبقاتی را بکلی لغو نموده و از ارزش انداخته است باین معنی که افراد در جامعه اسلامی، با هم - برادر و برابرند و هرگز کسی حق ندارد باستناد ثروت یا نیروی دیگری از نیروهای اجتماعی بر دیگران برتری جوید؛ و آنان را خوار و سبک شمرده از آنان فروتنی و کرنش بخواهد؛ یا بواسطه سمت مخصوص خود از پاره‌ای از وظائف سنگین اجتماع معاف شود، یا مصونیت پیدا کرده در برابر گناهی که می‌کند مجازات نشود. سرپرست جامعه در اجراء قوانین و مقررات حکمش نافذ است و همگی باید در مقابل او سر تعظیم فرود آورند و باو احترام بگذارند.

ولی در کارها و اغراض شخصی خود نباید توقع داشته باشد که دیگران در برابرش سر فرود آورند یا هر چه کند حق اعتراض و خرده‌گیری باو نداشته باشند یا بیاس اینکه سرپرست و فرمانروای جماعت است، از پاره‌ای از وظائف عمومی معاف باشد و همچنین يك فرد ثروتمند نمی‌تواند ثروت را مایه افتخار خود قرار داده به پشتیبانی ثروت خود مستمندان و زیردستان را بکوبد؛ و نیز فرمانروایان جامعه حق ندارند از او طرفداری کرده هر سخن بیهوده او را بحقوق مسلم فقیران مقدم دارند.

و نیز اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که در هیچ طبقه‌ای فرد توانا بدون استحقاق بر ناتوان؛ حکومت مطلقه نماید. (سوره حجرات آیه ۱۰) خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: پیروان اسلام همه با هم برادر و برابرند؛ و نیز می‌فرماید:

دین خدا تابع آرزوها و خواسته‌های شما (اهل کتاب و مسلمانان) نیست؛ هر کس کار خلافی انجام دهد (مجازات خواهد شد). (سوره نساء آیه ۱۲۲)

البته یکرشته اختصاصات، مانند اطاعت از پیشوایان دین و احترام والدین و مانند اینها در دین اسلام هست که

در این مورد مساوات نیست و فقط وظائفی است مخصوص بیک طبقه بنفع طبقه دیگر ولی در این مورد هم کسیکه این حکم بنفع او شده است؛ نمی‌تواند بر دیگران برتری جسته مقام خود را برخ آنان بکشد. آری چون انسان فطره غریزه امتیازطلبی دارد، اسلام بدون اینکه این غریزه فطری را بکشد يك مورد عملی برای آن در نظر گرفته است و آن تقوی است.

در اسلام ارزش واقعی از پرهیزگاری است و چون طرف حساب تقوی، خدای تعالی می‌باشد این مایه امتیاز هر چه بیشتر شود مزاحمتی پدید نخواهد آورد برخلاف امتیاز طبقاتی که بزرگترین عامل فساد جامعه و نیرومندترین سبب تزاحم افراد می‌باشد.

در نظر اسلام يك فقیر پرهیزکار بر گروهی ثروتمند ناپرهیزکار برتری دارد و یکزن پرهیزکار از صدها مرد بی بند و بار بهتر است.

:خداوند متعال می‌فرماید

ای مردم ما شما را از يك نر و ماده (مرد و زن) آفریدیم، هیچگونه تفاوتی در ریشه آفرینش و گوهر خلقت ندارید، و شما را گروه گروه و دسته دسته کردیم که همدیگر را شناخته اجتماعات متشکلی بوجود آورید، هر که از (شما پرهیزکارتر است پیش خدا گرامی‌تر می‌باشد) (سوره حجرات آیه ۱۳).

:و باز می‌فرماید

من کار و کوشش هیچ يك از شما را ضایع نمی‌گردانم مرد باشد یا زن همه از يك نوع بوده و انسانند (سوره آل عمران آیه ۱۹۵).

با ملاحظه اینکه همه افراد در انسانیت و عضویت اجتماع شریکند و کار و کوشش همگی محترم است - 2 - قوانینی وضع نموده که منافع هر کس در سایه آن معین می‌گردد و قهرآ راه تعدی و کشمکشهای اجتماعی خودبخود بسته می‌شود.

این مقررات با در نظر گرفتن اصل اولی بطوری تنظیم شده که فاصله طبقات مختلف جامعه راتا آخرین حدی که ممکن است از میان برداشته دورها را بهم نزدیک می‌کند.

با این بیان روش اختصاصی اسلام در حفظ منافع افراد و رفع اختلافات اجتماعی بطور اختصار و اجمال روشن می‌شود.

مبارزه اسلام با اختلاف و دشمنی‌ها

اختلافاتی که در دیگر طبقات جامعه طبعاً بوجود می‌آید مثل طبقه رعیت و حاکم، خادم و مخدوم و کارگر و کارفرما از دو راه است

تعدی یکی بر حقوق دیگری مثل آنکه کارفرما مزد کارگر را ندهد یا مخدومی مقرری خادم و نوکر را بطور 1 - کامل نپردازد یا در حق او احجاف و بی انصافی نماید یا حاکم در حق یکی از رعایا حکمی ظالمانه اجراء نماید اسلام برای حل این مشکل، مقررات فراوانی وضع فرموده که با اجراء آنها حقوق حقه هر کس محفوظ می‌ماند؛ و هر فردی بحقوق از دست رفته خود می‌رسد.

برای اینکه بهره فردی از اجتماع اجازه داده است که هر که باو تعدی کرد (گرچه حاکم و فرماندار وقت باشد) بقاضی شکایت برده و دادخواهی نماید.

در ایام خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) یکی از مسلمانان با آنحضرت اختلافاتی پیدا کرده نزد قاضی دادخواهی کرد آن حضرت مانند یکی از مردم عادی پیش قاضی (که خود نصب کرده بود) حاضر شده و محاکمه انجام گرفت، تعجب اینجاست که حضرت از قاضی خواست که بین او و خصمش در رفتار به هیچوجه فرقی نگذارد.

گردنفرازی فردی نیرومند بر فردی ضعیف و زیردست مانند اینکه کارفرمائی کارگران خود را خوار شمارد یا - 2 مخدومی نوکرهای خود را پیش خود ایستاده نگهدارد. یا آنان در برابر خویش بکرنش و تعظیم وادارد؛ یا حاکم حق اعتراض و دادخواهی را از رعیت سلب نماید.

چون اینگونه رفتارها جنبه پرستش غیر خدا را دارد اسلام بشدت از آنها جلوگیری می‌کند و اکیداً نهی می‌نماید. در اسلام هیچ مافوقی حق ندارد از زیردستان خود بیش از انجام وظیفه توقعی داشته باشد یا بر آنان بزرگی و عظمت بفروشد.

در اسلام دستورهای اخلاقی فراوانی است که مردم را بدرستی و صفا و عدالت و حسن خلق دعوت می‌کند مراعات عهد و پیمان و تشویق نیکو کاران و خدمتگزاران و مجازات بد کاران و دوری از معاشرت با ناهلان و بدان را بسیار سفارش مینماید.

اینها يك رشته از اخلاق پسندیده است که اگر از جامعه‌ای رخت بر بندد آنجامعه راه بدبختی را پیش میگیرد و در دره هولناك انحطاط و بد بختی دو جهانی سقوط میکند.

بی اعتنائی و عمل نکردن کسی با این باین قوانین ممکن است بصورت ظاهر نفع نا چیزی برای او داشته باشد ولی از طرف دیگر محیطی نا پاک و هولناك بوجود میآورد که همین منافع نا چیز را از دستش گرفته و سودهای بسیار دیگری را نیز از وی سلب مینماید و این فرد مانند کسی است که آجرهای زیر بنا را یکی یکی بکند و بر فراز آن بنا ساختمانی تازه بسازد که با این کار خود در ویرانی بنا می‌کوشد.

يك وسیله عمومی برای رفع اختلافات

اسلام به پیروان خود دستور داده که بنفع اجتماع فکر کنند و از خودخواهی پرهیز کرده نفع خود را در نفع جامعه اسلامی می‌بینند و ضرر اجتماع را ضرر خود بدانند.

یکفرد مسلمان باید اول مسلمان واقعی باشد بعد یکفرد تاجر یا کشاورز یا صنعتگر یا کارگر، و نیز فردی که می‌خواهد تشکیل خانواده بدهد اول باید مسلمان باشد سپس تصمیم خود را عملی سازد خلاصه دست بهر کاری که می‌خواهد بزند؛ و هر مقام و منصبی که می‌خواهد اختیار نماید دین و ایمان صحیح لازم است چنین کسی در هر کار و برای هر تصمیمی نخست مصالح و منافع اسلام و مسلمین را در نظر می‌گیرد سپس مصلحت خویشتن را و هرگز بکاری که ضرر اسلام و مسلمانان در آنست اگرچه بنفع خودش هم باشد اقدام نمی‌نماید.

و البته معلوم است که اگر چنین فکری در جامعه شیوع پیدا کند هرگز بین افراد آن جامعه اختلافی پیدا نخواهد و : **شد خداوند متعال می‌فرماید و اعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا** سوره آل عمران آیه ۱۰۳ و نیز می‌فرماید **ان هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله** سوره انعام آیه ۱۵۳ و پیغمبر اکرم مسلمانان باید برادر هم باشند و در برابر بیگانگان نیروی واحدی : (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید

.تشکیل دهند

نماز و روزه حج با وسیله رفع اختلافات

یکی از افتخارات اسلام مسأله عبادت است و آن اینست که مردم مذاهب دیگر مانند یهود و نصاری طبق دستور دینی خود در غیر معبدهای عمومی از عبادت محرومند و از نظر قانون مذهبی جز در کلیساها و معابد خود نمی‌توانند عبادتی انجام دهند و نماز بخوانند.

ولی در اسلام این محدودیت برداشته شده است و هر مسلمانی موظف است که وظیفه عبادی خود را در هر حال که باشد انجام دهد؛ در مسجد باشد یا نه؛ در جامعه مسلمانان باشد یا در بلاد کفر؛ در میان مردم باشد یا تنها؛ در حال تندرستی باشد یا در بستر بیماری.

بالجمله در هر حال باید عبادت خود را مناسب آنحال انجام دهد و این خود یکی از اسرار موفقیت اسلام است، **برای من همه روی زمین معبد و پرستشگاه است** بهمین پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود مناسب شارع اسلام نماز و روزه و حج را در مرحله اول، فردی قرار داده باین معنی که از هر فرد انجام آنها را خواسته و موقوف بحضور جماعت ندانسته، ولی در مرحله دوم فوائد اجتماعی آن عبادات را هم از نظر دور نداشته و جنبه اجتماعی به آنها داده است.

مثلاً در نماز که انسان بوسیله آن بندگی و نیاز خود را در برابر پروردگار خویش مجسم می‌دارد حضور در جماعت بطور استحباب تشریع شده و سنت قرار گرفته است.

و نیز در روزه که برای ریاضت فرد تشریع شده و باید هر فرد مسلمان سالی یکماه روزها از خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی خودداری کند و باینوسیله روح پرهیزکاری و تقوی را در خود ایجاد نماید با اینکه وظیفه فردی است و هیچ گونه جنبه اجتماعی ندارد، ولی روز اول شوال را بشکرانه انجام وظیفه ماه مبارک رمضان عید گرفته مسلمانان وظیفه دارند که نماز فطر را با جماعت بخوانند.

همچنین در حج که بوسیله آن اجابت دعوت خدائی و ترك علائق مادی و توجه بساحت قدس ربوبی مجسم می‌شود، با اینکه عبادتی فردی است ولی چون محل پرستش نقطه معین است قهراً مسلمانان جهان در يك علاوه بر این روز دهم ذی حجه که قسمتی از اعمال حج در آن روز، جا جمع شده از حال یکدیگر باخبر می‌شوند انجام می‌شود عید اسلامی قرار داده شده که مسلمانان موظفند در یکجا جمع شده نماز عید را بجماعت بخوانند.

این اجتماعاتی که در اسلام مقرر شده بهترین وسیله برای رفع اختلافات طبقات است، زیرا مؤثرترین راه برای آنکه اختلافات طبقاتی را ریشه کن کند؛ از بین بردن بداندیشی بیکدیگر است؛ و این خاصیت در پرستش دسته جمعی حق بر وجه اکمل موجود است زیرا کسیکه عبادت خدا را با اخلاص انجام می‌دهد جز با خدا با کسی سر و کار ندارد، و درهای رحمت پروردگاری بروی همه باز است و خزانه بی پایان نعمت او تمام شدنی نیست، و ساحت قرب او بی آنکه مزاحمتی پدید آید همگی را بخود می‌پذیرد. و در نتیجه انس و الفت و مهر و محبتی که بواسطه اجتماع در هنگام عبادت در مردم پدید می‌آید برای رفع اختلاف و کدورت نیکوترین وسیله است.

همه می‌دانیم که معارف آئین پاك اسلام بر سه بخش کلی منقسم می‌گردد: اصول دین؛ اخلاق؛ فروع فقهیه و نیز روشن است که اصول دین یعنی ریشه و پایه‌های اصلی دین سه اصل است که انسان با نداشتن یکی از

:آنها از دین خارج می‌شود

توحید یعنی اعتقاد بیگانگی خدای جهان عزوجل - 1

اعتقاد بنیوت پیامبران خدا که آخرشان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد - 2

ایمان بمعاد یعنی اعتقاد باینکه خدای متعال همه را پس از مرگ زنده نموده بحساب اعمالشان رسیدگی - 3

فرموده نیکوکاران را پاداش نیک خواهد داد و بدکاران را بسزای کردار و رفتارشان خواهد رسانید

دو اصل دیگر بسه اصل نام برده ملحق می‌باشد که از مسلمات مذهب شیعه است و انسان با نداشتن اعتقاد

عدل - بآنها از مذهب شیعه خارج می‌شود اگرچه از اسلام بیرون نیست: ۱ - امامت ۲

عقائد : ۱ - توحید

اثبات صانع

انسان وقتی که غریزه واقع‌بینی را بکار انداخت بهر گوشه و کنار جهان آفرینش که نگاه کند دلائل فراوانی بر وجود پروردگار و آفریننده جهان می‌بیند، زیرا انسان با غریزه واقع‌بینی خود درک می‌کند که هر يك از این آفریده‌ها که از نعمت هستی برخوردارند و هر کدام در هستی خود خواه ناخواه راهی معین می‌پیماید و پس از چندی جای خود را بدیگران می‌دهند، هرگز نقدی هستی را خودشان بخودشان ارزانی نداشتند و راه منظمی را که می‌پیمایند خودشان برای خودشان اختراع نکرده‌اند و کمترین مداخله‌ای در ایجاد و تنظیم خط سیر هستی خود ندارند

زیرا خود انسان و انسانیت خاصیت‌های انسانی را برای خود اختیار و انتخاب نکرده بلکه آنان آفریده شده و خاصیت‌های انسانی بوی ارزانی شده است همچنین غریزه واقع‌بینی انسان نمی‌پذیرد که اینهمه اشیاء خودبخود و از راه اتفاق بوجود آمده باشد و نظامی که در هستی دارند سرسری و بدون حساب پیدا شده باشند در صورتیکه وجدان انسان چنین اتفاق را در چند آجر پاره‌ای که منظم‌اً رویهم چیده شده باشد نمی‌پذیرد اینست که غریزه واقع‌بینی انسان اعلام می‌دارد که جهان هستی حتماً تکیه‌گاهی دارد که منبع هستی و ایجاد کننده و باقی نگهدارنده جهان است و آن هستی بی پایان و منبع علم و قدرت، خدا است که نظام هستی از دریای وجود او سرچشمه می‌گیرد

:چنانکه خدای متعال می‌فرماید

الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی سوره طه آیه ۵۰

خلاصه ترجمه: خدای جهان کسی است که بهر چیز آفرینش و ساخت مخصوص آنرا ارزانی داشت و پس از آن براه زندگی و بقا رهبری فرمود

بواسطه همین غریزه تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد پیوسته اکثریت جامعه انسانی خدائی برای جهان معتقد بوده و غیر از اسلام سایر ادیان هم مانند نصرانیت و یهودیت و مجوسیت و بودائیها در این باره همعقیده و همداستان‌اند و کسانی که منکر وجود صانع می‌باشند دلیلی بر نفی ندارند و هرگز نخواهند داشت بلکه در حقیقت می‌گویند دلیل بر وجود صانع نداریم و نمی‌گویند بر عدمش داریم

:مرد مادی می‌گوید

نیست و عبارت دیگر یکنفر مادی مردد است نه منکر :نمی‌دانم نمی‌گوید

:خدای متعال در کلام خود باین معنی اشاره نموده می‌فرماید

و قالوا ما هي الا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا الا الدهر و ما لهم بذلك من علم ان هم الا يظنون سوره
جاثیه آیه ۲۴

خلاصه ترجمه: گویند زندگی ما همین زندگی محسوس جهان است که یکی می‌میرد و دیگری زنده می‌شود و
با مرور زمان از میان می‌رویم (دیگر پس پرده خبری نیست) این افراد باین گفته خود یقین ندارند

:بحث از مبدا آفرینش فطری است

انسان با غریزه خدادادی خود هر پدیده و حادثه‌ای را که مشاهده می‌کند از علت و سبب پیدایش آن جستجو
می‌نماید، و هرگز احتمال نمی‌دهد که خودبخود و بدون سبب (اتفاقاً) بوجود آمده باشد. راننده‌ای که ماشین
وی از حرکت باز نماید پائین آمده از جائیکه گمان خرابی می‌برد بازدید می‌کند تا سبب توقف را پیدا کند و هرگز
باور ندارد که ماشین با وجود آمادگی کامل که برای حرکت دارد بی جهت توقف کند و زمانیکه می‌خواهد
ماشین را بحرکت در آورد از وسائلی که در ماشین برای حرکت تعبیه شده استفاده مینماید و هرگز بامید اتفاق
نمی‌نشیند.

انسان اگر گرسنه شود بفکر نان می‌افتد و وقتیکه تشنه میشود پی آب میرود و اگر احساس سرما کرد رفع
نیازمندی خود را در لباس یا مثلاً آتش میداند و هیچگاه بدلگرمی اتفاق آرامش نمی‌یابد
کسیکه میخواهد ساختمانی بنا کند طبعاً به تهیه لوازم ساختمان و بنا و عمله میپردازد و کمترین امیدی ندارد
که خواسته وی خود بخود بوجود آید
تا بشر بوده کوهها، جنگلها و دریاهاى پهناورهم در روی زمین باوى بوده‌اند. همیشه خورشید و ماه و ستارگان
فروزان را با حرکت منظم و دائمی آنها درآسمان دیده است
با اینهمه دانشمندان جهان با تکاپوی خستگی‌ناپذیر علمی خود پیوسته از علل و اسباب پیدایش این موجودات
و پدیده‌های شگفت‌انگیز بحث می‌نمایند و هرگز نمی‌گویند تا ما بوده‌ایم آنها را بهمان حال دیده‌ایم؛ پس
خودبخود بوجود آمده‌اند.

همین غریزه کنجکاوی و بحث از علل و اسباب انسان را وادار می‌کند که از پیدایش جهان آفرینش و نظام
شگفت‌انگیز آن کنجکاوی نماید و اینکه آیا این جهان پهناور که همه اجزاء آن بهمدیگر مربوط و پیوسته است و در
حقیقت يك پدیده بزرگی است، خودبخود بوجود آمده یا از جای دیگری مایه و هستی می‌گیرد؟
و آیا این نظام حیرت‌انگیزی که طبق قوانین ثابت و استثناناپذیر در مجموع جهان و در هر گوشه کنار آن جاری
است و هر چیز را بسوی هدف و مقصد ویژه خودش رهبری می‌کند از ناحیه قدرت و علم بی پایانی اجراء و
اداره می‌شود یا از روی تصادف و اتفاق پیدا شده است؟

:خداشناسی و ملل

چنانکه می‌دانیم در عصر حاضر اکثریت روی زمین دیندارند و به خدائی که جهان را آفریده معتقدند و آن را
پرستش می‌کنند.
بشر دیروزی نیز حال بشر امروزی را داشته؛ و تا جائیکه تاریخ نشان می‌دهد اکثریت افراد بشر دیندار بوده و

اگرچه در میان جامعه‌های خدانشناس و متدین اختلاف نظر نیز .خدائی برای جهان آفرینش اثبات می‌کرده‌اند وجود داشته است و هر قومی مبدء آفرینش را با اوصاف مخصوصی توصیف نموده‌اند ولیکن در اصل مطلب، اتفاق کلمه داشته‌اند حتی در باستانی‌ترین آثار که از بشر اولی کشف شده نشانه‌هایی از وجود دین و خدانشناسی یافت می‌شود و علایمی در دست است که آنان بماوراء طبیعت اعتقاد و ایمان داشته‌اند و حتی در قاره‌های تازه مانند آمریکا و استرالیا و جزایر دوردست قاره قدیم که در قرنهای اخیر کشف شده اهالی بومی خدانشناس بوده و باختلاف سلیقه‌ها مبدئی برای جهان آفرینش اثبات می‌کرده‌اند با اینکه تاریخ ارتباط آنان با دنیای قدیم هرگز بدست نیامده است تأمل در این مطلب که اعتقاد به خدا همیشه در میان بشر بوده روشن می‌کند که خدانشناسی فطری انسان است و بشر با فطرت خدادادی خود خدائی برای آفرینش جهان اثبات می‌کند. قرآن کریم باین خاصیت فطری انسان اشاره کرده می‌فرماید

و لئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله

⁹. اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ البته خواهند گفت: خدا

:و نیز می‌فرماید

و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله

¹⁰. و اگر از آنها بپرسی آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ البته خواهند گفت: خدا

اثر این کنجکاو در زندگی انسان

اگر انسان باین پرسشها که در خصوص آفریدگار جهان و پدید آورنده نظام واحد آن که باقتضاء غریزه برای وی جلوه‌گر می‌شود پاسخ مثبت داده مبدء فناپذیری برای پیدایش جهان و گردش نظام شگفت‌آور آن اثبات کرده .همه چیز را باراده شکست‌ناپذیر وی که متکی به قدرت و علم بی پایان اوست ارتباط داده است در نتیجه یکنوع دلگرمی و امیدواری سراسر وجودش را خواهد گرفت و در سختیها و دشواریهایی که در مسیر زندگی با آنها برخورد می‌کند و در مشکلاتی که راه هر گونه چاره‌جویی را بروی وی می‌بندد هیچگاه دچار نومیدی مطلق نخواهد شد زیرا می‌داند که زمام هر علت و سببی هر چه نیرومند هم باشد بدست توانای خدای بزرگ است و همه چیز زیر فرمان اوست چنین کسی هرگز باسباب و علل؛ تسلیم مطلق نمی‌شود و گاهی که اوضاع جهان بکام وی پیش می‌رود مغرور نگشته و باد در دماغ نمی‌اندازد و موقعیت حقیقی خود و جهان را فراموش نمی‌کند زیرا می‌داند که اسباب و علل ظاهری سر خود نیستند و طبق فرمانی که از پیشگاه خدای متعال دریافت می‌کنند پیش می‌روند و بالاخره چنین انسانی درک می‌کند که در جهان هستی جز خدای بزرگ بچیز دیگری نباید سر تعظیم فرود آورد و نسبت بهیچ فرمانی جز فرمان وی نباید تسلیم مطلق شد ولی کسیکه پرسشهای نامبرده پاسخ منفی داد از آن امیدواری و واقع‌بینی و بالاخره از این بلند طبعی و شجاعت فطری برخوردار نیست

از اینجا است که می‌بینم در ملت‌هایی که روح مادیت غلبه دارد روز بروز انتحار و خودکشی زیادت‌ر می‌شود و کسانی که همه دلبستگی‌شان باسباب و علل حسی است با کوچکترین اوضاع نامساعد از سعادت خود نومید

شده بزندگی خود خاتمه می‌دهند ولی کسانی که از نعمت خداشناسی برخوردار هستند هنگامیکه خود را در کام مرگ هم مشاهده می‌کنند نومیدی بخود راه نمی‌دهند و باینکه خدای توانا و بینائی دارند دلگرم و امیدوار می‌باشند.

حضرت امام حسین (علیه السلام) در آخرین ساعات زندگی خود که از هر سو هدف تیر و شمشیر دشمن بود می‌فرمود:

تنها چیزی که این مصیبت ناگوار را بر من آسان می‌سازد آنست که خدا را پیوسته ناظر اعمال خویش می‌بینم.

روش قرآن کریم در توحید

اگر انسان با نهادی پاك و دلی آرام نگاهی بجهان هستی نماید در هر گوشه و کنار آن آثار و دلایل وجود پاك آفریدگار را مشاهده خواهد کرد.

و از هر در و یواری بثبوت این حقیقت گواهی خواهد شنید. چه انسان در این جهان با هر چه روبرو می‌شود یا پدیده‌ایست که خدا آنرا آفریده یا خاصیتی است که خدا در آن نهاده، یا نظامی است که بامر الهی در همه چیز جاری و حکمفرما گشته آدمی نیز یکی از همانهاست و سرپایش باین حقیقت گواهی می‌دهد باختیارش بسته است و نه بر نامه زندگی را که از نخستین دم پیدایش پیش می‌گیرد بتدبیر خود وضع نموده است و نه می‌تواند این نظام را اتفاقی و تصادفی انگاشته از هم گسیخته فرض کند. و نه می‌تواند هستی و نظام هستی خود را بمحیطی که در آن بوجود آمده نسبت دهد زیرا هستی محیط نامبرده و نظامی که در آن حکومت می‌کند ساخته و پرداخته سود آن محیط نیست و از راه اتفاق و تصادف هم بوجود نیامده است. اینست که انسان گریزی ندارد جز اینکه برای جهان آفرینش مبدئی اثبات کند که پدید آورنده اشیاء و پرورش دهنده آنها می‌باشد. اوست که هر موجودی را هستی می‌بخشد و پس از آن در شاهراه بقا با نظام خاصی بسوی کمال مخصوص خودش هدایت می‌نماید.

و چون آفرینش اشیاء را بهمدیگر مرتبط و نظام واحدی در جهان می‌بیند ناگزیر قضاوت می‌نماید که مبدء آفرینش و گرداننده نظام آن یکی بیش نیست.

چرا انسان گاهی زیر بار این حقیقت نمی‌رود؟

این حقیقت با کمترین توجهی برای انسان روشن است و هیچگونه ابهامی در آن نیست؛ جز اینکه انسان گاهی چنان گرفتار کشمکش‌های زندگی می‌شود که تمام نیروی شعور خود را در راه مبارزه‌های حیاتی بکار می‌اندازد و تمام وقت خود را صرف تکاپوی زندگی می‌نماید دیگر کمترین مجالی برای رسیدگی باین گونه افکار پیدا نمی‌کند و در نتیجه از این حقیقت غفلت می‌ورزد یا اینکه مجذوب ظواهر دلفریب طبیعت شده سرگرم هوسرانی و خوشگذرانی می‌گردد، و چون پای بندی باین حقایق از بسیاری از بی بند و باریهای مادیت جلوگیری می‌نماید طبعاً از پی جوئی و بررسی این حقیقت و نظائر آن سر باز می‌زند و زیر بارش نمی‌رود از اینجاست که در قرآن کریم از راههای گوناگون درباره آفرینش مخلوقات و نظامی که در میان آنها جاری و حکمفرماست عنایت بیشتری بذل گردیده و اقامه برهان شده است چه بیشتر مردم بویژه آنان که شیفته ظواهر دلفریب طبیعتند و نیکبختی را در کامرانی و خوشگذرانیهای زندگی می‌بینند بواسطه انس بمادیات و

محسوسات، توانائی تفکر فلسفی و بررسی نظریات دقیق عقلی را ندارند.
ولی انسان در هر حال جزئی است از جهان آفرینش و از اجزاء دیگر جهان و از نظامهای جزئی و کلی که در آن حکومت می‌کند لحظه‌ای بی نیاز نیست و هر لحظه می‌تواند ذهن خود را متوجه جهان آفرینش، و نظامی که در آن جاری است نماید و بوجود آفریدگار و پروردگار جهان پی ببرد.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

ان فی السموات و الارض لآیات للمؤمنین و فی خلقکم و ما یبث من دابه آیات لقوم یوقنون و اختلاف اللیل و النهار ما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون

در آفرینش آسمانها و زمین از برای اهل ایمان آیه‌ها و نشانه‌هایی است که آنانرا بسوی توحید رهبری می‌نماید، و در آفرینش خودتان و اینهمه جنبندگان که در زمین پراکنده می‌باشند علائم و آثاری است که ارباب یقین را بیگانگی حق می‌رساند، و در اختلافاتی که شب و روز پیدا می‌کنند و در نتیجه گاهی با هم برابر و گاهی از همدیگر درازتر و کوتاهتر و گرمتر و سردتر می‌شوند، و همچنین در بارانی که خدای متعال از آسمان نازل کرده بواسطه آن زمین مرده را زنده می‌سازد، و همچنین در متوجه ساختن و گردانیدن بادها از سوئی¹¹ بسوی دیگر، دلائل و شواهد زیادی است که صاحبان عقل و فهم را بدین حق معترف می‌نماید

توضیح و مثال

در قرآن کریم آیات بسیاری است که انسان را بتفکر در آفرینش آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و زمین و کوهها و دریاها و نبات و حیوان و انسان دعوت می‌کند و نظام شگفت آوری را که در هر يك از این انواع، حکومت می‌کنند گوشزد می‌فرماید

براستی نیز دستگاه آفرینش و نظامی که فعالیت‌های گوناگون جهان را به سوی هدفهای آفرینش و آرمانهای هستی پیش میراند بسیار شگفت آور و حیرت‌بخش است

دانه گندم یا هسته بادامی که از زمین روئیده بوته‌ای دارای سنبلی یا درختی میوه دار می‌شود. و از آندم که در شکم خاک قرار می‌گیرد و پس از آن شکافته شده نوك سبزی بیرون می‌دهد و ریشه سفید خود را بدل خاک می‌فرستد تا وقتیکه بسر منزل مقصود برسد سازمانهایی بس بزرگ و پهناور بکار می‌افتد که عقل از مشاهده عظمت و وسعت آن متحیر می‌شود

ستارگان آسمان و خورشید درخشان و ماه تابان و زمین هر کدام با حرکت‌های وضعی و انتقالی و قوای نهفته خود و همچنین نیروهای اسرارآمیزی که در آن دانه یا هسته ودیعه گذارده شده است و فصول سال و اوضاع جوی و ابر و باران و باد و روزها و شبها در پیدایش يك بوته گندم مثلاً کار می‌کنند و این پدیده تازه را که در مهد پرورش خود خوابانیده‌اند مانند دایه‌ها و پرستارها دست بدست می‌گردانند تا به آخرین مرحله رشد و نمو خود برسد.

و همچنین پیدایش يك نوزاد انسانی که بسی پیچیده‌تر از يك نوزاد نباتی یا پدیده دیگری است محصول

ملیونها بلکه ملیاردها سال فعالیت پیچیده و منظم دستگاه آفرینش می‌باشد

گردش زندگی روزمره يك انسان گذشته از ارتباطاتی که در خارج از وجود خود با جهان آفرینش دارد از يك نظام شگفت آوری در داخل وجودش سرچشمه می‌گیرد که قرنهای متمادی است افکار تیزبین دانشمندان جهان سرگرم تماشای ظواهر آن می‌باشد و هر روز پرده‌ای تازه از روی اسرار آن برداشته می‌شود و هنوز هم معلوماتشان در برابر مجهولات بسی ناچیز است

راه خداشناسی از نظر قرآن

كودك شیرخواری که در دست به پستان مادر زده آنرا برای نوشیدن شیر میمکد راستی شیر را می‌خواهد و نیز اگر چیزی را با دست خود برداشته برای خوردن آنرا بسوی دهان خود می‌برد هدف اصلی او خوردنی است و چنانچه دید اشتباه کرده و چیزی که برداشته خوردنی نیست بدور می‌افکند

بهمین ترتیب انسان هر مقصدی را که تعقیب می‌کند واقع امر را می‌خواهد و هرگاه برای وی روشن شود که اشتباه کرده و راه خطا پیموده از اشتباه و خطای خود دلتنگ می‌شود و بر رنج بیهوده‌ای که در راه مقصد، اشتباه کشیده تأسف می‌خورد و بالاخره انسان پیوسته از اشتباه و خطا می‌پرهیزد و تا می‌تواند برای رسیدن بواقع کوشش می‌نماید

از اینجا برای ما روشن می‌شود که انسان بحسب فطرت و غریزه، واقع‌بین است یعنی خواه ناخواه همیشه در جستجوی واقع و پیرو حق می‌باشد و این خوی غریزی را از کسی یاد نگرفته و از جایی نیاموخته است انسان اگر گاهی سرسختی نشان داده زیربار حق نمی‌رود، از این راه است که گرفتار خطا و اشتباه گردیده و حق و صواب برای وی روشن نشده است و اگر روشن می‌شد راه خطا نمی‌پیمود

و گاهی نیز انسان در اثر هوی پرستی و هوسرانی گرفتار یکنوع بیماری روانی می‌شود که مزه شیرین حق در کامش تلخ می‌نماید آنوقت با اینکه حق را می‌شناسد پیروی نمی‌کند و با اینکه بحقانیت حق و اینکه باید از آن پیروی کرد اعتراف دارد از متابعت آن سر باز می‌زند

چنانکه بسیار اتفاق می‌افتد که انسان در اثر اعتیاد بچیزهای مضر و زیان بخش غریزه انسانی خود را (که دفع خطر و فرار از ضرر است) پایمال می‌کند و بکاریکه می‌داند زیان بخش است اقدام می‌نماید (مثل معتادین بدخانیات و الکل و مخدرات)

قرآن کریم انسان را بواقع بینی و پیروی حق دعوت می‌کند و در این باره اصرار و پافشاری زیاد می‌نماید و با بیانهای گوناگون از مردم درخواست می‌کند که غریزه واقع‌بینی و پیروی حق را در خود زنده نگه‌دارند:

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

¹² پس از حق جز گمراهی چیزی نیست

و می‌فرماید

وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي الْخُسْرِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

غیر از مردمان با ایمان که دارای عمل صالح هستند و از حق پیروی کرده و یکدیگر را بپافشاری در حق سفارش می‌کنند همه مردم زیانکارند¹³

و روشن است که اینهمه سفارش خدائی برای اینست که انسان اگر غریزه واقع‌بینی خود را زنده نگه ندارد و در پیروی حق و حقیقت نکوشد پایبند سعادت و کامیابی خود نخواهد بود و هر گفتار و کردار هوس‌آمیز و خوش آیند را دنبال خواهد کرد و گرفتار پندارهای پوچ و افکار خرافی خواهد شد و آنوقت است که مانند يك حیوان چهارپا از راه خود (که سرمایه انسانی است) بدور افتاده قربانی هوی و هوس و بی بند باری و نادانی خود خواهد گردید:

أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيهِ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ

هم اضل سبيلاً

درباره کسانی که هوای نفس خود را پرستش می کنند چگونه فکر می کنی؟ آیا فکر می کنی می توانی آنها را اصلاح و تربیت نمائی؟ آیا گمان می بری که بیشتر آنان می شنوند یا می فهمند؟ نه، آنان مانند چهارپایان هستند¹⁴. که نه سخن حق را می شنوند و نه می فهمند بلکه از چهارپایان نیز گمراه ترند

البته وقتیکه غریزه واقع بینی انسان زنده شد و خوی پیروی حق در وی شروع به فعالیت نمود حقائق یکی پس از دیگری برای وی جلوه خواهد کرد و هر حق و حقیقتی را که یافت با آغوش باز خواهد پذیرفت و هر روز يك قدم تازه ای در راه سعادت و نیکبختی برخواهد داشت

خدای متعال دارای همه صفات کمال است:

کمال چیست؟

يك باب خانه وقتی کامل است که همه نیازمندی های زندگی يك خانواده را در بر داشته باشد چنانکه اطاق های کافی برای نشستن و پذیرائی مهمان و آشپزخانه برای طبخ غذا و نیز روشویی و منبع آب و غیره را شامل باشد و هر اندازه که این لوازم را فاقد باشد بهمان مقدار ناقص است. همچنین اگر یک فرد انسان آنچه را که در سازمان وجودی يك انسان طبیعی مورد نیاز است دارا باشد کامل خواهد بود و اگر از این جمله یکی را فاقد باشد مثلاً دست یا پا یا چشم نداشته باشد از همان جهت ناقص است.

بنابر آنچه دانسته شد صفت کمال چیزی است که نوعی از نیازمندی های هستی را رفع نماید و نقص را برطرف سازد مانند صفت علم که تاریکی جهل را رفع نموده معلوم را برای عالم روشن می سازد، و مانند قدرت که مقاصد و خواسته های شخصی را که دارای قدرت است و برای وی امکان پذیر می سازد و او را بآنها مسلط می نماید و مانند صفت حیات و احاطه و غیر آنها

یعنی کسیکه هستی جهان و جهانیان از وی سرچشمه می گیرد و (وجدان ما قضاوت می کند که آفریدگار جهان هر نیازی را که فرض شود او رفع می نماید و هر نعمت و کمال را او ارزنی میدارد) همه صفات کمال را داراست زیرا از نظر واقع بینی هرگز نمی توان تصور کرد کسی بتواند نعمتی را که خود ندارد ب دیگران ببخشد و نقصی را که خود گرفتار آنست از دیگران رفع نماید خدای متعال نیز در کلام خود خویش را بهمه صفات کمال می ستاید و از هر نقص خود را منزّه و پاک معرفی می نماید

هو و ربك الغنى ذوالرحمه

¹⁵تنها او است که دارا و بی نیاز مطلق است و نیاز هر نیازمندی را رفع می کند

:و باز می فرماید

الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی

¹⁶نیکوترین و زیباترین صفات از خدائی است که غیر از او خدائی نیست

اوست که زنده و دانا و بینا و شنوا و توانا و آفریدگار و بی نیاز است) پس باید خدای متعال را دارای تمام صفات (کمال؛ و ساحت مقدس او را از هر صفت نقص پاک و منزّه دانست زیرا اگر نقص داشت از همان جهت نیازمند بود و خدائی بالاتر از او می بایست که نیازمندی او را رفع کند سبحانه و تعالی عما یشرکون

توحید و یگانگی

لو کان فیهما آلهه الا الله لفسدتا

¹⁷ اگر جز خدای یگانه خدایان در آسمان و زمین (در جهان) وجود داشتند جهان خراب و تباه می‌شد. اگر خدایان چندی در جهان حکومت می‌کردند و چنانکه بت پرستان می‌گویند هر بخش جهان را خدای: توضیح جداگانه اداره می‌کرد و زمین و آسمان و دریا و جنگل هر کدام برای خود خدائی داشت، بواسطه اختلاف خدایان در هر جای جهان نظم جداگانه‌ای برقرار می‌شد و درین صورت ناگزیر کار جهان بفساد و تباهی می‌کشید با اینکه می‌بینیم همه افراد جهان با هم بستگی و هم آهنگی کامل دارند و همگی يك دستگاه را تشکیل می‌دهند بنابراین باید گفت که پروردگار و آفریننده جهان یکی بیش نیست و نباید تصور کرد که چون خدایان مقروض عاقل می‌باشند و می‌دانند که اختلافشان جهان را بسوی تباهی و فساد می‌کشد هرگز با هم اختلاف نمی‌کنند. زیرا در اینصورت همه آنها در کار یکدیگر مؤثر خواهند بود و هر يك بواسطه اینکه محتاج موافقت و اذن دیگران است به تنهائی نمی‌تواند هیچ کاری را انجام دهد، با آنکه باید خدا منزه از احتیاج باشد.

وجود و قدرت و علم خدای متعال

مشاهده اجزاء بهم پیوسته این جهان پهناور و گردش عمومی حیرت‌انگیز آن و نظامهای جزئی خیره کننده و مرتبط بهم که در هر گوشه و کنار آن در جریان است و در نتیجه هر يك از انواع پدیده‌ها بسوی هدف خاص و مقصد ویژه خود با نهایت نظم و ترتیب در سیر و حرکت می‌باشد، برای هر انسان خردمند روشن می‌سازد که جهان هستی و هر چه در آنست در وجود و بقاء خود از يك وجود و مقام فناپذیری سرچشمه می‌گیرد که با قدرت بیکران و علم بی پایان خود جهان و جهانیان را آفریده است و هر يك از آفریده‌های خود را مهد پرورش قرار داده با عنایت و خاص خود بسوی مقصد کمالیش سوق می‌دهد. اوست که هستی‌اش فناپذیر است و بهر چیز توانا و دانا می‌باشد.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

له ملك السماوات و الارض یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بكل شیء علیم

ملك و فرمانروائی مطلق آسمانها و زمین از آن خدا است و او زنده می‌کند و می‌میراند، و اوست که بهر چیز توانا است اوست که بهر چیز از ناحیه اول و آخر و ظاهر و باطن (از هر ناحیه و جهت احاطه دارد و اوست که بهمه ¹⁸چیز داناست

قدرت خدا

والله ملك السماوات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله علی کل شیء قدیر

¹⁹ سلطنت حقیقی جهان فقط برای خدا است هر چه بخواهد می‌آفریند و به همه چیز قادر و توانا است

توضیح: وقتی می‌گوئیم

فلانکس توانائی خریدن ماشین سواری را دارد مقصدمان اینست که آنچه را که خریدن ماشین بدان نیازمند است (پول کافی) دارا می‌باشد و اگر بگوئیم فلانکس توانائی برداشتن سنگ بیست منی را دارد منظورمان اینست که نیروی برداشتن سنگ بیست منی در او موجود است. روی هم رفته توانائی و قدرت نسبت بیک چیز داشتن وسیله لازم همان چیز است و چون هر پدیده‌ئی که در جهان هستی فرض شود نیازمندی آن در هستی و گردش زندگیش با خدای متعال رفع می‌شود باید گفت که خدای متعال توانائی و قدرت همه چیز را دارد و ذات پاک اوست که سرچشمه هستی است.

علم خدا

الا يعلم من خلق

؟²⁰ آیا خداوند آنچه را خود آفریده نمی‌داند

چون هر موجودی در پیدایش و هستی خود بهستی بی پایان خدای متعال تکیه زده است هرگز: توضیح نمی‌شود که میان آن موجود و خدا حجاب و حائلی فرض نمود یا آنرا از خداوند پنهان دانست بلکه هر چیز برای او آشکار می‌باشد و او بدرون و بیرون هر چیز مسلط و محیط است

رحمت خدا

نیازمند ناتوانی را می‌بینیم و باندازه توانائی خود نیازمندی او را رفع می‌کنیم درمانده بیچاره‌ئی را دستگیری می‌نمائیم یا دست نابینائی را گرفته بمقصد می‌رسانیم اینگونه کارها را مهربانی یا رحمت شمرده؛ کار پسندیده و ستوده می‌دانیم

کارهائیکه خدای کارساز بی نیاز انجام می‌دهد جز رحمت نمی‌تواند باشد؛ زیرا با بخشیدن نعمتهای بیشمار خود همه را بهره‌مند می‌سازد و با هر بخشش بی آنکه خودش بکسی نیاز داشته باشد گوشه‌ئی از نیازمندی‌های موجودات را رفع می‌نماید چنانکه می‌فرماید

²¹. و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها

:و می‌فرماید

²². رحمتی وسعت کل شیء

سایر صفات کمال

و ربك الغنى ذوالرحمة

خدای تو دارا و بی نیاز مطلق است و بآفریده‌های خود مهربان می‌باشد

هر خوبی و زیبایی که در جهان هست و هر صفت کمال که تصور کنیم نعمتی است که خدای متعال: توضیح بآفریدگان خود عطا فرموده و بآن وسیله یکی از نیازمندی‌های آفرینش را رفع کرده است، البته اگر خودش دارای آن کمال نبود از بخشیدن بدیگران عاجز بود و خود نیز در نیازمندیها با دیگران شریک بود پس خداوند همه صفات کمال را از خود دارا است و بی اینکه کمالی از کمالات را از دیگران دریافت دارد یا دست نیاز بسوی کسی دراز کند خود بهمه صفات کمال از قبیل حیات و علم و قدرت و غیر آنها متصف است. و هیچ گونه صفات نقص و

موجبات نیازمندی و احتیاج مانند ناتوانی و نادانی و مرگ و گرفتاری و غیره، راهی بساحت پاکش ندارد.

- 9) سوره زخرف آیه ۸۷
- 10) سوره لقمان، آیه ۲۵
- 11) سوره جاثیه آیه ۵
- 12) سوره یونس آیه ۳۵
- 13) سوره عصر آیه ۳
- 14) سوره فرقان آیه ۴۴
- 15) سوره انعام آیه ۱۳۳
- 16) سوره طه آیه ۸
- 17) سوره انبیاء آیه ۲۲
- 18) سوره حدید آیه ۲ - ۳
- 19) سوره مائده آیه ۲۰
- 20) سوره ملک آیه ۱۴
- 21) سوره ابراهیم آیه ۳۴
- 22) سوره اعراف آیه ۱۵۵

عقائد : ۲ - نبوت

:احتیاج بشر به پیغمبر

خدای متعال با قدرت کامل خود در حالیکه از هر جهت بی نیاز است جهان هستی و آفریده‌های گوناگون آنرا بوجود آورده و از نعمتهای بیرون از شمارش برخوردار کرده است.

انسان و هر آفریده دیگر؛ جاندار و غیر جاندار از نخستین روز پیدایش تا آخرین روز هستی در مهد پرورش وی قرار گرفته هر کدام با نظم و ترتیبی خاص بسوی هدفی معلوم و معین رهبری شده و پیش می‌رود در حالیکه در تمام لحظات مورد عنایت شایان او می‌باشد.

اگر تنها دورانهای زندگی خودمان را مورد توجه و تأمل قرار دهیم یعنی دوران شیرخوارگی و کودکی و جوانی و پیری را در نظر بیاوریم وجدان ما بنحایت کاملی که خدای متعال بما دارد گواهی خواهد داد و چنانچه در این مسأله روشن می‌شویم عقل ما بی تردید قضاوت خواهد کرد که آفریدگار جهان بهر يك از آفریده‌های خود از هر کس مهربان‌تر می‌باشد ر اثر همین مهربانی همیشه صلاح حال آنها را رعایت می‌کند و هرگز بدون حکمت و مصلحت، بفساد و تباهی کارشان رضایت نمی‌دهد. نوع انسان یکی از آفریدگان خدا است و می‌دانیم صلاح کار و خوشبختیش در اینست که واقع بین و نیکوکار یعنی دارای عقاید صحیح و اخلاق پسندیده و کردار نیک باشد.

ممکن است کسی بگوید که انسان با عقل خداداد می‌تواند نیک و بد را شناخته چاه را از راه تشخیص دهد ولی باید دانست که عقل به تنهایی نمی‌تواند این گره را بگشاید و انسان را بواقع بینی و نیکوکاری رهبری کند زیرا اینهمه صفات ناپسند و کارهای ناروا که در جامعه انسانی مشاهده می‌شود همه از کسانی است که عقل و قوه تمیز دارند جز اینکه در اثر خود خواهی و سودپرستی و هوسرانی عقل آنان مغلوب عواطف و تابع هوی و هوس گردیده در نتیجه دچار گمراهی شده‌اند. پس خدای متعال باید از راه دیگر و با وسیله‌ئی که

هرگز محکوم هوی و هوس نمی‌شود و هیچگاه در رهبری خود خبط و اشتباه نمی‌کند ما را بسوی سعادت ،رهبری و دعوت نماید؛ این راه جز راه نبوت نیست

(انبیاء (پیامبران

قضاوتی که عقل ما می‌کند و بموجب آن حکم می‌نماید که باید راهی بنام راه نبوت بروی بشر باز باشد عملاً نیز تاکید شده و انجام یافته است؛ گروهی از افراد بشر بنام **پیغمبر** از جانب پروردگار برانگیخته شده و یکرشته مقررات اعتقادی و عملی برای مردم آورده آنان را براه راست دعوت کرده‌اند. این گروه صحت دعوی خود و راستی و درستی دین خود را از راههائی قابل فهم برای مردم ثابت نموده، و در مکتب تربیتی خود افراد شایسته‌ئی پرورش داده‌اند. عقل معاش که عقل عملی نیز نامیده می‌شود (یعنی شعوری که بوسیله آن زندگی خود را اداره می‌کنیم) بما اجازه می‌دهد که از هر چیز که قابل استفاده است بنفع زندگی خود استفاده نمائیم از فضا؛ از هوا؛ از زمین، از دریا، از صحرا، از چوب از آتش، از آب بهره برداریم، از گیاهان و تخم آنها؛ از درختان میوه و برگ و چوب همچنین در اثر نیازمندی فراوانی که ،آنها، از حیوانات و گوشت و شیر و پوست و پشم آنها برخوردار شویم. داریم از فعالیت همنوعان دیگر بسود خود بهره‌برداری کنیم. فرمان همه ین تصرفات و استفاده‌ها را همان عقل و شعور زندگی برای ما صادر کرده و جواز آن را امضاء نموده و از این جهت است که اگر کسی از ما بپرسد: چرا هنگام گرسنگی غذا می‌خورید؟ یا وقت تشنگی آب می‌نوشید؟ یا چرا از هوا تنفس می‌کنید! پرسشهایی خنده‌دار خواهد بود. ولی در اولین دفعه که بمنظور استفاد از کار و کوشش همنوعان خود با آنان تماس می‌گیریم حس می‌کنیم که آنان نیز مانند ما می‌باشند همانطور که ما می‌خواهیم از نتیجه فعالیت آنان بهره‌مند شویم ایشان نیز می‌خواهند که از فعالیت ما استفاده کنند و چنانکه ما حاضر نیستیم نتیجه فعالیت خود را برایگان بآنها بدهیم. ایشان نیز حاضر نیستند آنچه در دست دارند بی جهت در اختیار ما بگذارند. اینست که ناگزیر بمسئله اجتماعی تعاونی تن در می‌دهیم و بهمنوعان خود در رفع نیازمندی‌های زندگیشان کمک می‌کنیم تا در برابر آنها بما کمک کنند. در اثر همین احتیاج و ضرورت، افراد انسان گرد هم آمده از یاری همدیگر استفاده می‌کنند و در حقیقت کار و کوشش افراد روی هم ریخته می‌شود سپس هر کس باندازه موقعیت و فعالیت اجتماعی خود از آن بهره می‌برد.

اجتماع؛ قانون و مقررات می‌خواهد

چنانکه گفته شد انسان از راه ناچاری زیر بار اجتماعی تعاونی می‌رود وگرنه بحسب طبع اولی منافع زندگی خود را می‌خواهد و بس. از اینجاست که هر وقت فرصت بدستا آورد بمنافع دیگران تعدی می‌کند بی اینکه از منافع خود چیزی بایشان داده تعادل را برقرار سازد بهمین سبب در هر جامعه باید قوانین و مقرراتی حکومت کند که با رعایت آنها ارزش اجتماعی افراد محفوظ بماند و از تعدی آنان جلوگیری شود و این قوانین و مقررات باید از ناحیه اتفاق افراد یا

اکثریت ایشان مورد پذیرش قرار گیرد تا هر کس بوظیفه خصوصی و عمومی خود آشنا گردد.

ریشه تکوینی قوانین و مقررات

قوانین و مقررات وظائفی است که برای حفظ مصالح زندگی نوع وضع شده است و از این جهت ارزش آنها ارزش اجتماعی است نه ارزش طبیعی و تکوینی یعنی مانند قوانینی که در طبیعت حکومت می‌کند خودبخود تأثیر ندارند بلکه اگر افراد جامعه آنها را اجراء کردند جریان پیدا می‌کنند وگرنه يك افسانه بی اثر خواهند بود در عین حال این قوانین و مقررات اجتماعی بی ارتباط به طبیعت و تکوین نیستند و ریشه تکوینی دارند و از فطرت و احتیاج طبیعی انسان سرچشمه می‌گیرند یعنی آفرینش؛ انسانرا طوری ساخته که خواه ناخواه يك سلسله افکار اجتماعی را بوجود آورده مورد استفاده قرار می‌دهد و زندگی تکوینی خود را با آنها تطبیق داده به هدفهای وجودی خود می‌رسد.

هدایت تکوینی بسوی قوانین زندگی

ما می‌دانیم خدای متعال بحسب عنایت کامله و مهربانی بی پایان خود هر نوع از انواع آفرینش را به هدفهای وجودیش می‌رساند و نوع انسان نیز از این قانون کلی مستثنی نیست پس باید خدای متعال انسانرا بيك سلسله قوانین و مقررات که راه و رسم زندگیش را تشکیل می‌دهد هدایت فرماید که مصالح و منافع انسان بوسیله عمل به آنها تأمین شود و برای حصول آن تنها رهبری عقل کافی نیست، زیرا عقل گاهی در درك خود خطا می‌کند و بیشتر اوقات در اثر عادت و تقلید و صفاتی که بارث می‌برد مغلوب هوی و هوس شده انسانرا بهلاکت می‌کشاند زیرا چنانکه دانستیم عقل انسانرا بقانون سودطلبی و نفع جوئی رهبری می‌کند و اگر برای دیگران حقوقی در نظر می‌گیرد و از قانون عمومی پیروی می‌نماید از راه ناچاری و برای تأمین منافع شخصی خود اوست و از این جهت است که غالباً مردمی را که باوج قدرت می‌رسند و حریف و معارضی در برابر خود نمی‌بینند از هر قانون و حکمی سر باز می‌زنند و منافع دیگر آنها بخود اختصاص داده حقوق حقه آنها پایکال می‌سازند.

پس باید خدای متعال مردمرا بسوی راه و رسم زندگی از طریقی هدایت فرماید که از هر گونه خطا و لغزش مصون باشد و آن طریقه نبوت است و آن اینست که خدای متعال جز راه فکر از راه دیگری (راه وحی) ببری از بندگان خود يك سلسله معارف و احکامی را تعلیم کند که بکار بستن آنها بشر را بسوی سعادت واقعی، رهبری نماید.

نتیجه بحث

از بیان گذشته بدست آمد که خدای متعال باید با تعلیم غیبی برخی از بندگان خود را بمعارف و قوانینی که ضامن سعادت بشر می‌باشد آگاه ساخته بسوی آنان بفرستد. انسان که حامل پیامهای خدائی است پیامبر و فرستاده خدا نامیده می‌شود و مجموع پیامهایی را که از پیش خدا بسوی مردم آورده دین می‌گویند.

و نیز روشن شد که معارف دینی و قوانین الهی که از مصدر جلال صادر می‌شود باید درست و دست نخورده و تغییر نیافته بدست مردم برسد یعنی پیامبر خدا در فرا گرفتن وحی الهی خطا نکند و در نگهداری آن گرفتار

فراموشکاری و لغزش نشود؛ و در رسیدن آن بمردم اشتباه یا خیانت نکند زیرا چنانکه گفتیم هدایت مردم بمعارف لازمه و و قوانین زندگی جزو سازمان آفرینش می‌باشد، و یکی از مقاصد، خلقت انسان است و هرگز خلقت و آفرینش در پیمودن راه خود خطا و لغزش نمی‌پذیرد مثلاً نمی‌شود که دستگاه آفرینش از راه تناسل انسان، سنگ یا گیاه بوجود آورد یا از راه رویانیدن دانه گندم، حیوان پیدا شود یا چشم انسان مثلاً با وضع فعلی و فعالیت ویژه خود کار معده را بکند یا گوش کار قلب را انجام دهد.

و از همین جا معلوم می‌شود که پیامبران خدا باید معصوم باشند یعنی کاری را که خدا واجب می‌دانند ترک نکنند و کاری را که خود گناه می‌دانند انجام ندهند.

زیرا ما (گروه انسان) با وجدان خود می‌دانیم کسیکه بگفته خود عمل نکند در حقیقت بدرستی و راستی آن معتقد نیست در اینصورت اگر پیامبر مرتکب گناه شود گفته خود را باور نخواهد داشت و مسئله تبلیغ بی اثر خواهد ماند و حتی اگر بعداً اظهار توبه و ندامت نیز نماید دل ما صاف نخواهد شد و در هر حال مقصد تبلیغ لنگ خواهد ماند.

خداي متعال در کلام خود می‌فرماید:

عالم الغیب فلا ظہر علی غیبہ احداً الا من ارتضى رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلقه رصداً لیعلم ان قدأ بلغوا رسالات ربهم سوره جن آیه: ۲۵ - ۲۸

خلاصه ترجمه: خداست که غیب را می‌داند و بغیب خود احدی را مسلط نمی‌سازد مگر کسان پسندیده‌ای از فرستادگان خود را، خدای متعال راه وحی (پیامهای خود) را از هر آسیب و گزند نگهبانی می‌کند تا روشن شود که فرستادگان او پیامهایش را دست نخورده و تغییرناپذیر بمردم رسانیده‌اند.

تفاوت هدایت انسان با موجودات دیگر:

از بحثهایی که درباره توحید نمودیم روشن شد چنانکه آفرینش اشیاء از آن خدای متعال است پرورش آنها نیز وابسته باوست و عبارت روشن‌تر هر يك از پدیده‌های جهان که از نخستین دم پیدایش برای بقاء و تکمیل نواقص خود شروع بفعالیت نموده نواقص و نیازمندیهای خود را یکی پس از دیگری مرتفع می‌سازد و در حدود امکان خود را کامل و بی‌نیاز می‌کند؛ سیر منظمی را که در خط بقاء می‌نماید و بوجود خود ادامه می‌دهد.

تنظیم کننده سیر آن و رهبرش از هر منزل بمنزل دیگر خدای متعال است.

از این نظر يك نتیجه قطعی بدست می‌آید و آن اینکه هر نوع از انواع پدیده‌های جهان برنامه تکوینی خاصی در بقاء خود دارد که با فعالیت ویژه خود آنها را اجراء می‌نماید و عبارت دیگر هر دسته معینی از پدیده‌های جهان در سیر بقاء خود یکرشته وظایف مشخص دارد که از ناحیه خدای متعال بسوی آنها هدایت می‌شود چنانکه قرآن کریم باین حقیقت اشاره نموده می‌فرماید:

ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی

²³ خدای ما آنکسی است که بهر چیز آفرینش ویژه‌اش را عطا فرموده و پس از آن هدایتش کرده

همه اجزاء آفرینش در این حکم کلی شریکند و هرگز استثنائی در کار نیست ستارگان آسمان و زمین که زیر پای ماست و عناصری که در آن موجودند و ترکیباتی که پدیده‌های ابتدائی را پدیدار می‌سازند و نبات و حیوان همه همین حال را دارند.

. حال انسان نیز درین هدایت عمومی حال دیگران است جز اینکه میان او و دیگران يك فرق است

:توضیح فرق میان انسان و دیگران

کره زمین میلیون‌ها سال پیش آفریده شده و مجموع نیروهای نهفته خود را بکار انداخته در محیط هستی خود تا حدودیکه عوامل مختلف اجازه می‌دهد بفعالیّت می‌پردازد و در زمینه حرکت وضعی و انتقالی خود آثار وجودی خود را بروز می‌دهد و باین ترتیب بقاء خود را تأمین می‌کند و تا عامل مخالف قویتری جلوش را نگیرد. بهمین فعالیّت ادامه خواهد داد و از انجام دادن هیچ وظیفه‌ای از وظایف خود کوتاهی نخواهد کرد. درخت بادام از هنگامیکه از میان هسته بیرون آمده تا روزیکه درختی کامل گردد در تغذیه و رشد و نمو و غیر آن (و عبارت دیگر در خط سیر خود) وظائفی بعهدہ دارد که اگر عامل مختلف نیرومندتری راهش را سد نکند هرگز در انجام آنها فروگذاری نخواهد کرد و نمی‌تواند هم بکند، هر پدیده دیگری نیز حالش همین طور است ولی نوع انسان فعالیتهای اختصاصی خود را از راه اختیار انجام می‌دهد و کارهاییکه انجام می‌دهد از فکر و تصمیم وی سرچشمه می‌گیرد. انسان چه بسا از کردن کاری که صددرصد بنفع او است و عامل مخالفی نیز جلوش را نگرفته سر باز نمی‌زند و کاری را که صددرصد بضرر وی می‌باشد دانسته و فهمیده انتخاب می‌کند گاهی از خوردن نوشدارو خودداری می‌کند و گاهی کاسه زهر بسر می‌کشد و خود را می‌کشد.

البته روشن است موجودی که مختار آفریده شده هدایت عمومی خدائی در حق وی اجباری نخواهد بود یعنی پیغمبران راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را از طرف خدای متعال بمردم ابلاغ می‌کنند و پیروان دین را مژده ثواب داده آنانرا برحمت پروردگار امیدوار می‌سازند و گردنکشان و یاغیان را از عذاب خدا می‌ترسانند و آنان در فرا گرفتن هر يك از آنها آزاد و مختار خواهند بود

درست است که انسان خیر و شر و نفع و ضرر خود را اجمالاً از راه عقل درك می‌کند ولی همان عقل غالباً خود را باخته از خواهشهای نفسانی پیروی می‌نماید و گاهی نیز راه خطا می‌رود؛ بنابراین قطعی است که هدایت خدائی باید از راه دیگری علاوه بر راه عقل انجام گیرد که آن راه بکلی از خطا و لغزش مصون باشد یا عبارت دیگر خدای متعال دستورهای خود را که از راه عقل اجمالاً بمردم می‌فهماند از يك راه دیگر تأیید می‌نماید.

این راه، همان راه نبوت است که خدای متعال دستورهای سعادت بخش خود را از راه وحی بیکی از بندگان خود بفهماند و بوی مأموریت دهد که آنها را بمردم برسانند و آنانرا از راه امید و بیم و تشویق و تهدید بمتابعت آن دستورات وادار نماید.

:خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

انا اوحینا اليك كما اوحينا الى نوح و النبيين من بعده..... رسلاً مبشرين و منذرين لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل.

پیامبرانی بسوی مردم ... ما بتو وحی کردیم چنانکه بنوح و پیامبرانی که پس از وی بودند وحی کردیم

فرستادیم که به پیروان دین مژده ثواب می‌داده آنان را امیدوار می‌ساختند و متمرّدان را از عقاب خدا

²⁴ می‌ترسانیدند. تا آنکه پس از پیامبران، مردم بواسطه نداشتن این نوع هدایت بر خدا حجت نداشته باشند

:صفات نبی

از بیان گذشته روشن شد که پیامبر باید

در انجام دادن مأموریت خود از خطا مصون و معصوم باشد و هیچگونه فراموشی و آفتهای دیگر ذهنی بوی - 1
راه نیابد تا آنکه بتواند آنچه را بوی وحی می شود درست دریافت نماید و آنچه را دریافت داشته است بدون
لغزش و اشتباه به مردم برساند زیرا در غیر اینصورت هدایت الهی به هدف خود نمی رسد و قانون هدایت
عمومی از کلیت خود افتاده در مورد انسان از تأثیر باز میماند.

در کردار و گفتار خود از لغزش و معصیت مصون باشد چه با وجود معصیت اثری برای تبلیغ نمی ماند زیرا - 2
کسیکه کردارش با گفتارش مخالف است مردم ارزشی برای گفتارش قائل نیستند و حتی کردارش را دلیل بر
دروغگوئی و شیادیش می گیرند که اگر راست می گفت بگفته خود عمل می کرد

این دو امر را می توان در يك عبارت جمع کرد و گفت: برای اینکه تبلیغ صحیح و مؤثر باشد لازم است پیامبر از
خطا و معصیت معصوم باشد خدای متعال در کلام خود نیز بهمین معنی اشاره نموده می فرماید

عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضى من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلقه رسداً لیعلم
ان قد ابلاغوا رسالات ربهم

خدائی که علم غیب پیش او است بغیب خود کسی را مسلط نمی کند مگر کسیکه خدایش برای اینکار
می پسندد (پیامبر پسندیده) و در اینصورت خدای متعال او را تحت مراقبت قرار می دهد تا پیامهای خدائی
دست نخورده بمردم ابلاغ شود²⁵.

فضائل اخلاقی را مانند عفت و شجاعت و عدالت و غیر آنها داشته باشد زیرا اینها همه از صفات پسندیده - 3
شمرده می شوند و کسیکه از هر گونه معصیت مصون است و از دین متابعت کامل می کند هرگز با رذائل
اخلاقی لکه دار نمی شود.

پیامبران در میان بشر

از راه تاریخ مسلم است که در میان بشر پیامبرانی بوده و بدعوت قیام نموده اند ولی با اینوصف تاریخ
زندگیشان چندان روشن نیست تنها تاریخ زندگانی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که
خالی از ابهام می باشد و قرآن کریم که کتاب آسمانی آنحضرت و مقاصد عالیه دینی را شامل است موضوع
دعوت پیامبران گذشته را نیز روشن ساخته مقصد و هدف آنان را هم بیان می کند
قرآن کریم بیان می کند که پیامبران بسیاری از جانب خدای متعال بسوی مردم آمده اند و باتفاق کلمه بتوحید و
دین حق دعوت کرده اند چنانکه می فرماید

و ما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون

پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه بوی وحی می کردیم که جز من خدائی نیست، مرا پرستید²⁶.

پیامبران صاحب شریعت

قرآن کریم بیان می کند که همه پیامبران خدا دارای کتاب آسمانی و شریعت مستقل نبوده اند بلکه چنانکه آیه
کریمه

شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی²⁷.

:پنج تن از میانشان که پیامبران بزرگند صاحبان کتاب آسمانی مشتمل به شریعتند

1- (حضرت نوح (علیه السلام -

2- (حضرت ابراهیم (علیه السلام -

3- (حضرت موسی (علیه السلام -

4- (حضرت عیسی (علیه السلام -

5- (حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم -

و شریعت هر يك از این بزرگواران مکمل شریعت سابقش می باشد

:پیغمبران اولوالعزم و سایر پیغمبران

:پیغمبرانی که دارای کتاب آسمانی و قانون مستقل بوده اند پنج نفرند که در این آیه

شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً والذى اوحينا اليك و ما وصينا به ابراهيم و موسى و عيسى ان اقيموا

الدين و لا تتفرقوا فيه

:به آنان اشاره شده

نوح؛ ابراهیم؛ موسی، عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این پنج تن را که صاحب کتاب و

شریعتند پیغمبران اولوالعزم می گویند

ولی فرستادگان خدا منحصر باین پنج تن نبوده اند بلکه هر امتی فرستاده ای داشته و پیغمبران بسیار از جانب

خدا بسوی بشر فرستاده شده اند که در قرآن کریم نام بیشتر از بیست نفر آنان برده نشده است

:چنانکه خدای متعال می فرماید

منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك

:و می فرماید

29 و لكل قوم هاد: و می فرماید 28 و لكل امه رسول

آری پیغمبرانی که بعد از هر يك از پیغمبران اولوالعزم آمده اند بشر را بسوی شریعت همان پیغمبران دعوت

کرده اند و بهمین ترتیب بعثت و دعوت ادامه داشت تا اینکه خداوند پیغمبر اکرم محمد بن عبدالله (صلی الله

را برای ختم پیغمبران قبل و ابلاغ آخرین دستورها و کاملترین مقررات مذهبی برانگیخت و (علیه و آله و سلم

کتاب آسمانی او آخرین کتاب آسمانی گردید و در نتیجه دین آنحضرت تا قیامت مستمر و شریعت و برای

همیشه زنده می باشد

: (حضرت نوح (علیه السلام - 1

نخستین پیامبری که خدای مهربان او را برانگیخت و با شریعت و کتاب آسمانی بسوی جهان بشریت فرستاد

نوح (علیه السلام) بود

علیه السلام) بشر آنروزی را بسوی توحید و یگانه پرستی و اجتناب از شرك و بت پرستی دعوت می کرد. (نوح

چنانکه از قصص وی در قرآن کریم پیداست برای رفع اختلافات طبقاتی و ریشه کن ساختن ستم و بیدادگری

مبارزه سخت می نمود و از راه استدلال که برای بشر آنروزی تازگی داشت تعلیمات خود را گوشزد می کرد

پس از روزگار درازی که با مردمان نادان و لجوج و سرکش دست بگریبان بود جماعت کمی را هدایت فرموده و خدای متعال بواسطه طوفانی که فرستاد کفار را هلاک و زمین را از لوٹ وجودشان پاک نمود، و نوح (علیه السلام) که با عده‌ای از پیروان خویش نجات یافته بودند، شالوده يك جامعه دینی را از نو در جهان ریختند این پیغمبر گرامی پایه‌گذار شریعت توحید و نخستین مأمور خدائی است که با ستم و بیداد و طغیان مبارزه کرده است. در سایه همین خدمت گرانبها که بدین حق و حقیقت نموده از خدای متعال به درود و سلامی اختصاصی یافته که تا جهان بشریت برپا است زنده و پایبند خواهد بود

سلام علی نوح فی العالمین

:(حضرت ابراهیم (علیه السلام - 2

روزگاران درازی که از زمان نوح گذشت با اینکه پیامبران بسیاری مانند هود و صالح و دیگران نیز مردم را بسوی خدا و درستی رهبری می‌فرمودند روزبروز بازار شرك و بت پرستی رونق می‌گرفت تا اینکه بالاخره جهانگیر شد. و خدای متعال با حکمت بالغه خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) را برانگیخت علیه السلام) نمونه کامل يك انسان فطری بود که با نهاد پاک و بی آلایش خود از حقیقت جستجو (ابراهیم کرد و یگانگی خدای آفرینش را دریافت و تا زنده بود با شرك و ظلم مبارزه نمود ابراهیم چنانکه از قرآن کریم پیدا است و اخبار ائمه اهل بیت نیز آنرا تأکید می‌کند دوران کودکی خود را در غاری دور از هیاهوی مردم و زندگی پرغوغای شهر می‌گذرانید، تنها مادر خود را گاهگاهی برای وی غذا و آب می‌آورد می‌دید

روزی بدنبال مادر خود بیرون آمده متوجه شهر شد و پیش آزر نام که عمویش بود آمد ولی هر چه می‌دید برای وی تازگی داشت و بسیار شگفت آور بود

نهاد پاکش در میان هزاران حیرت و تعجب با نهایت بیتابی و آرامی متوجه آفرینش اشیائی بود که مشاهده می‌کرد و در جستجوی پیدا کردن راز پیدایش و علت آفرینش آنها بود

بتنهائی دید که آزر و دیگران آنها را می‌تراشیدند و می‌پرستیدند

ژاز هویت آنها سؤال نمود ولی توضیحی که درباره ربوبیت آنها بوی دادند او را قانع نکرد

گروهی از مردم را دید که ستاره زهره و گروهی ماه و گروهی خورشید را می‌پرستیدند و چون هر يك از آنها پس از ساعتی چند غروب می‌کردند ابراهیم را نسبت برربوبیت آنها بی اعتقاد کرد

ابراهیم (علیه السلام) پس از این مراحل پرستش خود را نسبت بخدای یگانه و بی‌زاری خوسپش را از شرك بی محابا بمردم اعلام کرد و دیگر فکری جز مبارزه با بت پرستی و شرك نداشت؛ و بی آنکه کمترین سستی و خستگی بخود راه دهد با بت پرستان مبارزه می‌کرد و ایشان را بسوی توحید دعوت می‌فرمود

بالاخره راهی به بتخانه پیدا کرده بتها را شکست و در سر همین قضیه که پیش مردم بزرگترین جنایت شمرده می‌شد محاکمه‌اش کردند و پس از محاکمه بسوزاندن در آتش محکوم کردند. و بعد از انجام تشریفات به آتش انداختند ولی خدای متعال ویرا نگهداری فرموده سالم از آتش بیرون آمد

ابراهیم پس از چندی از کشور بابل که زادگاه اصلیش بود بسوی سوریه و فلسطین مهاجرت فرمود و در آن سامان بدعوت خود ادامه داد

در اواخر عمر خود دارای دو فرزند شد که یکی اسحاق پدر اسرائیل می‌باشد و دیگری اسماعیل پدر عرب مصر.

اسماعیل را در همان هنگام شیرخوارگی بامر خدا با مادرش بحجاز برده در میان کوههای تهامه در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه جای داد؛ و بدینوسیله عربهای بادیه نشین را به توحید دعوت کرد، و بعد خانه کعبه را بنا نهاده عمل حج را تشریع فرمود که تا ظهور اسلام و دعوت پیغمبر اکرم در میان عربها رائج بود. ابراهیم صاحب دین فطرت است؛ و بنص قرآن کتاب آسمانی داشت و اولین کسی است که هدین خدا را بنام اسلام و پیروان آنرا بنام مسلمین خواند و ادیان توحید که یهودیت و نصرانیت و اسلام باشد در جهان به آن حضرت منتهی می‌شود. زیرا حضرت کلیم و حضرت مسیح و حضرت محمد علیهم السلام که پیشوایان سه دین نامبرده می‌باشند همه در خط دعوت وی بوده‌اند.

:(حضرت موسی، کلیم (علیه السلام) - 3

موسی بن عمران (علیه السلام) سومین پیغمبر از پیغمبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت اسلامی است. و از اولاد اسرائیل (یعقوب) می‌باشد.

علیه السلام) زندگانی پرغوغائی دارد. آنحضرت وقتی متولد شد که بنی اسرائیل در مصر میان (موسی کودکشانشان را سر می‌بریدند³⁰ قبطیها در حال ذلت و اسارت می‌زیستند و بامر فرعون

مادر موسی طبق آنچه در خواب بوی دستور داده شده بود موسی را در صندوقی چوبین گذاشته و در رود نیل رها کرد؛ آب صندوق را حرکت داده یکسره بقصر فرعون آورد. بامر فرعون صندوق را گرفتند و قتیکه باز کردند. بچه‌ای را در میان صندوق یافتند.

فرعون در اثر اصرار ملکه از کشتن بچه صرفنظر کرد و چون فرزند نداشتند او را بفرزند قبول کردند و بدایه (که اتفاقاً همان مادرش بود) سپردند.

پس از آن در اثر حادثه قتل از ترس فرعون از موسی (علیه السلام) تا اوایل سن جوانی در دربار فرعون بود مصر فرار کرده بمدین رفت و در آنجا بشعوب پیغمبر (علیه السلام) برخورد و با یکی از دختران شعوب (علیه السلام) ازدواج کرد.

چندین سال گوسفندان او را می‌چرانید پس از چند سال بفکر زادگاه خویش افتاده عائله خود را برداشته با حشمتی که تهیه کرده بود متوجه مصر شد و در اثناء راه وقتیکه شبانه بطور سینه رسید از جانب خدای تعالی برای رسالت برگزیده شد و مأموریت یافت که فرعون را بدیت توحید دعوت کند. و بنی اسرائیل را از دست قبطیان نجات بخشد و برادر خود هارون را وزیر خود قرار دهد.

ولی پس از ابلاغ مأموریت و رساندن پیغام الهی؛ فرعون که بت‌پرست و ضمناً خود را یکی از خدایان معرفی می‌کرد رسالت آنحضرت را نپذیرفت و آزادی بنی اسرائیل را تأمین نکرد.

و با اینکه موسی (علیه السلام) سالها مردم را بتوحید دعوت کرد و معجزات بسیاری نشان داد فرعون و قوم او عکس العملی جز سرسختی و درشت خوئی نشان ندادند بالاخره موسی (علیه السلام) بامر خدا بنی اسرائیل را کوچ داده شبانه از مصر رو بیابان سینه فرار کرد و قتیکه بدریای سرخ رسیدند فرعون نیز از جریان اطلاع یافته با لشکریان خود ایشان را تعقیب کرد.

موسی (علیه السلام) از راه اعجاز دریا را شکافت و با قوم خود از آب گذشت ولی فرعون و لشکریان غرق شدند. بعد از این واقعه؛ خدا تورات را بموسی (علیه السلام) نازل فرمود و شریعت کلیمی را در میان بنی اسرائیل مستقر ساخت

:(حضرت عیسی، مسیح (علیه السلام) - 4

تولد آنحضرت بطور غیر . حضرت مسیح چهارمین پیغمبر از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت است (بیت المقدس) مشغول عبادت بود که روح القدس از (ادی بوده است، مادرش مریم که دوشیزه‌ای پارسی بود در جانب خدا بر وی نازل شده و مژده مسیح را بوی داد و با دمیکه بآستینش دمید او را به مسیح بارور کرد پس از تولد در مقابل تهمتهای ناروا که مردم نسبت به مادرش می‌زدند در گهواره بسخن آمده از مادر خود دفاع کرد و نبوت و کتاب خود را به مردم خبر داد. پس از آن در سن جوانی بدعوت مردم پرداخت و شریعت موسی را با تغییرات کمی احیاء فرمود و از حواریین خود مبلغین باطراف و اکناف فرستاد پس از چندی که دعوتش منتشر شد یهود (قوم آنحضرت) بصد قتل وی در آمدند ولی خداوند او را نجات داد و یهود کس دیگر را بجای وی گرفته بدار زدند

باید متذکر این نکته بود که خدای متعال در قرآن کریم برای آنحضرت کتاب آسمانی بنام [انجیل](#) اثبات می‌کند که بر آنحضرت نازل شده است. و آن غیز از انجیل‌هایی است که پس از آن حضرت در سیرت و دعوت وی نوشته مرقس - متی و یوحنا است از میان آنها برسمیت شناخته شد - شده است و چهار انجیل که تألیف لوقا

:(حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) خاتم پیامبران - 5

سال پانصد و هفتاد میلادی (پنجاه و سه سال پیش از هجرت) حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه در میان شریف‌ترین و نجیب‌ترین خانواده‌های عرب حجاز (خانواده بنی هاشم) تولد یافت جهان آنروز، چنانکه از تاریخ بدست می‌آید گرفتار انحطاط اخلاقی شگفت آوری بوده و روز بروز بیشتر در گرداب نادانی فرو می‌رفت و هر لحظه از معنویات انسانی دورتر می‌شد؛ و بالخصوص شبه جزیره عربستان که اکثریت اهالی آن بادیه شین بوده و زندگی ایلانی داشتند از همه مزایای مدینیت محروم بودند و با يك رشته از آن جمله پرستیدن بتنهائیکه بدست خود از سنگ و چوب و گاهی از كَشَك می‌ساختند) افکار خرافی روزگار می‌گذرانیدند افتخاری جز تقلید گذشتگان خود و چپاول و تاراج و کشتار نداشتند آنحضرت هنوز از مادر متولد نشده بود که پدرش عبدالله بدروود زندگی گفت و پس از چهار سال بیمادر ماند و تحت کفالت جدش عبدالمطلب قرار گرفت و پس از مدت کمی جدش را نیز از دست داد و ابوطالب عموی آنحضرت وی را بمنزل برد و مانند یکی از فرزندان خود از آن حضرت سرپرستی نمود اعراب مکه مانند سایر اعراب به نگهداشتن گوسفند و شیر می‌پرداختند و گاهی نیز با کشورهای مجاور مخصوصاً سوریه تجارت می‌کردند و مردمی بیسواد بوده و هیچگونه اهتمامی در آموزش و پرورش کودکان خود نداشتند

آنحضرت نیز مانند قوم خود خواندن و نوشتن یاد نگرفته بود ولی از همان آغاز زندگی با يك سلسله اوصاف پسندیده امتیاز داشت: هرگز بت نمی‌پرستید، دروغ نمی‌گفت؛ دزدی و خیانت نمی‌کرد؛ از کارهای زشت و

ناپسند و سبک پرهیز می نمود و با عقل و کفایت بود. و بهمین سبب در اندک زمانی محبوبیت قابل توجهی در میان مردم پیدا کرده بمحمد امین معروف شد چنانکه اعراب غالباً امانتهای خود را باو می سپردند و از امانت و کفایت وی سخنها می گفتند. در حدود بیست سال داشت که یکی از بانوان ثروتمند مکه (خدیجه کبری) او را عامل تجارت خود قرار داد و در نتیجه راستی و درستی و عقل و کفایت آنحضرت از تجارت سود فراوان عایدش گردید و طبعاً پیش از پیش مجذوب شخصیت و بزرگواری آنحضرت شده بالاخره به آن حضرت پیشنهاد ازدواج کرد آن حضرت نیز پذیرفته با وی ازدواج نمود و پس از آن نیز سالها بکار تجارتی همسر خود اشتغال داشت آنحضرت تا سن چهل سالگی با مردم آمیزش متعارف داشت و یکی از آنان شمرده می شد جز اینکه اخلاقی پسندیده داشت و هرگز گرد کردار و رفتارهای زشتی که دیگران آلوده بودند نمی گشت و شیوه ستمگری و سنگدلی و جاه طلبی نداشت و از این رو احترام و اعتماد مردم را نسبت بخود جلب کرده بود چنانکه وقتی اعراب، خانه کعبه را تمیر می کردند در سر نصب حجرالاسود میان قبائل مشاجره و منازعه افتاد آنحضرت را حکم قرار دادند، امر فرمود عبائی پهن کرده حجرالاسود را در میان آن گذاشتند و بزرگان و قبائل اطراف عبا را بلند کردند و آن حضرت حجرالاسود را در جای خودش نصب نمود و بدین ترتیب کشمکش جماعت بدون خونریزی خاتمه یافت.

آنحضرت پیش از بعثت با اینکه خدا را بیگانگی می پرستید و از پرستش بتها روگردان بود؛ چون با عقائد بت پرستی مبارزه نمی کرد مردم کاری بکارش نداشتند چنانکه صاحبان ادیان دیگر مانند یهود و نصاری در میانشان با احترام می ریستند و اعراب مزاحمشان نمی شدند.

قصه بحیرای راهب

ایامیکه آنحضرت پیش عمویش خود ابوطالب می زیست و هنوز بحد بلوغ نرسیده بوده ابوطالب برای تجارت رهسپار شام شد و آنحضرت را نیز با خود همراه بود قافله سنگینی بود و جمع کثیری به همراه مال التجاره فراوانی راه می پیمودند تا وارد زمین سوریه شده بشهر (بصری) رسیدند در نزدیکی دیری پائین آمده خیمه و خرگاه زدند و باستراحت پرداختند راهبی که بحیراء لقب داشت از دیر بیرون آمده اهل قافله را بمهمانی دعوت کرد، همه دعوت بحیراء را اجابت کرده بدیر رفتند. ابوطالب نیز آنحضرت را پهلوی اثاث گذاشته با سایرین به مهمانی بحیراء رفت بحیراء پرسید آیا همه آمده اند؟

ابوطالب گفت: جز جوانی که از هممخردسالتر است همه آمده اند

بحیراء گفت او را نیز بیاورید

ابوطالب آنحضرت را که در زیر درخت زیتونی ایستاده بود فرا خوانده پیش راهب آمد

بحیراء نگاه عمیقی به آن حضرت کرده و گفت

نزدیک من بیا با تو سخنی دارم؛ پس آنحضرت را بکناری کشید ابوطالب نیز نزد ایشان رفت

بحیراء به آن حضرت گفت: از تو چیزی می پرسم و به لات و عزی سوگندت می دهم که پاسخ دهی (لات و عزی نام دو بت بودند که مردم مکه می پرستیدند)

آن حضرت فرمود: مبعوض ترین اشیاء پیش من این دو بت می باشند

بحیراء گفت: ترا بخدای یگانه سوگند می دهم که راست بگوئی

فرمود: من همیشه راست می گویم و هرگز دروغ نگفته ام تو سؤال خودت را بکن

بحیراء گفت: چه چیز را بیشتر دوست داری؟

فرمود: تنهائی را

بحیراء گفت: بچه چیز بیشتر نگاه می‌کنی و دوست داری که بسوی آن نگاه کنی؟

فرمود: آسمان و ستارگانی که در آن هست

بحیراء گفت: چه فکر می‌کنی؟

حضرت سکوت کرد، ولی بحیراء بدقت به پیشانی وی نگاه می‌کرد

بحیراء گفت: چه هنگام و بچه اندیشه می‌خوابی؟

فرمود: هنگامی که چشم بآسمان دوخته ستارگان را می‌نگرم و آنها را در دامن خود و خود را بالای آنها می‌پايم

بحیراء گفت: آیا خواب هم می‌بینی؟

فرمود: آری، و هر چه را در خواب بینم در بیداری نیز همانرا می‌بینم

بحیراء گفت: مثلاً چه خوابی می‌بینی؟

آنحضرت سکوت کرد، بحیراء نیز خاموش شد

:بحیراء پس از اندکی توقف گفت

آیا ممکن است میان دو شانه تو را ببینم؟

حضرت بی اینکه از جای خود حرکت کند فرمود: بیا و بین

بحیراء از جا برخاسته نزدیک آمد و لباس آنحضرت را از روی شانه‌اش کنار زد خالی سیاه پدیدار شد و نگاهی

:کرد و زیر لب خود گفت

همان است

ابوطالب پرسید: کدام است؟ چه می‌گوئی؟

بحیراء گفت: نشانه‌ای که در کتابهای ما از آن خبر داده‌اند

ابوطالب پرسید: چه نشانه‌ای؟

بحیراء گفت: بگو این جوان با تو چه نسبتی دارد؟

ابوطالب چون آن حضرترا مانند یکی از فرزندان خود دوست می‌داشت گفت: فرزند من است

بحیراء گفت: نه پدر این جوان باید مرده باشد

گفت: تو از کجا دانستی؟ آری این جوان فرزند برادر من است

بحیراء با ابوطالب گفت: گوش کن آینده این جوان بسی درخشان و شگفت‌آور است اگر آنچه را من دیده‌ام

دیگران به بینند و او را بشناسد می‌کشند، او را از دشمنان پنهان کن و نگهدار

ابوطالب گفت: بگو او کیست؟

بحیراء گفت: در چشمهای او علامت چشمهای يك پیغمبر بزرگ و در پشت او نشانه روشنی در این باره

می‌باشد

:قصه نسطورای راهب

پس از چند سال بار دیگر آنحضرت بسمت عامل تجارت با مال التجاره خدیجه کبری عازم شام گردید خدیجه

غلام خود میسرره را به‌مراه آنحضرت فرستاد و سفارش کرد که از وی اطاعت کامل کند در این سفر نیز وقتیکه

بزمین سوریه رسیدند در نزدیکی شهر بصری زیر درختی پائین آمدند در آن نزدیکی صومعه راهبی بود بنام
نسطورا که از پیش با میسره آشنائی داشت

نسطورا از میسره پرسید

آنکه زیر درخت آرمیده کیست؟

میسره گفت: مردی است از قریش

راهب گفت: زیر این درخت کسی منزل نکرده و نمی‌کند مگر پیغمبری از پیغمبران خدا

پس از آن گفت: آیا در چشمانش اثر سرخی هست؟

میسره گفت: آری پیوسته چشمان وی اینحال را دارد

راهب گفت: همان است، و وی آخرین پیغمبر از پیغمبران خدا است. کاش من روزی را که مأموریت دعوت پیدا
می‌کند درك می‌کردم

:(بعثت حضرت محمد (صلی‌الله علیه و آله

پیغمبر گرامی اسلام آخرین پیغمبری است که خدای مهربان برای هدایت بسوی جهانیان فرستاده است
چهارده قرن پیش جهان انسانیت در حالی می‌زیست که از دین، توحید نامی بیش نمانده بود و مردم از یگانه
پرستی و خدانشناسی بکلی دور مانده و آدای انسانیت و عدالت از جامعه آنان رخت بر بسته بود، و در شبه
جزیره عربستان که محل خانه خدا و موطن دین ابراهیم بود کعبه مشرفه به بتخانه و دین ابراهیم (علیه
السلام) به بت پرستی تبدیل شده بود

زندگی عرب زندگی قبائلی بود و حتی چندین شهر که در حجاز و یمن و غیر اینها داشتند بهمان ترتیب اداره
بجای داشتن .جماعت عرب در پست‌ترین شرائط و عقب افتاده‌ترین اوضاع و احوال می‌زیستند .می‌شد
فرهنگ، بی عفتی و عیاشی و شراب خواری و قمار و در میان آنان امری رائج بود؛ دختران را زنده بگور
می‌کردند؛ زندگی بیشتر مردم از راه دزدی و راهزنی و قتل و غارت اموال و مواشی و چهارپایان هم دیگر تأمین
می‌شد؛ خونریزی و ستمگری بالاترین افتخار بشمار می‌رفت

در چنین محیطی خدای مهربان پیغمبر اکرم را برای اصلاح جهان و رهبری جهانیان برانگیخت و قرآن را که
مشمتمل بر معارف حقه و خدانشناسی و اجرای عدالت و پند و اندرزهای سودمند بود بروی نازل فرمود و آن
حضرت را مأمور ساخت که با آن سند آسمانی مردم را بسوی انسانیت و پیروی از حق دعوت کند. پیغمبر
اکرم به سال ۵۷۰ میلادی (۵۳ سال قبل از هجرت) در شهر مکه در يك خانواده‌ای که اصیل‌ترین و شریف‌ترین
خانواده عربی شمرده می‌شد بوجود آمد

پیش از آنکه از مادر متولد شود پدرش درگذشت و شش ساله بود که مادر خود را از دست داد و پس از دو
سال دیگر جدش عبدالمطلب که سرپرستی او را داشت بدرود زندگی گفت و آنحضرت تحت کفالت مستقیم
خود ابوطالب (پدر امیرالمؤمنین (علیه السلام)) درآمد

ابوطالب آن حضرت را مانند یکی از فرزندان خود گرامی داشته و تا چند ماه قبل از هجرت پیوسته در حمایت و
نگاهداری آنحضرت کوشا بود و کوچکترین مسامحه‌ای روا نمی‌داشت

پیغمبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) درس نخوانده بود و در بیرون مکه در قبیله مادر رضائی خود پس از
آن در مکه در خانه جد و عموی خود زندگی می‌کرد. و نزدیک سن بلوغ با کاروان تجارتی مسافرتی بشام نمود
و در همان سفر بود که بحیراء راهب او را دید و از نبوتش خبر داد و درباره وی بهمراهانش توصیه کرد

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از نخستین روزیکه وارد محیط زندگی شد و بمعاشرت و آمیزش با مردم پرداخت براستی و درستی و امانت و سلامت نفس شناخته شد و پیش مردم بمحمد امین معروف گردید و بهمین سبب یکی از بانوان مکه (خدیجه کبری) که ثروتی فراوان داشت، او را عامل تجارت خود قرار داد و دیری نگذشت که پیشنهاد ازدواج نیز نموده و آنحضرت با وی ازدواج کرد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) قبل از بعثت با اینکه در محیط بت پرستی بود به بتها سر تعظیم فرود نیاورد و پیوسته خدای یگانه را می پرستید و گاهی بغاری که در کوه حراء نزدیکی مکه بود می رفت و دور از سر و صدای مردم با پروردگار خود راز و نیاز داشت.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از گذراندن چهل سال از عمر شریف خود از جانب خدای مهربان برای مقام رسالت برگزیده شد و سمت پیامبری یافت. و اوبیت سوره قرآنی (سوره اقرأ باسم ربك) بر وی نازل گردید و مأمور دعوت و تبلیغ مردم شد. مأموریتی که در آغاز کار داشت این بود که دعوت پنهانی انجام دهد.

اول کسیکه بوی ایمان آورد علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود که در خانه آن حضرت می زیست و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصاً بتربیتش همت می گماشت و پس از آن خدیجه کبری علیها السلام باسلام تشریف جست و مدتی این دو بزرگوار با آنحضرت نماز می خواندند در حالیکه هنوز دیگران در کفر می زیستند؛ و پس از چندی عده کمی از مردم ایمان آورده اند.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از سه سال مأموریت یافت که دعوت خود را علنی سازد و از خویشاوندان خود شروع فرماید آنحضرت در پیرو این امر عموم خویشاوندان خود دعوتی بعمل آورد و رسالت خود را بایشان اظهار داشت و نوید داد که هر يك از آنان که برای نخستین بار دعوت وی را قبول کند وصی و جانشین وی خواهد بود و سه بار این سخن را تکرار فرمود، احدی آنحضرت را اجابت نکرد جز اینکه در هر سه بار علی (علیه السلام) بلند شد و آمادگی خود را برای پذیرفتن پیشنهاد حضرت اعلام داشت. پیغمبر اکرم او را توضیح کرده وعده جانشینی خود را بوی داد. بالاخره آن جماعت برخاستند و از روی استهزاء بابوطالب گفتند: پس از این باید از فرزند خود اطاعت کنی! و متفرق شدند.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از آن بدعوت علنی و عمومی پرداخت ولی از ناحیه مردم با يك مقاومت و سرسختی عجیب و طاقت فرسایی مواجه شد مردم مکه با خوی وحشیگری و عادت که به بت پرستی داشتند در مقام دشمنی و لجajt برآمده از هیچ گونه آزار و شکنجه و استهزاء و اهانت نسبت به آنحضرت و پیروانش خودداری نمی کردند و هر روز بنادانی و سخت گیری خود می افزودند.

هر چه فشار و سخت گیری مردم بالا می گرفت پافشاری آنحضرت در دعوت خود و صبر و بردباریش در برابر محنت آشکارتر می شد و هرگز از دعوت خود عقب نشینی نمی کردند و تدریجاً بشماره پیروان اسلام می افزاید و گاهی نیز کفار از راه تطمیع پیش می آمدند و بآنحضرت پیشنهاد می کردند که مال فراوانی به وی پرداخته بزرگترین ثروت را برای وی تهیه کنند یا او را بسلطنت انتخاب نمایند، وی نیز در برابر آن از دعوت خود دست بردارد یا لااقل بسوی خدای خودش دعوت کرده کاری به خدایان آنان نداشته باشد ولی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشنهاد ایشان را رد کرده تصمیم قطعی خود را باجرا مأموریت خدائی و ادامه دعوت دینی بجماعت اعلام کرد. کفار پس از آنکه از راه تطمیع مأیوس شدند دوباره بفشار خود افزوده و مسلمانان را با شکنجه و عذابهای سخت که گاهی بقتل منتهی می شد از اسلام باز می داشتند، تنها بجهت

ملاحظه‌ای که از ابوطالب که رئیس بنی هاشم و عموی آنحضرت و حامی وی بود داشتند، از کشتن آنحضرت خودداری می‌کردند ولی این ملاحظه هرگز جلوی سایر آزار و شکنجه‌ها را نمی‌گرفت.

پس از چندی کار بر مسلمانان سخت‌تر شد و دیگر کارد به استخوان رسید؛ پیغمبر اکرم اجازه داد که یارانش بسوی حبشه هجرت کنند و چندی از شکنجه و آزار قوم خود ایمن شوند جماعتی که در رأس آنها جعفر بن ابیطالب برادر امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار داشت (جعفر یکی از برگزیده‌ترین یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود) با خانواده خود بحبشه مهاجرت کردند.

کفار مکه پس از آنکه از مهاجرت مسلمانان خبردار شدند؛ دو نفر از کاردانان خود را با تحف و هدایایی بسیار پیش پادشاه فرستاده استرداد مهاجران مکه را تقاضا نمودند ولی جعفر بن ابیطالب با بیانی که در حضور پادشاه حبشه ایراد کرد شخصیت سرتاپا نورانیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصول عالیّه اسلام را برای پادشاه و کشیشان مسیحی و سران کشور که حضور داشتند تشریح نمود و آیاتی چند از سوره مریم تلاوت کرد.

بیانات بی‌آلایش جعفر بطوری جذاب بود که پادشاهان و همه اهل مجلس را بگریه درآورد. پادشاه بتقاضای اهل مکه جواب منفی داده تحف و هدایائی را که فرستاده بودند رد کرد؛ و دستور داد وسائل راحتی و آسایش و آسودگی را از هر جهت برای مسلمانان مهاجر فراهم نمایند. کفار مکه پس از این جریان معاهده کردند که با بنی هاشم که خویشاوندان پیغمبر اکرم و طرفداران وی بودند قطع رابطه کنند و راه معاشرت و مکالمه و داد و ستد را با ایشان بکلی ببندند و در این خصوص عهد نامه‌ای نوشته بامضاء عموم رسانیده در کعبه گذاشتند.

بنی هاشم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همراه ایشان بود ناگزیر از مکه بیرون آمده در یکی از دره‌ها که بشعب ابوطالب معروف بود متحصن شدند و تقریباً با نهایت سختی و گرسنگی بسر بردند در این مدت کسی جرأت بیرون آمدن از شعب را نداشت؛ روزها با گرمای سوزان و شب‌ها با ناله زنان و کودکان دست بگریان بودند.

عهدنامه و ملامت‌های زیادی که از قبائل اطراف شنیدند از معاهده³¹ پس از سه سال؛ کفار در اثر محو شدن خود منصرف شدند و بنی هاشم از تحصن بیرون آمدند.

ولی در همان ایام ابوطالب که یگانه حامی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و همچنین خدیجه کبری زوجه آنحضرت بدرد زندگی گفتند و کار بر پیغمبر اکرم بسیار سخت شد و به هیچوجه قدرت اینکه میان مردم درآید یا خود را بکسی نشان دهد یا در محل معینی توقف کند نداشت، و بکلی امنیت جانی از وی سلب شده بود.

مسافرت آنحضرت بطائف:

سالیکه پیغمبر اکرم و بنی هاشم از شعب ابیطالب بیرون آمدند سال سیزدهم بعثت بود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همان ایام مسافرتی بطائف (شهری است تقریباً در صد کیلومتری مکه) نمود و مردم طائف را باسلام دعوت فرمود ولی جهال شهر از هر طرف ریختند و دشنام داده سنگسارش کردند و بالاخره از شهر بیرون راندند.

پیغمبر اکرم از طائف بمکه مراجعت نموده و چندی در مکه بود و چون هیچ گونه امنیت جانی نداشت خود را بمردم نشان نمی‌داد و بزرگان مکه نیز نظر باینکه اوضاع و احوال برای از میان بردن آن حضرت مساعد بود در

دارالندوه که به منزله مجلس شوری بود اجتماع نموده؛ در يك مجلس سری آخرین طرح را برای یکسره کردن کار آنحضرت ریختند.

طرح نامبرده این بود که از هر قبیله از قبایل عرب یکنفر انتخاب شود و انتخاب شدگان بطور دسته جمعی به خانه آن حضرت ریخته بقتلش رسانند، البته منظور از شرکت دادن همه قبایل این بود که عشیره آنحضرت یعنی بنی هاشم نتوانند بخودخواهی وی قیام نموده یا متصدیان قتل بجنگند، و همچنین شرکت جستن يك نفر از خود بنی هاشم بکلی زبان بنی هاشم را می‌بست

این تصمیم قطعیت پیدا کرد در حدود چهل نفر از قبائل مختلف نامزد قتل آنحضرت شده شبانه خانه‌اش را محاصره نمودند که سحرگاهان بدرون خانه ریختند تصمیم قوم را اجراء نمایند ولی اراده خدائی فوق اراده قوم بود. و تصمیم آنان را نقش بر آب نمود خدای متعال پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی فرستاده از تصمیم قوم باخبرش نمود. و امر فرمود که شبانه از مکه بیرون آمده بمدینه مهاجرت کند

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را از جریان واقعه مطلع ساخته امر فرمود که شبانه در رختخواب وی بخوابد و وصایای خود را بوی نموده شبانه از خانه بیرون رفت؛ و در راه ابی بکر را دیده وی را نیز با خود برداشته راه مدینه را پیش گرفت

عده‌ای از بزرگان مدینه قبل از هجرت در مکه با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ملاقات کرده ایمان آورده بودند و ضمناً پیمانی بسته بودند که اگر آنحضرت بمدینه بیاید بحمايت وی برخاسته از وی دفاع کنند چنانکه از جان و عرض خود دفاع می‌کنند

بشارتی که یهودیان مدینه می‌دادند

طوائف بسیاری از یهود که در کتب خود وصف و محل آن حضرت را خوانده بودند وطن اصلی خود را ترك گفته بحجاز آمده و در مدینه و اطراف آن، رحل اقامت انداخته و در انتظار ظهور نبی امی بسر می‌بردند و چون جماعتی ثروتمند و مالدار بودند اعراب گاهگاهی متعرضشان می‌شدند و باموالشان دستبردهائی می‌زدند یهود پیوسته با حال تظلم می‌گفتند

بر چپاول و ستمی که از شما می‌بینیم صبر خواهیم کرد تا نبی امی از مکه بیرون آمده باین سامان قدم گذارد؛ آنروز است که ما بآن حضرت ایمان آورده انتقام خود را از شما بکشیم

یکی از عوامب مهمی که بایمان سریع اهل مدینه کمک کرد سابقه ذهنی بود که از این خبرها داشتند و بالاخره آنان ایمان آوردند ولی یهود بواسطه تعصب قومی از ایمان سر باز زدند

اشاره قرآن به بشارت‌های نبوت

خدای متعال در چندین جا از کلام خود باین بشارتها اشاره می‌نماید، در خصوص ایمان طایفه‌ای از اهل کتاب می‌فرماید

الذین يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراه و الانجيل بأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم

کسانیکه از اهل کتاب تبعیت و پیروی می‌کنند از فرستاده ما (نبی امی) که در تورات نام و نشان او را میابند و آنان را بمعروف امر و از منکر نهی می‌کند و چیزهای پاک را بر آنان حلال و چیزهای پلید و فاسد را بر آنان حرام می‌کند و هر گونه سختی و سنگینی و زنجیرهایی را که گرفتارش بودند از آنان برداشته بآنان آزادی

32. می‌بخشد

:و باز می‌فرماید

و لما جاء هم كتاب من عندالله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به

وقتيكه كتاب خدا بيهود ابلاغ شد با اينكه اين كتاب معارف تورات را كه كتاب آسمانی ایشان می‌باشد تصدیق می‌کرد و با اينكه مدتی بود انتظار داشتند كه (بوسیله پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)) بكفار عرب 33. فتح و ظفر یابند (با اینهمه) ایمان نیاوردند

:ورود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بمدینه

زمینه پیشرفت اسلام در شهر یثرب، كه بعدها مدینه نامیده شد؛ فراهم آمد، و سببش این بود كه اهل مدینه از جنگ داخلی كه سالها در میان دو قبیله بزرگ اوس و خزرج برپا بود بسته آمده بودند بالاخره بفكر افتادند كه برای خود پادشاهی انتخاب کرده بدیت ترتیب بشكستار خاتمه دهند

برای این كار جمعی از سرشناسان خود را بمكه فرستادند تا در این باره با سران اهل مكه مشورت كنند، و این واقعه زمانی بود كه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بدعوت علنی خود قیام کرده بود سرشناسان مدینه وقتی بمكه رسیدند مقصد خود را با سران قریش در میان نهادند سران قریش باین عذر كه مدتی است محمد در این سامان دعوی نبوت می‌كند و خدایان مقدس ما را ناسزا می‌گویند و جوانان ما را فاسد می‌كنند و افكار ما را مشوش می‌دارد؛ از شركت در مشورت ایشان سر باز زدند

شنیدن این سخن اهل مدینه را كه بارها بشارت ظهور نبی امی را در مكه از یهود شنیده بودند تكان داد و باین فكر انداخت كه پیغمبر اکرم را به بینند از چگونگی دعوتش مطلع شوند

وقتيكه بحضور آنحضرت رسیدند و سخنانش را شنیدند و بآیات قرآنی گوش دادند ایمان آوردند و وعده دادند كه سال دیگر با جمعی از مردم مدینه آمده مقدمات پیشرفت اسلام را فراهم سازند

سال دیگر جماعتی از سران مدینه بمكه آمده شب هنگام بیرون شهر جای خلوتی با آن حضرت ملاقات و بیعت کردند و عهد بستند كه دین اسلام را در مدینه رواج دهند و اگر آنحضرت بمدینه رود همانطور كه از خاندان خود دفاع می‌كنند از آنحضرت در برابر دشمنان دفاع نمایند

پس از آنكه این جماعت بمدینه برگشتند اكثر اهل مدینه بدین اسلام مشرف شدند و شهر مدینه نخستین شهر اسلامی گردید؛ از اینروی وقتیكه خبر تشریف فرمائی پیغمبر اکرم را شنیدند شاد شده با كمال بی‌تابی و با آغوشی باز باستقبال حضرتش شتافتند و مقدم آنحضرت را گرامی داشتند و با نهایت خلوص جان و مال خود را برای پیشرفت اسلام در اختیار وی گذاشتند؛ و به همین مناسبت انصار نامیده شدند

خدای متعال در كلام خود به قصه هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و هم بخدمات انصار اشاره فرموده از آنان قدردانی می‌نماید

و الذين تبوءوا الدار و الايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم و لا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة

و آنان (انصار) كه پیش از مهاجران خانه برای مسلمانان ساختند و ایمان را تقویت کردند اینان مسلمانانی را كه بسویشان مهاجرت کردند دوست می‌دارند در حالیکه نیاز و طمعی در دست مهاجران بود نداشتند و با

34. وجود دست‌تنگی، دیگران را بر خود مقدم می‌داشتند

سیری کوتاه در جنگهای پیغمبر اکرم

جنگ بدر - 1

بالاخره در سال دوم هجرت نخستین جنگ میان مسلمانان و کفار مکه در زمین بدر اتفاق افتاد. در این جنگ کفار نزدیک به هزار نفر با تجهیز کامل و ساز و برگ کافی بودند، و مسلمانان معادل يك سوم آنان افراد داشتند و فاقد ساز و برگ و مرکب و توشه بودند ولی عنیت خدائی فتح درخشانی نصیب مسلمانان فرموده بدترین وضعی کفار را شکست داد.

در این جنگ از کفار هفتاد نفر کشته شد که تقریباً نصف آنان از دم شمشیر علی (علیه السلام) گذشته بودند؛ و هفتاد نفر اسیر دادند و همه ساز و برگ خود را بجا گذاشته یکسره تا مکه گریختند.

جنگ احد - 2

در سال سوم کفار مکه بریاست ابی سفیان با سه هزار نفر بمدینه تاختند و در بیابان احد با مسلمانان مصاف دادند.

در این جنگ پیغمبر اکرم با هفتصد نفر از مسلمانان در برابر دشمن صف آرائی کرد. در آغاز جنگ غلبه با مسلمانان بود ولی پس از ساعتی در اثر اشتباه بعضی از مسلمانان شکست بلشکر اسلام افتاد و کفار از هر طرف ریخته شمشیر در میان آنان گذاشتند.

در این جنگ حمزه عموی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تقریباً با هفتاد نفر از یاران آن حضرت که اکثرشان از انصار بودند شهید شدند و پیشانی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) زخم برداشت و یکی از دندانهای پیشین آنحضرت شکست و یکی از کفار که ضربتی به شانه وی وارد ساخت فریاد کشید که **محمد را کشتیم** و در نتیجه لشکر اسلام پراکنده شدند.

تنها علی (علیه السلام) با چند نفر در گرد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پابرجا ماندند و همه شان بقتل رسیدند جز علی (علیه السلام) که تا آخر جنگ مقاومت نموده از آنحضرت دفاع می کرد. آخر روز دوباره فراریان لشکر اسلام دور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) گرد آمده مهبای جنگ شدند، ولی لشکر دشمن همان اندازه از موفقیت را غنیمت شمرده از جنگ دست برداشته راه مکه را پیش گرفتند.

لشکر کفار پس از پیمودن چند فرسخ راه از اینکه جنگ را تا فتح نهائی تعقیب نکردند و زن و بچه مسلمانان را اسیر و اموالشان را غارت نکردند سخت پشیمان شدند و در نتیجه مشغول مشاوره بودند که دوباره به مدینه حمله کنند، ولی بایشان خبر رسید که لشکر اسلام به منظور تعقیب جنگ بدنبالشان افتاده در راهند. با شنیدن این خبر مرعوب شده از مراجعت به سوی مدینه منصرف شدند و با عجله رهسپار مکه گردیدند. همینطور نیز بود، زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بامر خدا لشکری از آسیب دیدگان جنگ تجهیز نموده بسرپرستی علی (علیه السلام) بدنبال جماعت اعزام داشته بود.

در این جنگ اگرچه تلفات سنگینی بمسلمانان رسید ولی در حقیقت بسود اسلام تمام شد. و مخصوصاً از این رو که دو طرف متخاصم وقتیکه دست از جنگ برداشتند بیکدیگر وعده دادند که سال دیگر همان وقت در بدر جنگ دیگری برپا نمایند پیغمبر با جمعی از یاران خود سر موعد در بدر حاضر شدند ولی کفار از حضور سر باز زدند.

پس از این جنگ مسلمانان بوضع حاضر خود سر و سامان بهتری دادند و در داخل شبه جزیره جز منطقه مکه و طائف از هر سوی پیشرفت می‌کردند.

جنگ خندق - 3

جنگ سومی که کفار عرب با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده‌اند و آخرین جنگی بود که برهبری هل مکه واقع شد و جنگ سختی بود، جنگ خندق و جنگ احزاب نامیده می‌شود. پس از جنگ احد سران مکه در رأس آنها ابوسفیان قرار داشت در فکر بودند که آخرین ضربت کاری را بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد ساخته نور اسلام را به کلی خاموش کنند. برای این منظور قبائل عرب را تحریک کرده بهمکاری و کمک خود دعوت می‌کردند. طوائف یهود نیز با اینکه با اسلام پیمان عدم تعرض بسته بودند پنهانی دامن باین آتش می‌زدند و بالاخره پیمان خود را نقض کرده با کفار پیمان همکاری بستند. در نتیجه سال پنجم هجرت لشکری سنگین از قریش و قبائل متفرقه عرب و طوائف یهود با ساز و برگ کامل بسوی مدینه تاختند.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که قبلاً از تصمیم دشمن اطلاع یافته بود با یاران خود به مشاوره پرداخت. پس از گفتگوی زیاد با شاره سلمان فارسی که یکی از صحابه گرام بود دور شهر مدینه خندقی کردند و در داخل شهر متحصن شدند، و لشکر دشمن پس از اینکه بمدینه رسیدند راهی بداخل شهر نیافته ناگزیر شهر را محاصره کردند و به همان نحو بجنگ پرداختند و محاصره و جنگ مدتی به طول انجامید. در این جنگ بود که عمرو بن عبدود که یکی از نامیترین سواران و مشهورترین شجاعان عرب بود بدست علی (علیه السلام) کشته شد. بالاخره در اثر باد و سرما و خسته شدن اعراب از طول محاصره و اختلاف و جدائی که میان یهود و عرب افتاد؛ محاصره در هم شکست و لشکر کفار از دور مدینه متفرق شدند.

جنگ خیبر - 4

پس از جنگ خندق که محرکین اصلی آن یهود بوده و با کفار عرب همکاری کرده علناً پیمان خود را با اسلام نقض کرده بودند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بامر خدا بگوشمالی طوائف یهود که در مدینه بودند پرداخت و جنگهایی کرد که همه با فتح و ظفر مسلمانان خاتمه یافت. مهمترین این جنگها جنگ خیبر بود. یهود خیبر قلعه‌ای مستحکمی در دست داشتند و عده قابل توجه و جنگجویان زبردست و ساز و برگ کافی در اختیارشان بود.

در این جنگ علی (علیه السلام) مرحب خیبری پهلوان نامی یهود را کشته لشکر یهود را متفرق ساخت و پس از آن بسوی قلعه تاخته در قلعه را کنده با لشکر اسلام داخل قلعه گردید و پرچم فتح را بر فراز آن بآهتزاز درآورده و با همین جنگها که در سال پنجم هجرت خاتمه یافت کار یهود و حجاز یکسره شد.

دعوت ملوک و سلاطین

در سال ششم هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه‌هایی بملوک و سلاطین و فرمانروایان مانند شاه ایران و قیصر روم و سلطان مصر و نجاشی حبشه نوشته آنان را باسلام دعوت فرمود. گروهی از نصاری و مجوس بدمه اسلام درآمدند؛ و آنحضرت با کفار مکه پیمان عدم تعرض بست و از جمله شرایط آن این بود که کفار بمسلمانی در مکه هستند آزار و شکنجه ندهند و دشمنان اسلام را بضرر مسلمانان یاری نکنند. ولی کفار مکه پس از چندی پیمان را نقض نمودند؛ و در اثر آن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم به فتح مکه گرفت و سال ششم هجرت با ۱۰ هزار بمکه تاخته مکه را بدون جنگ و خونریزی فتح نمود.

و. و بتهای بسیاری که در خانه کعبه بود همه را سرنگون ساخته و شکست عموم اهل مکه اسلام را پذیرفتند؛ و سران مکه را که در ظرف ۲۰ سال آنهمه دشمنی باوی نموده رفتارهای غیرانسانی در حق او و پیروانش روا داشته بودند احضار فرموده بی آنکه کمترین تندی و ترشوئی کند با نهایت بزرگواری همه را مشمول عفو خود قرار داد.

جنگ حنین - 5

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از فتح مکه بتصفیه اطراف که شهر طائف نیز از آن جمله بود پرداخت و جنگهای متعددی با اعراب کرد که یکی از آنها جنگ حنین می باشد. جنگ حنین یکی از جنگهای مهم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است. این جنگ در وادی حنین کمی پس از فتح مکه با طائفه هوازن اتفاق افتاد لشکر اسلام با دوازده هزار مرد جنگی در مقابل هوازن که چندین هزار سوار بودند ایستاد و جنگ سختی میان آنان درگرفت. هوازن ر ابتدای جنگ شکست فاحشی بمسلمانان دادند بطوری که جز علی (علیه السلام) که پرچم اسلام می جنگید و چند نفر انگشت شمار؛ (را در دست داشت و پیشاپیش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همه فرار کردند ولی پس از ساعتی چند؛ اول انصار و پس از آن سایر مسلمانان بمراکز خود بازگشته با جنگ سختی که نمودند دشمن را شکست دادند. در این جنگ ۵ هزار اسیر بدست لشکر اسلام افتاده بود ولی بنا بدخواست پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان همه اسیران را آزاد کردند و چند نفری که ناراضی بودند آنحضرت نصیب آنانرا با پول خریداری نموده آزاد فرمود.

جنگ تبوک - 6

تبوک (پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سال نهم هجرت بقصد جنگ با روم لشکری بتبوک کشید جائی است در مرز میان حجاز و شام) زیرا شایع شده بود که قیصر روم در آن حدود از رومیها و اعراب لشکری تمرکز می دهد و جنگ موته نیز پیش از آن با روم در همان حدود اتفاق افتاده و منجر بشهادت سرداران اسلام: جعفر بن ابیطالب و زید ابن حارثه و عبدالله بن رواحه شده بود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با ۳۰ هزار لشکر متوجه تبوک شد ولی با رسیدن لشکر اسلام جماعتی که آنجا بودند متفرق شده بودند. سه روز در تبوک توقف نموده بقضیه آن نواحی پرداخت و پس از آن بمدینه مراجعت فرمود.

جنگهای اسلامی دیگر

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جز جنگهایی که نامبرده شد در مدت ۱۰ سال توقف خود در مدینه تقریباً ۸۰ جنگ بزرگ و کوچک دیگر نیز کرده است و تقریباً در يك چهارم آنها خود حضرت شخصاً شرکت نموده است.

در جنگهایی که شرکت می نمود بی آنکه مانند سایر فرماندهان در پناهگاهی قرار گرفته فرمان هجوم و کشتار دهد خود نیز دوش بدوش سربازان در حمله ها شرکت می کرد ولی هرگز اتفاق نیفتاد که بقتل کسی مباشرت کند.

(نظری بشخصیت معنوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق مدارك تاریخی قطعی در محیطی پرورش یافته بود. که پست‌ترین محیط زندگی و کانون جهالت و فساد و رذائل اخلاقی بود. در چنین محیطی بی آنکه از آموزش و پرورش علمی خود برخوردار شود روزگار کودکی و جوانی خود را گذرانیده بود.

آنحضرت اگرچه هرگز بت نپرستید و با شیوه‌های خلاف انسانیت آلوده نگشت، ولی در میان چنان مردمی بود و بهیچوجه زندگی عادی وی چنان آینده پرغوغائی را نشان نمی‌داد. و راستی از یتیمی تهیدست - درس نخوانده چشم و گوش بسته؛ باور کردنی نبود.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روزگاری را بهمین وضع گذرانیده تا شبی از شبها که با همان آرامش ضمیر و ذهن خالی مشغول عبادت بود بطور ناگهانی شخصیت دیگری یافت.

شخصیت درونی خاموش وی بیک شخصیت آسمانی تبدیل شد، افکار و عقائد هزاران ساله جامعه بشری را خرافاتی دانست و روش و آئین جهانیان را با واقع‌بینی خود، ظالمانه و ستمکارانه دید.

گذشته و آینده جهان را بهم پیوند داده راه سعادت بشر را تشخیص داده چشم و گوش آنحضرت عوض شد، و جز حق و حقیقت ندید و نشنید و زبانش بسخن خدائی و گفتار آسمانی و حکمت و موعظت باز شد و روحیه درونی که در محیط ناچیز سوداگری و داد و ستد، سرگرم اصلاح کارهای روزمره بود پر و بال باز کرده بصدد اصلاح جهان و جهانیان و واژگون ساختن سازمان هزاران ساله گمراهی و ستمگری بشر برآمد، و برای احیاء حق و حقیقت بیکه و تنها قیام نمود و آنهمه نیروهای جهانی درهم فشرد و دهشتناک مخالف را بهیچ شمرده. در معارف الهیه سخن گفت؛ و همه حقایق هستی را از یگانگی آفریدگار جهان استنتاج کرد.

اخلاق عالیه انسانی را به‌ترین وجهی تشریح فرمود و روابط آنها را کشف و روشن نمود و خودش بآنچه بیان می‌کرد پیش از هر کس معتقد بود، و بهر چه تحریص و ترغیب می‌نمود اول خودش عمل می‌کرد.

شرایع و احکامی آورد که مشتمل بر يك سلسله عبادتها و پرستشهایی است که با زیباترین صورتی مقام بندگی را در برابر عظمت و کبریای خدای یگانه نشان می‌دهد.

قوانین دیگر حقوقی و جزائی آورد که بهمه مسائل مورد نیاز جامعه بشری پاسخ کافی می‌دهد قوانینی که با همدیگ ارتباط کامل دارد و بر اساس توحید و احترام اخلاق عالیه انسانی استوار است.

مجموعه قوانینی که آنحضرت آورده است اعم از عبادات و معاملات چنان وسیع و پدافنده می‌باشد که بهمه مسائل زندگی فردی و اجتماعی که در جهان بشریت می‌توان فرض کرد و نیازمندی‌های گوناگون که با گذشت زمان پیش می‌آید رسیدگی کرده دستور تشخیص می‌دهد.

آنحضرت قوانین دین خود را جهانی و همیشگی می‌داند یعنی معتقد است که دین وی می‌تواند نیازمندی‌های دنیوی و اخروی همه جامعه‌های بشری را برای همیشه رفع نماید و مردم باید برای تأمین سعادت خود همین روش را اتخاذ کنند البته حضرت این سخن را بیهوده و بدون مطالعه نفرموده است بلکه پس از بررسی آفرینش و پیش بینی آینده جهان انسانیت باین نتیجه رسیده است. و به عبارت دیگر پس از آنکه

اولاً توافق و هم آهنگی کامل را میان قوانین خود و آفرینش جسمی و روحی انسان روشن ساخت

ثانیاً تحولاتی را که در آینده واقع خواهد شد و صدمات را که به جامعه مسلمان خواهد رسید بطور کلی در نظر گرفته، پس از آن حکم بدوام و ابدیت و احکام دین خود نموده است

پیشگوئی‌هایی که با مدارك قطعی از آنحضرت بما رسیده، اوضاع و احوال عمومی پس از رحلت خود را تا زمانهای بسیار دوری تشریح نموده است

آنحضرت اصول این معارف و شرایط را بطور پراکنده در قرآن برای عموم تلاوت کرده که فصاحت و بلاغت حیرت‌آور آن فصحاء عرب را که فرمانروایان کشور بلاغت بودند بزانو درآورده و افکار دانشمندان جهان را متحیر ساخته است.

اینهمه کارها را در مدت بیست و سه سال انجام داده که سیزده سال آنرا در زیر شکنجه و آزار و کارشکنی طاقت فرسای کفار مکه گذرانیده و ده سال آنرا هم با جنگ و لشکرکشی و مبارزه خارجی با دشمنان علنی و مبارزه داخلی با منافقان و کارشکنان و اداره امور مسلمانان و اصلاح عقاید و اخلاق و اعمال آنان و هزاران گرفتاری دیگر بسر برده است.

آنحضرت اینهمه راه را با يك تصميم خلل‌ناپذیر که به پیروی حق و زنده کردن آن داشت پیمود؛ نظر واقع بین او تنها با حق آشنا بود و وقعی بخلاف حق نمی‌گذاشت اگرچه موافق با منافع خودش یا با تمایلات و احساسات عمومی بود. آنچه را حق دانست پذیرفت و دیگر رد نکرد و آنچه را باطل دانست رد کرد و هرگز نپذیرفت:

شخصیت روحی آنحضرت فوق العاده بود

اگر با نظر انصاف کمترین تأمل در مطالب فصل گذشته نمائیم تردید نخواهیم داشت که پیدایش چنین شخصیتی در چنان اوضاع و شرائط، جز خرق عادت و اعجاز نبوده و بجز تأیید خاص خدائی سببی نداشته است.

از اینروی خدای متعال در کلام خود بارها از امی بودن و یتیمی و تهیدستی پیشین آنحضرت یادآوری می‌کند و شخصیتی را که بوی عطا فرموده يك معجزه آسمانی شمرده با آن بحقانیت دعوتش احتجاج می‌کند چنانچه می‌فرماید:

الم یجده یتیمًا فاولی و وجدک ضالًا فهدی و وجدک عائلًا فاغنی

مگر یتیمی نبودی که خدایت جا و پناه داد؟ و نیازمندی نبودی که خدایت بی نیاز کرد؟ و گمنامی نبودی که ³⁵خدایت نام و نشان بخشید

و نیز می‌فرماید

و ما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخلطه بیمینک

³⁶تو پیش از پیامبری و نزول قرآن به خواندن و نوشتن آشنا نبودی

و باز می‌فرماید

و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبد نافاتوا بسوره من مثله

و اگر در آنچه بر بنده خود؛ محمد که در محیط نادانی و فساد بزرگ شده و تعلیم و تربیت ندیده) فرستادیم

³⁷شک دارید سوره‌ای مانند آن بیاورید

سوره طه آیه ۵۰ (23)

سوره نساء آیه ۱۶۵ (24)

سوره جن آیه ۲۶ - ۲۸ (25)

سوره انبیاء آیه ۲۵ (26)

سوره شوری آیه ۸ - ۲ (27)

یونس، آیه ۴۷ (28)

رعد آیه ۷ (29)

در مصر شاه را فرعون می‌گفتند (30)

عهدنامه را موریانه خورده بود (31)

سوره اعراف، آیه ۱۵۷ (32)

سوره بقره آیه ۸۹ (33)

سوره حشر آیه ۹ (34)

سوره ضحی آیه ۸ (35)

سوره عنکبوت آیه ۴۷ (36)

سوره بقره آیه ۲۳ (37)

:(سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله

یگانه پایه و اساسی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بامر خدای متعال بنیاد دین خود را روی آن قرار داده و آنرا مایه سعادت جهانیان شناخته اصل توحید است.

بموجب اصل توحید؛ کسیکه مبدأ آفرینش جهان و سزاوار پرستش است خدای یگانه می‌باشد و برای کسی جز خدای متعال نمی‌توان سر تعظیم فرود آورده کرنش نمود.

بنابراین، روشی که در جامعه بشری باید معمول شود اینست که همه با هم برابر و برادر باشند و کسی را جز خدا فرمانروای بی قید و شرط خود قرار ندهند، چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

قل يا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئاً و لا يتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله

بگو اهل کتاب بیائید در يك کلمه اتفاق داشته باشیم و آن اینست که کسی را جز خدای جهان نپرستیم و ³⁸اینکه بعضی از ما بعضی دیگر را خداوند کار و فرمان روای بی قید و شرط قرار ندهد.

طبق این دستور آسمانی، آنحضرت در سیرت خود همه را برابر و برادر هم قرار می‌داد؛ و در اجراء احکام و حدود الهی هرگز تبعیض و استثناء قائل نبود؛ و میان آشنا و بیگانه و قوی و ضعیف و غنی و فقیر و مرد و زن فرقی نمی‌گذاشت، و هر کس را بر اساس احکام و قوانین دین بحقوق خود می‌رسانید.

کسی حق تحکم و فرمانروائی و زورگوئی بکس دیگری نداشت و مردم در بیرون از مرز قانون حداکثر آزادی را (داشتند) البته آزادی در مقابل قانون نه تنها در اسلام بلکه در هیچ قانونی از قوانین اجتماعی معنی ندارد.

همین روش آزادی و عدالت اجتماعی است که خدای متعال در معرفی پیغمبر گرامی خودش ذکر می‌فرماید:

الذین يتبعون الرسول البنی الامی الذی یجدونه مکتوباً عند هم فی التوراه و الانجیل یأمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطبیات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً

آنانکه پیروی می‌کنند از پیامبر امی ما که وصف او در توراه و انجیل مسطور است؛ پیامبری که ایشان را بآنچه با فطرت و نهاد خدادادی خود خوبی آنرا درک می‌کنند امر می‌نماید و از آنچه با فطرت خود خوب نمی‌شمارند نهی می‌کند و چیزهای پاک را برای ایشان حلال و چیزهای پلید را حرام می‌کند؛ پیامبری که هر گونه مقررات کسانیکه بوی ایمان آوردند و احترام و یاریش . سخت و دشوار و زنجیرهای آزادی کش را از ایشان بر می‌دارد کردند و از نوری (قرآن) که بوی نازل شده پیروی کردند؛ رستگار می‌باشند. ای پیامبر ما بمردم بگو؛ من از

جانب خدا بسوی همه شما فرستاده شده‌ام. یعنی روشی که خدای متعال بمن دستور داده در میان شما³⁹ اجرا خواهم کرد.

و از اینجا است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در زندگی خود هیچ گونه امتیازی برای خود قرار نداد و هرگز پیش کسی که سابقه آشنایی با آن حضرت نداشت از سایر مردم تمیز داده نمی‌شد. بکارهای خانگی می‌پرداخت؛ همه را شخصاً می‌پذیرفت و بسخن ارباب حاجت شخصاً گوش می‌داد؛ روی تخت و در صدر مجلس نمی‌نشست، در موقع حرکت موکب و تشریفات رسمی نداشت. اگر مالی بدستش می‌رسید بیشتر از مخارج ضروری خود را بفقرا می‌داد و گاهی موجودی ضروری خود را نیز بمستمندان داده خود با گرسنگی می‌گذرانید و همیشه مانند فقرا زندگی می‌کرد و با فقرا می‌نشست، در احقاق حقوق مردم کمترین مسامحه بخرج نمی‌داد ولی در حقوق شخصی خود حداکثر عفو و اغماض به کار می‌برد.

وقتی در فتح مکه سران قریش را بحضورش جلب کردند با اینکه پیش از هجرت آنهمه ستمها بوی کرده و پس از هجرت نیز فتنه‌ها برانگیخته بودند و جنگ‌های خونین با وی نموده بودند؛ کمترین تندی بروز نداد و همه را عفو فرمود.

درود خدا بر او و بر خاندانش باد.

باید بخوبی آگاه بود که آن حضرت هدفی جز نشر دین توحید نداشت و با شیرین‌ترین اخلاق و گشاده‌ترین روی و رساترین حجت و برهان مردم را بتوحید دعوت می‌فرمود و یاران خود را نیز بتعقیب همین روش توصیه می‌فرمود. چنانکه خدای متعال دستورش می‌دهد:

قل هذه سبيلي ادعو الي الله على بصيره انا و من اتبعني

⁴⁰ بگو روش من این است که با بصیرتی کامل بسوی خدا دعوت کنم و پیروان من نیز چنین‌اند.

آنحضرت کمال عنایت را باین مطلب داشت که در جامعه اسلامی هر فردی (اگر چه غیر مسلمان و در ذمه اسلام باشد) بحقوق حقه خود نائل آید و در اجراء قوانین الهی کمترین استثنائی پیدا نشود؛ و همه در کسی بر کسی (جز از ناحیه تقوی) امتیازی نداشته و از راه ثروت یا پیشگاه حق و عدالت برابر باشند نسب قدرتهای معمولی دیگر بر کسی تقدم نجوید و برتری نفروشد؛ و طبقات نیرومند اجتماع بضعفاء و درماندگان زور نگویند و زیردستان را ستم روا ندارند.

آنحضرت خود نیز مانند فقراء می‌زیست و در نشستن و برخاستن و رفتن و آمدن بهیچوجه تشریفات بکار نمی‌برد، بکارهای خانگی می‌پرداخت و دربان و نگهبان نداشت، در میان مردم از افراد عادی شناخته نمی‌شد با مردم که راه می‌رفت پیش نمی‌افتاد؛ و به مجلسی که وارد می‌شد در نزدیک‌ترین جای خالی می‌نشست و یارانش را وامی‌داشت که حلقه وار ننشینند تا مجلسشان صدر و ذیل نداشته باشد بهر که می‌رسید حتی بزنان و کودکان سلام می‌کرد روزی به یکی از یارانش که می‌خواست جلوی وی بجا افتد و سجده کند، فرمود: چه می‌گوئی؟ اینها روش قیصر و کسری است و شأن من پیغمبری و بندگی است، او بیارانش سفارش می‌کرد که نیاز نیازمندان و شکایت ضعیفان را بمن رسانید، در این باره مسامحه روا مدارید. گویند آخرین سخن که فرمود سفارشی بود که درباره بردگان و زنان به مردم نمود.

:چند نکته از سیرت پیغمبر اکرم

پیغمبر اکرم در اخلاق کریمه خود انگشت نماي دوست و دشمن بود. در حسن معاشرت آنهمه آزار و شکنجه و بدرفتاری که از دشمنان ستمکار و دوستان نادان خود دمیدید هرگز خم بآبرو نمی‌آورد و اظهار دلتنگی نمی‌کرد، بزنان و کودکان و زیردستان در سلام پیشی می‌گرفت. از هنگامی که از جانب خدا مأموریت تبلیغ دین و هدایت و رهبری مردم را پیدا کرد لحظه‌ای در انجام وظیفه غفلت نکرد و در کوشش خستگی‌ناپذیر خود از پای ننشست. سیزده سال پیش از هجرت که در مکه بود با گرفتاری طاقت فرسا که از ناحیه مشرکین عرب داشت پیوسته بعبادت و تبلیغ دین خدا اشتغال داشت. و در ده سال بعد از هجرت با گرفتاری‌های روز افزون که از ناحیه دشمنان دین داشت و کارشکنی‌هایی که یهود و منافقان مسلمان نما می‌کردند، معارف دین و قوانین اسلام را با وسعت حیرت انگیزی که دارد بمردم رسانید و بیش از ۸۰ جنگ با دشمنان اسلام نمود.

علاوه بر آنکه اداره امور جامعه اسلامی را که در آنموقع شامل همه شبه جزیره می‌گردید بعهدہ داشت، حتی بشکایتها و نیازمندی‌های جزئی مردم؛ بی حاجب و دربان شخصاً رسیدگی می‌کرد. در شهامت و شجاعت پیغمبر اکرم این اندازه بس که یک و تنها در برابر جهان آنروز که چیزی جز زورگوئی و حق کشی حکومت نمی‌کرد با دعوت حقہ قد علم کرد و آنهمه شکنجه و عذاب که از ستمکاران وقت دید، هرگز در وی سستی و دلسردی ایجاد نکرد و در هیچ جنگی پای بعقب نگذاشت.

پیغمبر اکرم عفت نفس جالبی داشت. در زندگی خود زی فقرا را داشت و ساده زندگی می‌کرد، و میان او و خادمان و غلامان او فرقی بنظر نمی‌رسید و آنهمه اموال خطیر که بدستش می‌رسید بفقراء مسلمانان بذل می‌کرد و توشه کمی نیز برای زندگی خود و اهل خانه خود بر می‌داشت. حتی گاهی روزها می‌گذشت و از خانه وی دود بلند نمی‌شد و غذای پخته‌ای تهیه نمی‌گردید؛ در زندگی بنظافت و مخصوصاً بعطر خیلی علاقه زیادی داشت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز تغییر حال نداد و با همان تواضع و فروتنی که در اوایل داشت در اواخر زندگی نیز زندگی می‌کرد و با آن موقعیت باارزشی که داشت هرگز امتیازی که ارزش اجتماعی او را نشان دهد برای خود قائل نشد. روی تخت ننشست و صدر مجلس را به خود اختصاص نداد و هنگام راه رفتن جلو مردم نیفتاد و هرگز قیافه فرمانروائی و حکمرانی بخود نگرفت. گاهی که در مجلس عمومی در میان یاران خود بود اشخاص ناشناس برای ملاقات او می‌آمدند آن حضرت را نمی‌شناختند و اهل مجلس را مخاطب ساخته می‌گفتند: کدامتان پیغمبر خدا هستید؟ آنگاه مردم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را نشان می‌دادند.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در عمر خود هرگز بکسی دشنام نداد و سخن بیهوده نگفت و با فقهه نخندید و عملی سبک و بی ارج انجام نداد. بتفکر و تأمل علاقه داشت و بسخن هر دردمندی و باعتراض هر متعرضی گوش می‌داد آنگاه بپاسخش می‌پرداخت و هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد؛ فکر آزاد را نمی‌کشت؛ ولی اشتباه هر مشته را روشن ساخته روی زخم درونی وی مرحم می‌گذاشت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مهربان و بسیار رقیق القلب بود و از رنج بردن هر گرفتاری متأثر می‌شد؛ ولی هرگز در مجازات بزه کاران و بدکرداران خود را نمی‌باخت و در اجراء میان دور و نزدیک و آشنا و بیگانه فرق نمی‌گذاشت.

در سرقتی که از خانه یکی از انصار شده بود يك يهودی و يك مسلمان متهم بودند جمع کثیری از انصار پیش آن حضرت آمده فشار آوردند که برای حفظ آبروی مسلمانان و بالخصوص انصار، و نظر بدشمنیهای علنی یهود؛ مرد یهودی مجازات شود ولی آنحضرت چون حق را بخلاف آنچه میخواستند تشخیص داد، آشکارا از یهود طرفداری کرده و مرد مسلمان را محکوم نمود

درگیر و دار جنگ بدر که آنحضرت بتسویه صفوف لشکر اسلام میپرداخت به یکی از جنگجویان رسید که قدری جلوتر از دیگران ایستاده بود آنحضرت باعصائی که در دست داشت بشکم آن مرد فشار داد که عقبتر ایستاده صف را راست نماید. مرد جنگجو گفت یا رسول الله بخدا قسم شکم بدرد آمد باید قصاص بکشم. حضرت عصا را بدست وی داد لباس را از شکم خود کنار زد و فرمود قصاص خود را بکش مرد جنگجو دویده من می‌دانم که امروز کشته می‌شوم می‌خواستم بدین وسیله بین :شکم آنحضرت را بوسید و گفت مقدست تماس حاصل کنم پس از آن بدشمن حمله کرد شمشیر زد تا شهید شد

وصیت پیغمبر اکرم به مسلمانان

جهان بشریت مانند سایر اجزاء جهان هستی که مشهود ما است محکوم ناموس تغیر و تبدل می‌باشد و همچنین اختلاف شدیدی که در ساختمان افراد مشهور است سلیقه‌ای مختلف بوجود آورده که در اثر آن نفوس مردم در تندى و کندى فهم و ادراك و نگهدارى و فراموشى افکار مختلف است از این رو عقائد و همچنین رسوم و مقرراتی که در میان جمعیتی حکومت می‌کند اگر ریشه ثابت و نگهبانان با ایمان و قابل اعتمادی نداشته باشد در کمترین وقتی در معرض تغییر و تحریف قرار گرفته از میان خواهد رفت. مشاهده و تجربه، این مسئله راه بروشنترین وجهی برای ما اثبات می‌کند در راه پیشگیری از این خطر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای دین جهانی و دائمی خود مدرکی پای برجا و نگهبانان صلاحیت داری معرفی فرمود و کتاب خدا و اهل بیت کرام خود را بمردم توصیه نمود من :چنانکه عامه و خاصه بنحو تواتر نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بارها فرموده پس از خود کتاب خدا و اهل بیت خود را در میان شما می‌گذارم. اینها هرگز از هم جدا نمی‌شوند و شما مادامیکه باینها تمسك کنید گمراه نخواهید شد

رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و مسئله جانشینی

آخرین شهری که فتح آن موجب استیلای نام اسلام بر شبه جزیره عربستان شد شهر مکه بود که حرم خدا و جایگاه کعبه است، این شهر در سال هشتم هجری بدست لشکریان اسلام افتاد و پس از آن بفاصله کمی شهر طائف نیز فتح شد

سال دهم هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای انجام مراسم حج بمکه رفت و پس از برگزاری حج و تعلیمات لازمه بمردم راه مدینه را پیش گرفت در میان راه در محلی بنام غدیر خم دستور داد تا قافله را از حرکت باز داشتند و در میان صد و بیست هزار نفر حاجی که از نواحی متفرقه گرد آمده بودند دست علی (علیه السلام) را گرفته بلند نموده و ولایت و جانشینی آنحضرت را بهمه اعلام داشت با این اقدام مسئله والی در جامعه اسلامی که ولایت امور مسلمین را داشته باشد و از کتاب و سنت

:نگهبانی و از معارف و قوانین دینی نگهداری کند حل شد و حکم آیه شریفه اجرا گردید. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برگشت و پس از هفتاد روز تقریباً در بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.

قرآن سند نبوت

بزرگترین پشتوانه‌ای که پیغمبر اکرم آنرا سند نبوت معرفی کرد و برای اصول و فروع معارف اسلامی مصدر و مدرک و بعبارت دیگر تکیه گاه قرار داد؛ کتاب آسمانی آنحضرت است که قرآن نامیده می‌شود. قرآن کریم کلام خدای متعال؛ و خطابات‌ی است که از مصدر عزت و مقام و کبریا و عظمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گشته و بوسیله آن راه سعادت نشان داده شده است. قرآن کریم يك سلسله مواد علمی و عملی بجهان انسانی نشان می‌دهد که آدمی با بکار بستن آنها بسعادت این جهان و آن جهان نائل خواهد شد. قرآن کریم معجزه نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و يك حجت و مدرکی است که خصم را از هر جهت عاجز و زبون می‌کند و راه هر عذر و اعتراض و مناقشه و معارضه را بر وی می‌بندد و مقاصد خود را بروشنترین وجهی اثبات می‌کند. قرآن کریم در میان مقاصد خود بی آنکه مردم را بتقلید کورکورانه دعوت نماید با ایشان با زبان عادی و منطق خدادادی خودشان سخن می‌گوید. و یکرشته معلومات را که انسان خواه ناخواه با فطرت خود درک می‌کند یادآور شده تذکر می‌دهد که هرگز انسان نمی‌تواند از پذیرفتن آنها شانه خالی نماید و از اعتراف با آنها سر باز زند.

:خدای متعال می‌فرماید

انه لقول فصل و ما هو بالهزل

:سوره طارق آیه ۱۴ خلاصه ترجمه

قرآن کریم سخنی است که جدا کننده حق از باطل است؛ کلامی نیست که بیهوده و سرسری گفته شده باشد.

مطلبی را که بیان می‌کند تا آنجا که شعاع دلالتش پیش می‌رود برای همیشه نسبت بهمه کس زنده و پاینده است؛ نه مانند سخنان معمولی مردم که از جهانی چند که فهم و تفکر می‌تواند احاطه کند سنجیده شود و از بقیه جهات عفلت و اهمال در آن راه داشته باشد، بلکه کلام خدائی است که بهر پیا و نهان محیط و از هر مصلحت و مفسده باخبر می‌باشد.

از اینرو بر هر فرد مسلمان لازم است که چشم واقع بینی خود را بگشاید و پیوسته متذکر این دو آیه شریفه بوده کلام خدا را زنده و پاینده تلقی نماید، و بآنچه دیگران فهمیده و گفته‌اند قناعت نرزد، و در تفکر آزاد را که یگانه سرمایه اختصاصی انسانیت است، و قرآن کریم آنهمه تاکید در بکار انداختن آن می‌نماید بروی خود نبندد، زیرا کتاب خدا برای همیشه و نسبت بهمه کس قول فصل و حجتی زنده است و چنین کتابی بفهم دسته معینی منحصر نخواهد شد.

:خداوند متعال می‌فرماید

و لا یكونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم

مسلمانان مانند اهل کتاب نباشند که به آنان کتاب داده شد و در اثر طول مدت دل‌هایشان سخت شده

⁴². معارف الهی را نپذیرفتند

قرآن کریم از مردم می‌خواهد که بفطرت خود مراجعه کرده حق را بپذیرند یعنی اولاً خود را برای قبول بی قید و شرط حق آماده سازند و آنچه را که دیدند حق است و خیر و نفع دنیا و آخرتشان در آن است بی اینکه بوسوسه‌های شیطان و ندای هوی و هوس گوش دهند قبول نمایند

پس از آن معارف اسلامی را بشعور زنده خود عرضه دارند؛ اگر دیدند حق است و مصلحت و آسودگی واقعی آنان در پذیرفتن و بکار بستن آنها است تسلیم آنها شوند؛ و البته در این صورت روش زندگی انسان و آئینی که در جامعه بشری معمول می‌شود مقررات و دستورهای خواهد بود که انسان با خواست غریزی و تمایل فطری خود آنها را می‌خواهد

و بالاخره روش یکنواختی خواهد بود که همه اجزاء و مواد آن با ساختمان ویژه انسانی توافق کامل داشته باشد و از تضاد و تناقض بکلی دور ماند؛ نه روش متضادی که در جایی از معنویات سرچشمه گیرد، و درجائی از مادیات و در موردی موافق با عقل سلیم، و در موردی تابع هوی و هوس

:خداوند متعال در وصف قرآن کریم می‌فرماید

یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم

قرآن کریم راهنمایی می‌کند بسوی مطلق حق، و راهنمایی می‌کند بسوی يك راه و روشی که یکنواخت و ⁴³. از هر گونه تضاد و تناقض دور باشد

:و باز می‌فرماید

ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم

بدرستی این قرآن بسوی دین و آئینی رهنمایی می‌کند که در اداره و رهبری زندگی انسان از سایر روشها و ⁴⁴. آئینها تواناتر است و ایستادگی بیشتری دارد

در آیه دیگر سبب این توانائی اسلام را همان مطابقت اسلام با آفرینش انسان معرفی می‌کند، زیرا پر روشن است که روش و راهی که خواسته‌های فطری و نیازمندی‌های واقعی انسان را پاسخ می‌دهد بهترین :وجهی انسان را کامیاب و خوشبخت خواهد ساخت

فأقم وجهک للدين حنیفاً فطره الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلك الدين القيم

برای پذیرفتن دین استوار باش با رعایت میانه‌روی. دینی که با آفرینش مخصوص انسانی که هرگز قابل تغییر و تبدیل نیست توافق کامل دارد، چنین دینی است که می‌تواند جامعه انسانی را اداره نماید و بسر منزل ⁴⁵. سعادت برساند

:و باز می‌فرماید

کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور

⁴⁶. کتابی است که بتو نازل کردیم که مردم را از تاریکیها بسوی روشنائی بیرون آوری

قرآن کریم مردم را براه روشنی دعوت می‌کند که روشن باشد و سر منزل مقصود را بروشنی نشان دهد،

این راه ناگزیر راهی خواهد بود که بخواسته‌های فطری انسان همان نیازمندی‌های واقعی او است پاسخ درست بدهد و با نظری که عقل سلیم می‌دهد توافق داشته باشد؛ و آن همان دین فطری است که اسلام نامیده می‌شود.

اما روشی که بر اساس هوی و هوس و ارضاء شهوت و غضب جامعه یا افراد با نفوذ جامعه گذاشته شده؛ و همچنین راه و روشی که با تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان اتخاذ گردیده، و همچنین راه و روشی که يك ملت عقب مانده و ناتوان از يك ملت توانا و نیرومند گرفته باشد و بی اینکه بررسی کرده با منطق عقل سلیم تطبیق نمایند هر چه پیش آنان یافتند بی چون و چرا پذیرفته خود را بایشان تشبیه کنند، اینگونه روشها جز فرو رفتن در تاریکی نیست و در حقیقت پیمودن راهی است که به هیچ وجه رسیدن به مقصد را **اومن کان میتافاً حیناه و جعلناه له نوراً یمشی به فی** : تضمین نمی‌کند چنانکه خدای متعال می‌فرماید. سوره انعام آیه ۱۲۲. **الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج مثله**

خلاصه معنی: آیا کسیکه مرده بود و ما او را (بوسیله هدایت بسوی دین) زنده کردیم و بوی روشنائی دادیم که با راهنمائی آن در میان مردم راه زندگی را می‌پیماید مانند کسی است که در تاریکیهای گوناگون فرو رفته و از آنها بیرون نخواهد آمد؟

اهمیت قرآن مجید

قرآن کریم کتابی است آسمانی که پشتوانه آئین جهانی و همیشگی اسلام است و کلیات معاف اسلام در آن با بیانی جذاب ذکر شده است و از این نظر ارزش آن مساوی با ارزش دین خدا است، و دین که سعادت واقعی و نیکبختی حقیقی بشر بسته بآن است از هر چیز پرارزشت‌تر و مهم‌تر و بالاتر است بلکه هیچ چیز که در ارزش قابل سنجش با آن نیست. گذشته از این قرآن کریم سخن خدا و معجزه باقیه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد.

اعجاز قرآن

مسلم است که لغت عربی زبانی است نیرومند و پهناور که می‌تواند مقاصد درونی انسان را بروشنترین و دقیق‌ترین وجهی اداء کند و در این خصوص کاملترین زبانها است که اغلب چادرنشین و از رسوم مدنیت بی (از راه تاریخ ثابت شده است که اعراب جاهلیت (پیش از اسلام بهره و از بیشتر مزایای زندگی کاملاً محروم بوده‌اند در قدرت بیان و بلاغت کلام، موقع و مقام بزرگی داشته‌اند چنانکه در صفات تاریخ هرگز نمی‌توان برای آنان رقیبی پیدا کرد. در بازار ادبیات عرب؛ سخن شیوا بالاترین ارزش را داشت و سخنان زیبا ادیبانه را بسیار احترام می‌گذاشتند. و همانطور که بتها و خدایان خویش را در خانه کعبه نصب می‌کردند اشعار دلربا و دلنشین سخنوران و شعرای درجه يك را بدیوار کعبه می‌آویختند. و با آنکه زبانی بآن پهناوری و با آن همه علائم و دستورهای دقیق را بدون کمترین غلط و کوچکترین اشتباهی بکار می‌بردند و در آرایش و پیرایش کلام بیداد می‌کردند، در روزهای نخستین که آیاتی از قرآن کریم به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردید و برای مردم تلاوت شد غلغله‌ای در میان اعراب و سخنوران آن قوم انداخت و بیان جذاب و پر معنی قرآن چنان در قلبها

جای کرده و صاحب‌دلان را شیفته خود ساخت که هر سخن شیوانی را فراموش کرده و شعرهای آبداری که بکعبه آویخته شده بود پائین آوردند (از استادان سخن بنام (معلقات

این سخنان خدائی با زیبایی و دلربائی بی پایان خود هر دلی را مجذوب می‌ساخت و با نظم شیرین خود مهر خاموشی بدهان شیرین زبانها می‌زد

ولی از سوی دیگر برای اقوام مشرک و بت پرست بسیار تلخ و ناگوار بود زیرا با بیان رسا و حجت قاطع خود آئین توحید را مبرهن و مدلل می‌ساخت و روش شرک و بت پرستی را نکوهش می‌کرد و بت‌های را که مردم، خدایان می‌نامیدند و دست نیاز بسوی آنها دراز می‌کردند و در پیشگاه آنها قربانیها می‌نمودند و بالاخره آنها را می‌پرستیدند بدگونی کرده و آنها را مجسمه‌ی سنگی و چوبی بیجان و بدون اثر و ثمر معرفی می‌نمود اعراب وحشی را که کبر و نخوت سرپای آنان را فرا گرفته و زندگانی خود را بر اساس خونخواری و راهزنی بنا نهاده بودند بآئین حق پرستی و احترام عدالت و انسانیت دعوت می‌کرد این بود که اعراب از راه ستیزه و

مبارزه پیش آمدند و برای خاموش کردن این مشعل هدایت بهر وسیله‌ای دست می‌زدند ولی هرگز از کوشش نابکارانه خود جز نومیدی سودی نمی‌بردند. در اوائل بعثت، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را پیش یکی از فصحا بنام ولید که از سخن شناسان معروف بود بردند آن حضرت آیاتی چند از اول سوره حم سجده تلاوت نمود. ولید با کبر و نخوتی که داشت با دقت گوش می‌داد تا آن حضرت بآیه شریفه **فان اعرضوا فقل انذرکم صاعقه مثل صاعقه عادو ثمود** رسید همینکه این آیه را تلاوت فرمود حال ولید دگرگون گردیده لرزه بر اندامش افتاد چنانکه از خود بیخود گردید و مجلس بهم خورده جماعت متفرق شدند بعد از آن عده‌ای پیش ولید آمده گله آغاز کردند که ما را پیش محمد سرافکنده و رسوا کردی گفت: نه بخدا قسم شما می‌دانید که من از کسی نمی‌ترسم و طمعی نیز ندارم و می‌دانید که سخن شناسم، سخنانی که از محمد شنیدم شباهتی بسخنان مردم ندارد سخنانی است جذاب و دلفریب، نه شعرش می‌تواند ناامید نه نثر، پرمغز و ریشه‌دار است و اگر من ناگزیرم که در این باره قضاوتی کرده سخنی بگویم سه روز مهلتم دهید تا فکری بنمایم پس از سه روز که نزد وی آمدند ولید گفت: سخنان محمد سجد و جادو است که دلها را فریفته خود می‌سازد

مشرکان براهنمائی ولید قرآن را سحر و جادو نامیده از شنیدن آن پرهیز می‌کردند و مردم را نیز از گوش دادن به آن منع می‌نمودند. و گاهی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجدالحرام به تلاوت قرآن می‌پرداخت آوازه‌ها بلند کرده کف می‌زدند تا دیگران صدای آن حضرت را نشوند

با این همه چون در برابر بیان شیوا و دلربای قرآن دلداه بودند بیشتر اوقات آرام نمی‌گرفتند و از تاریکی شب استفاده کرده پشت دیوار خانه آن حضرت جمع شده به تلاوت قرآن گوش می‌دادند آنگاه آهسته بیکدیگر می‌گفتند این سخن را سخن مخلوق نمی‌توان گفت. خدای متعال باین معنی اشاره نموده می‌فرماید

نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک و اذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً

سوره اسری آیه ۴۷ خلاصه ترجمه: ما بهتر می‌دانیم که آنان وقتی که بتلاوت تو گوش می‌دهند قرآن را با چه گوش می‌شنوند و بهتر می‌دانیم که این ستمکاران می‌گویند این مرد جادوزده است آنوقت برگشته آسته به گوش همدیگر چه می‌گویند

گاهی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزد کعبه بتلاوت قرآن و دعوت مردم می‌پرداخت سخنوران عرب

که می‌خواستند از جلو آن حضرت بگذرند خم می‌شدند که دیده و شناخته نشوند چنانکه خدای متعال می‌فرماید:

الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه سوره هود آیه ۵ خلاصه ترجمه: آنان خم می‌شدند که خود را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پنهان کنند

متهم ساختن پیغمبر اکرم

کفار و مشرکین نه تنها قرآن کریم را سحر نامیدند بلکه بمطلق دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سحر می‌گفتند و هر وقت آنحضرت مردم را براه خدا دعوت می‌نمود و حقائق را به آنان گوشزد می‌فرمود یا پند و اندرز می‌داد می‌گفتند: سحر می‌کند، در صورتیکه در همه احوال مسائلی را برایشان روشن می‌فرمود که با نهاد خدادادی و شعور انسانی خود صحت آنها را درک می‌نمودند و راه راست و روش روشنی را به آنان نشان میداد که سعادت و کامیابی جامعه بشری را عیناً در آن مشاهده می‌کردند هیچ بهانه‌ای در پذیرفتن آن نداشتند و چنین مطالبی را نمی‌توان سحر نام گذاشت

آیا این سخن که **سنگ و چوبی را با دست خود می‌تراشید پرستش نکنید و فرزندان خود را قربانی ا نان نمائید و پی خرافات مروید** جادو است؟ و آیا اخلاق پسندیده مانند راستی و درستی و خیرخواهی و انسان دوستی و صلح و صفا و عدالت و احترام حقوق انسانی را می‌توان سحر نامید؟
خدای متعال در کلام خود باین معنی اشاره نموده می‌فرماید

سوره هود آیه ۷ خلاصه **.و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذین کفروا و ان هذا السحر مبین**
ترجمه:

وقتیکه بکفار می‌گوئی پس از مرگ زنده خواهید شد می‌گویند سحر می‌کند

قرآن مشرکان را بمعارضه می‌طلبید

کفار و مشرکان که آئین بت پرستی در زمین دلهایشان ریشه دوانیده بود هرگز آماده نبودند که دعوت اسلامی را بپذیرند و در برابر حق و حقیقت سر تعظیم فرود آورند از این روی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را تکذیب کرده می‌گفتند: دروغگو است و قرآنی را که بخدا نسبت می‌دهد سخن خودش می‌باشد

برای رفع این تهمت قرآن کریم در مقام تحدی برآمده جمعیتی را که پیشروان و یکه تازان میدان فصاحت و بلاغت بودند بمبارزه دعوت کرد و از ایشان خواست که اگر در تکذیب پیغمبر راست می‌گویند گفتاری همانند این گفتار بیاورند و از این راه بی اساس بودن دعوت اسلامی را ثابت کنند

چنانکه خدای متعال می‌فرماید

ام یقولون تقوله بل لا یؤمنون فلیأتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین

سوره طور آیه ۳۴ خلاصه ترجمه

بلکه می‌گویند قرآن را خودش ساخته است. اگر راست می‌گویند آنان نیز کلامی مانند آن بیاورند

و باز می‌فرماید

ام یقولون افتراه قل فأتوا بسوره مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان كنتم صادقین

سوره یونس آیه ۳۸ خلاصه ترجمه

می‌گویند قرآن دروغی است که بخدا بسته شده (کلام محمد است نه کلام خدا) بگو اگر راست می‌گویند شما نیز سوره‌ای مانند یکی از سوره‌های قرآن بیاورید و در این باره از خدایان خود (بتها) و از هر کس که می‌توانید استمداد بجوئید

کفار و مشرکین عرب که استادان سخن و فرمانروایان ملك فصاحت و بلاغت بودند با آنهمه کفر و نخوت و غرور که در سخنوری داشتند از اجابت این تکلیف سر باز زدند و از مسابقه چشم پوشیدند و ناگزیر معارضه گفتاری را تبدیل بمبارزه خونین نمودند، یعنی کشته شدن برایشان آسانتر از رسوائی معارضه بود سخنوران عرب از معارضه با قرآن عاجز شدند نه تنها آنان که در عصر نزول قرآن زندگی می‌کردند کسانی هم که پس از عصر نزول قرآن بوجود آمدند نتوانستند کاری انجام دهند و پس از زور آزمائی عقب نشینی نمودند زیرا طبیعت بشر پیوسته متمایل به آن است که هر شاهکار و یا هنری از دیگری ظاهر شود و توجه مردم را بخود جلب نماید اگرچه مانند مشیت زنی و ریسمان بازی کمترین تأثیر مستقیمی در زندگی جامعه نداشته باشد گروهی از مردم به صد آوردن مثل آن یا بهتر از آن درآمده بفکر مسابقه می‌افتند و از اینجا معلوم است پیوسته گروهی در کمین قرآن هستند و اگر راهی برای معارضه با این کتاب آسمانی بیابند از سلوک آن لحظه‌ای از نشینند

اینان از معارضه عاجز شدند و نتوانستند نام سحر و جادو را بهانه قرار داده بگویند قرآن سحر است زیرا سحر عملی است که بحسب خاصیت حق را باطل و یا باطل را حق جلوه می‌دهد، دروغ را راست و راست را دروغ می‌نماید و اگر قرآن با لهجه زیبا و نظم شیوای خود بشکار دلها می‌پردازد خاصیت زیبایی طبیعی او است و دخلی بعالم سحر ندارد و اگر از راه لفظ بسوی يك سلسله مقاصد دعوت می‌نماید و معارفی را بمردم یادآوری می‌کند که با شعور انسانی و نهاد خدادادی خود واقعیت و حقانیت آنها را می‌فهمند و مردم را بیک رشته رفتار و کردار مانند حق شناسی و خیرخواهی و دادگری و انسان دوستی و می‌دارد که عقل سلیم گزیری از پذیرفتن و ستودن آنها ندارد

جز بیان حقیقت چیزی نیست اینان عاجز شدند و نتوانستند بگویند قرآن کلامی است که در اوج کلام بشر قرار گرفته و از این روی در زیبایی و دلربائی و بلاغت و دلنشینی رقیب ندارد و این دلیل نمی‌شود که کلام خدا است

بعبارت دیگر هر صفتی یا صنعتی مانند جرأت و شهامت و خواندن و نوشتن و نظائر آنها که قابل پیشرفت است قهراً در تاریخ بشر يك نابغه‌ای که بمنزله اول برنده مسابقه باشد خواهد داشت و چه مانع دارد که پیغمبر اکرم در تکلم عربی با نظم مخصوص و در درجه اول بلاغت باشد و در این صورت کلام او با اینکه کلام بشری است معاوضه نشدنی خواهد بود

سخنوران معاصر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) این سخن را نگفتند از مدعیان قرآن نیز کسی نتوانسته بگوید یا به ثبوت رساند زیرا هر صفت و صنعتی که بدست یکی از نوابغ باوج ترقی برسد هر چه باشد بالاخره امری است که از قابلیت و استعداد انسانی سرچشمه گرفته مولود طبیعت بشری است و از این رو برای دیگران نیز ممکن است راهی را که بوسیله آن نابغه باز شده پیش گیرند و در اثر تلاش و

کوشش لازم کاری همانند کارهای همان نابغه و از نوع آن با همان اسلوب بلکه بهتر از آن را اگرچه از هر جهت باو نرسد انجام دهند.

با این حال برای نابغه نامبرده که نخستین باز کننده راه است تنها سمت پیشوائی و پیشقدمی می‌ماند مثلاً نمی‌توان در سخاوت بالا دست حاتم طائی نشست ولی می‌توان کاری همانند کارهای او کرد؛ نمی‌توان گوی سبقت را در خوش نویسی از دست میر و در نقاشی از دست مانی نقاش گرفت ولی در اثر تلاش و کوشش شایان می‌توان کلمه‌ای بشیوه میر نوشت یا تابلوی کوچکی را باسلوب مانی نقاشی کرد بنا به همین قانون عمومی اگر قرآن کریم بلیغترین کلام بشری بود (نه کلام خدا) برای دیگران و خاصه سخنوران نامی جهان امکان داشت که در اثر ورزیدگی در همین اسلوب کتابی و دست کم سوره‌ای شبیه و مانند یکی از سوره‌های قرآن بسازند.

قرآن کریم در مقام معارضه؛ کلامی همانند کلام خود از مردم خواسته نه بهتر از خود **فلیأتوا بحديث مثله؛**
فاتوا سوره مثله فأتوا بعشر سور مثله مفتریات لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً

تعلیمات قرآن

قرآن کریم در مدت بیست و سه سال زمان دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تدریجاً نازل شده و نیازمندی‌های جامعه بشری را پاسخ گفته است.

اعتقاد درست و خلق قرآن کتابی است که در بیانات خود هدفی جز راهنمایی مردم بسوی سعادت ندارد: پسندیده و عمل شایسته را که پایه‌های سعادت فرد و جامعه انسانی است با کلامی رسا تعلیم می‌کند و **نزلنا الیک الکتاب تبیاناً لکل شیء** سوره نحل آیه ۸۹، کتابی که هر چیز را روشن می‌کند بسوی تو فرستادیم. قرآن معارف اسلامی را باختصار بیان فرموده برای تفضیلات آن معارف مخصوصاً برای توضیحات و **انزلنا الیک الذکر لتبین ما نزل الیهم**: مسائل فقهی مردم را بدر خانه نبوت هدایت می‌کند چنانکه می‌فرماید سوره نحل آیه ۴۴ خلاصه ترجمه: قرآن را فرستادیم تا آنچه را که از جانب خدا برای مردم فرستاده شده است برای آنان روشن سازی.

و **ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه** سوره نحل آیه ۶۴ خلاصه ترجمه: این کتاب را بدین منظور بسوی تو فرستادیم که اختلاف مردم را حل کرده حق را برای آنان روشن سازی.

و باید دانست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر کتاب خدا و توضیح معارف دین، گفتار: اهل بیت خود را مانند سخن خود دانسته و فرموده است که

قرآن و اهل بیت من تا دامنه قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند و هر کس بخواهد از قرآن استفاده کند باید دست بدامن اهل بیت من بزند

دانش و نادانی از نظر قرآن

ستایشی که در قرآن کریم از علم و دانش شده و تشویقی که نسبت به تفکر و تعقل بعمل آمده در هیچ یک از کتب آسمانی دیگر یافت نمی‌شود و همچنین نکوهشی که از جهل و نادانی گردیده از مختصات قرآن است بطوریکه علم و دانش را زندگی و حیات و نادانی را مرگ نامیده و برای معرفی کامل محیط پر از فساد

قبل از اسلام آن را محیط جاهلیت خوانده است.

در سوره زمر آیه ۹ می‌فرماید **هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون** آیا مردم دانا با مردم نادان برابرند؟ **أومن کان میناً فأحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله** : در سوره انعام آیه ۱۲۲ می‌فرماید **فی الظلمات لیس بخارج منها** آیا کسی که روان مرده‌ئی داشت و ما او را زنده کردیم و برایش چراغی از معرفت و دانش ساختیم که با روشنائی آن میان مردم زندگی می‌کند مانند کسی است که با روانی مرده برای همیشه در تاریکی جهل و نادانی فرو رفته است؟

انها لا تعمی الابصار ولكن تعمی القلوب التي فی الصدور سوره حج آیه ۴۶ خلاصه ترجمه: در حقیقت کور کسی است که از علم و فهم بی بهره است و نه آنکس که چشمش نمی‌بیند

لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها سوره اعراف آیه ۱۷۹. آنانکه از روی جهل و نادانی سخت حق را نمی‌پذیرند دل‌هایشان آنچه را باید نمی‌فهمد، چشم‌هایشان دیدنیها را نمی‌بیند و گوش‌هایشان در برابر سخنان درست کر است؛ آنان مانند ستوران و چهارپایان بلکه گمراه‌تر از آنها (زیرا چهارپایان از وسائل فهم بهره‌برداری می‌کنند ولی اینان از وسائل ادراک خود استفاده نمی‌نمایند) آنان هستند که زندگی خود را با غفلت و بی خبری می‌گذرانند

و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و النور و لا الظل و الا الحرور و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات سوره فاطر آیه ۱۹ - ۲۲ خلاصه ترجمه: نابینا و بینا، تاریکی و روشنی؛ سایه خنک و باد گرم و سوزان، زندگان و مردگان یکسان نیستند

خدای متعال در آیات بسیاری از کلام خود بشر را بتفکر و تدبیر ترغیب و تشویق می‌فرماید و بندگان خود را دستور می‌دهد که در آفرینش آسمانها و زمین و پدیده‌های گوناگونی که در آنها است بیندیشید و مخصوصاً در خلقت انسان تفکر کنند؛ و نیز توصیه می‌کند که در تاریخ ملتها و امتهای گذاشته و آثار و رسوم و عادات و اطوارایشان که در واقع علوم و فنون متفرقه انسانی است مطالعه کنند و از نتایج این مطالعات برای سعادت حقیقی خود استفاده نمایند و باید دانست که زیر و رو کردن نظرات فنی و مسائل علمی برای بهبود و ترقی زندگی چند روزه و محدود این جهان نیست بلکه باید بر اساس مطالعات علمی سعادت و آسایش حیات جاودانی بعدی را تأمین کرده

تعلیم قرآن نسبت به آفریدگار جهان

:وجود آفریدگار

أفی الله شک فاطر السماوات و الارض سوره ابراهیم آیه ۱۰ ترجمه: آیا در وجود خدائیکه آفریننده و پدید آورنده آسمانها و زمین است می‌شود شک کرد؟

در روشنائی روز همه چیز پیش چشم نمایان است؛ خودمان، دیگران، خانه؛ شهر، بیابان؛ کوه و :توضیح جنگل و دریا را می‌بینیم اما وقتی که تاریکی شب محیط را فرا گرفت همه آن چیزهای روشن و پدیدار روشنی خود را از دست می‌دهند در آنوقت می‌فهمیم که آن روشنی از خودشان نبوده بلکه مربوط بخورشید بوده که بواسطه نوعی ارتباط آنها را روشن می‌کرده است. خورشید، خود روشن است و با تابش خود زمین و آنچه که در آن است روشن و آشکار می‌کند، اگر روشنی از خود این اشیاء بود هرگز آنها را از دست

نمی‌دادند.

انسان و سایر حیوانات زنده با چشم و گوش و حواس دیگر خود اشیاء را درك می‌کنند با دست و پا و سایر اعضا درونی و بیرونی بفعالیّت می‌پردازند. ولی پس از چندی از حس و حرکت افتاده دیگر هیچ گونه جنبش و فعالیتی از خود بروز نمی‌دهند و بعبارت دیگر می‌میرند

ما با مشاهده این صحنه قضاوت می‌کنیم که شعور و اراده و جنب و جوشی که از این جانداران بظهور می‌رسد از هیکل و کالبد آنها نیست بلکه از روح و جانشان می‌باشد که با رفتن آن، زندگی و فعالیت خود را از دست می‌دهند

اگر دیدن و شنیدن مثلاً از چشم و گوش تنها بود تا این دو عضو وجود داشت لازم بود دیدن و شنیدن هم ادامه داشته باشد حال اینکه اینطور نیست

همینطور جهان پهناور هستی که ما خود یکی از اجزاء آن می‌باشیم و هرگز نمی‌توانیم در هستی وجود آن تردید کنیم، این هستی و پیدایش غیر قابل تردید اگر از خودش و از آن خودش بود هرگز آن را از دست نمی‌داد و حال آنکه بچشم می‌بینیم که اجزاء آن یکی پس از دیگری وجود خود را از دست می‌دهند و پیوسته در حال دگرگونی و تغیر و تبدل بوده حالی را از دست می‌دهند و صورتی دیگر بخود می‌گیرند پس باید قضاوت قطعی نمود که هستی و پیدایش تمام موجودات از چیز دیگری سرچشمه می‌گیرد که آفریننده و پدید آورنده اوست. و همینکه رابطه آفرینش خود را با چیزی قطع کرد در نهانخانه نیستی و نابودی فرو رفته ناپیدا می‌شود

احترام قرآن

قرآن کریم (است که خدای گنجینه‌ای که مشتمل بر این معارف و احکام است همان کتاب آسمانی اسلام متعال از طریق وحی پیامبر گرامی خود نازل فرموده است

قرآن کریم گرانباترین و پرارزشترین پشتوانه زندگی مادی و معنوی مسلمانان جهان است پیامبر اکرم بارها این کتاب را بهمین عنوان بامت خود سپرده است

من پس از خود دو چیز گرانبها در میان شما :و کراراً (بویژه در آخرین روزهای زندگی خود) بمردم فرموده می‌گذارم که تا قیامت از هم جدا نخواهند شد، و تا زمانیکه بآندو تمسك جوئید هرگز گمراه نخواهید شد: یکی قرآن است و دیگری عترت من که بیان کننده قرآن می‌باشد، بنابراین این تقدیس و احترام قرآن بر همه مسلمانان جهان واجب می‌باشد

در لزوم تقدیس و احترام قرآن همین قدر بس که

کلام خدا است - 1

سند قطعی و زنده پیامبر اسلام می‌باشد - 2

متضمن قانون اساسی اسلام است - 3

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: از قرآن جدا مشوید زیرا گزارش پیشینیان و گذشتگان شما را در بردارد و از وضع آینده شما خبر می‌دهد و در میان شما با عدل و داد حکومت می‌کند

دستور قرآن بمجاهده و فداکاری در راه خدا

روشهای اجتماعی همگی چون درخت میوه‌ای است که برای شکوفه کردن و بارور شدن باید در زمین مناسبی نشانده شود و در آبیاری و پرورش آن کوشش بعمل آید تا در زمین ریشه دوانیده استوار گردد. سپس نشو و نماي کافی نموده و در فصل مناسب شکوفه باز کرده میوه دهد. درخت اسلام که دینی صددرصد اجتماعی است برای آنکه اثر کامل خود را ببخشد باید پیمودن این مراحل نیازمند است:

1- از طرف مردم پذیرفته شود -

2- بوسیله آموزش نگهداری شود تا بزنگی خود ادامه دهد -

3- از مخالفت علمی با مقرراتش جلوگیری بعمل آید؛ و از گزند حوادث نگهبانی شود تا آثار و فوائد خود را در -
جامعه بشری بسط و گسترش دهد

خاتمه بحث

در خاتمه بحث باید توجه داشت که قرآن تنها با شیوای نظم خود دیگران را عاجز نکرده است بلکه از جهت اینکه بر پاسخ واقعی همه نیازمندی‌های بشر مشتمل است و از جهت خبرهای غیبی که داده و از جهت حقائقی که بیان نموده و از سائر جهات که در این کتاب آسمانی جلوه می‌کند تحدی می‌نماید و بعموم بشر اعلان می‌کند که نخواهند توانست مثل آنرا بیاورند

عقائد : ۲ - معاد یا رستاخیز

معاد یکی از اصول سه گانه دین مقدس اسلام و از ضروریات این دین پاك است. صدها آیه از آیات قرآن کریم و هزاران روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی با صراحت تمام بیان می‌کند که خدای متعال همه بندگان خود را پس از مرگ در يك روز معین دوباره زنده می‌کند و بحساب اعمالشان رسیده نیکوکاران را نعمت و لذات ابدی می‌بخشد و بدکاران را بسزای کردار و رفتارشان در عذاب همیشگی جای می‌دهد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که همه پیامبران گذشته معاد و روز رستاخیز را بمردم تذکر می‌داده‌اند. ادیان آسمانی دیگر نیز مانند دین اسلام معاد را اثبات می‌کند و گذشته از اینها از قبرهای کهن و باستانی مربوط به هزاران سال پیش که کشف می‌شود آثار و علائمی بدست می‌آید که معلوم می‌شود انسان اولی و بشر ماقبل تاریخ نیز برای انسان یکنوع زندگی پس از مرگ قائل بوده است، و از اینجا می‌توان فهمید که انسان با فهم ساده خود روز پاداشی برای نیکوکاران و بدکاران اثبات می‌کند و چون چنین روزی در این دنیا وجود ندارد ناگزیر در جهانی دیگر خواهد بود.

معاد و ادیان و ملل

همه ادیان و مذاهبی که پرستش خدای متعال دعوت می‌کنند و بشر را به نیکوکاری امر و از بدکاری نهی می‌نمایند؛ برای انسان معاد و زندگی دیگری پس از مرگ قائلند زیرا هرگز تهدید نمی‌کنند که نیکوکاری

وقتی ارزش خواهد داشت که پاداش نیکی بدنبال خود داشته باشد و چون این پاداش در این جهان مشهود نیست ناگزیر پس از مرگ در جهان دیگری و با زندگی دیگری خواهد بود. گذشته از آن؛ در مقابر بسیار باستانی که کشف می‌شود علائم و آثاری دیده می‌شود که دلالت دارد بر اینکه انسان قدیم بزنگی دیگری پس از مرگ ایمان داشته و بحسب اعتقاد خود برای اینکه مرده از آن جهان آسایش داشته باشد تشریفات انجام می‌داده است.

معاد در قرآن

قرآن کریم در صدها آیه معاد را بمردم تذکر می‌دهد و هر گونه شك و ریب را از آن نفی می‌کند و در موارد زیادی برای افزایش بصیرت و رفع استعاد آفرینش نخستین اشیاء، قدرت مطلقه خداوندی را بمردم یادآوری می‌نماید چنان که می‌فرماید

اولم ير الانسان انا خلقناه من نطفه فاذا هو خصيم مبين و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من يحيى العظام خلاصه ترجمه: آیا . و هی رمیم قل يحييها الذی انشأها اول مره و هو بكل خلق عليم سوره یس آیه ۷۹ انسان نمی‌بیند که ما او را از قطره آبی آفریدیم؟ آنگاه بمقام مخاصمه بر می‌آید آفرینش خود را فراموش می‌کند و برای ما مثل آورده می‌گوید این استخوانهای پوسیده را چه کسی زنده می‌کند؟ بگو: آنها را کسی زنده می‌کند که روز نخستین از نیستی به وجود آورده است، چنانکه روز نخستین آفریده دوباره نیز می‌تواند وجود دهد.

و گاهی افکار مردم را بزنده شدن زمین در بهار پس از مرگ زمستانی هدایت کرده قدرت خدا را تذکر می‌دهد چنانکه می‌فرماید

و من آیاته انك ترى الارض خاشعه فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت و ربث ان الذی احياها لمحيى الموتى انه على كل شىء قدير سوره حم سجده آیه ۳۹ خلاصه ترجمه: یکی از نشانه‌های خدای متعال این است که زمین را مانند مرده‌ای بی حس و بی حرکت مشاهده می‌کنی و همینکه بارانی نازل کردیم بجنبش درآمد سرسبز می‌شود، خدایی که این زمین مرده را زنده می‌کند مردگان را نیز زنده خواهد کرد زیرا وی بهمه چیز قادر و توانا است. و گاهی از راه استدلال عقلی پیش آمده نهاد خدادادی انسان را برای اعتراف باین حقیقت بیدار می‌کند چنانکه می‌فرماید

و ما خلقنا السماء و الارض فما بينهما باطلاً ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار ام نجعل الذين آمنوا و عملوا الصالحات كالمفسدين فى الارض ام نجعل المتقين كالفجار سوره ص آیه ۲۸ خلاصه ترجمه: آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بیهوده (و بازیچه) نیافریدیم (زیرا اگر همین بود که انسان مثلاً بوجود آید و چند روزی بگردد و بخوابد و بمیرد و باز یکی بهمین ترتیب مکرر شود، آفرینش جهان کاری بیهوده و بازیچه بیش نبود با اینکه کار بیهوده از خدای حکیم سر نمی‌زند) آنانکه بمعاد کافرند آفرینش را بیهوده پنداشته‌اند. آیا مردمان مؤمن و نیکوکار را با مردمی مفسد و تبهار یکسان قرار می‌دهیم؟ (زیرا در این جهان نیکوکار و زشت کردار بیاداش کامل اعمالشان نمی‌رسند اگر جهان دیگری در بین نباشد که در آن هر کدام از این دو دسته بیاداش مناسب رفتار و کردار خودشان برسند هر دو دسته پیش خدا یکی خواهند بود و این

.(منافی عدل الهی است)

- سوره آل عمران آیه ۶۴ (38)
- سوره اعراف آیه ۱۵۸ (39)
- سوره یوسف آیه ۱۰۸ (40)
- سوره مائده آیه ۶۷ (41)
- سوره حدید آیه ۱۶ (42)
- سوره احقاف آیه ۳۰ (43)
- سوره اسراء آیه ۹ (44)
- سوره روم آیه ۳۰ (45)
- سوره ابراهیم آیه ۱ (46)

از مرگ تا قیامت

آنچه میمیرد تن است نه روان

از نظر اسلام انسان آفریده‌ای است که از تن و روان (روح و بدن) تشکیل یافته است تن انسان خود یکی از ترکیبات ماده و محکوم قوانین می‌باشد یعنی حجم و وزن دارد و زندگانی او در زمان و مکانی است و از سرما و گرما و غیر آنها متأثر می‌شود و تدریجاً کهنه (پیر) و فرسوده می‌گردد و بالاخره چنانکه روزی بامر خدای متعال پیدایش یافته روزی نیز تجزیه شده از بین می‌رود.

ولی روان؛ مادی نیست و هیچیک از خاصیت‌های نامبرده ماده را ندارد بلکه صفت علم و احساس و فکر و اراده و صفات دیگر روحی مانند مهر و کینه و شادی و اندوه و بیم و امید و مانند آنها از آن اوست و چنانکه روان خاصیت‌های نامبرده ماده را ندارد صفات روحی نیز از این خاصیت‌ها دورند بلکه قلب و مغز سایر اجزاء بدن در فعالیت‌های بیشمار خود فرمانبردار روان و صفات روانی می‌باشد و هیچیک از اجزاء بدن را بعنوان مرکز فرماندهی نمی‌توان تعیین کرد.

و لقد خلقنا الانسان من سلامة من طين ثم جعلناه نطفه في قرار مكين ثم خلقنا : خدای متعال می‌فرماید النطفه علقه فخلقنا العقله مضغه فخلقنا المضغه عظاماً فكسونا العظام لحماً ثم انشانا خلقاً آخر سوره مؤمنون آیه ۱۳ خلاصه ترجمه: ما برای نخستین بار انسان را از ماده‌ای که از گل گرفته شده بود ساختیم پس از آن او را نطفه‌ای قرار دادیم که در جایگاه آرامی قرار می‌گیرد پس از آن نطفه را بصورت قطعه خونی در و از مضغه استخوانها را خلق کردیم و بر .آوردیم و سپس آنرا مانند گوشت جویده شده (مضغه) ساختیم استخوانها گوشت پوشانیدیم صورت بدن را درست کردیم) پس از آن او را آفرینش اساسی و بیسابقه دیگری دادیم.

معنی مرگ از نظر اسلام

روی اصل نامبرده، معنی مرگ از نظر اسلام نه اینست که انسان هیچ و نابود شود بلکه اینست که روان

انسان که فناپذیر است علاقه و رابطه خود را از تن قطع کند و در نتیجه تن از بین برود و روان بدون تن بزندگی خود ادامه دهد.

و قالوا اذا اضللتنا فى الارض ائنا لفى خلق جديد بل هم بلقاء ربهم كافرون قل : خدای متعال می‌فرماید **یتوفیکم ملک الموت الذی و کل یکم سوره سجده آیه ۱۱** خلاصه ترجمه: منکرین معاد می‌گویند: چگونه می‌شود که پس از اینکه می‌میریم و بدنهای ما در زمین متلاشی شده گم می‌شود، دوباره با آفرینش تازه‌ای موجود شویم؟ در پاسخ آنان بگو: فرشته مرگ که بشما موکل است شما را از تن‌ها دریافت می‌دارد و متلاشی شدن تن‌ها شما را نابود نمی‌کند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: شما نابود نمی‌گردید بلکه از خانه‌ای دیگر منتقل می‌شوید.

اسلام معتقد است که انسان پس از مردن بطرز خاصی زنده می‌باشد اگر نیکوکار است از نعمت و -برزخ سعادت برخوردار و اگر بدکار است معذب خواهد بود و هنگامی که قیامت برپا شود برای حساب عمومی حاضر می‌شوند؛ عالمی که انسان پس از مرگ تا روز قیامت در آن زندگی می‌کند برزخ نامیده می‌شود **و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون** سوره مؤمنون آیه ۱۰۱ خلاصه ترجمه: بدن‌هاى مردم : خدای متعال می‌فرماید پس از مرگ تا روز قیامت برزخ است.

و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون سوره آل عمران آیه : و نیز می‌فرماید ۱۶۹ خلاصه ترجمه: چنین مپندار که کشتگان راه خدا مرده و نابود می‌شوند بلکه آنان زنده هستند و پیش خدای خود روزی می‌خورند.

رستاخیز حتمی است

هر انسانی (بدون استثناء) با نهاد خدادادی خود فرق میان نیکوکاری و بدکاری را درک می‌کند، و نیکوکاری را (اگرچه دنبال نکند) خوب و لازم العمل می‌داند و بدکاری را (اگرچه هم گرفتارش باشد) بدو لازم الاجتناب می‌بیند، و تردیدی نیست که خوبی و بدی، نیکوکاری و بدکاری از جهت اثر و پاداشی است که این دو صفت دارند و نیز تردیدی نیست که در این جهان روزی وجود ندارد که پاداش کارهای نیک و بد نیکوکاران و بدکاران را بایشان برساند؛ زیرا ما عیناً می‌بینیم که بسیاری از نیکوکاران؛ روزگار خود را در نهایت تلخی و تیره روزی می‌گذرانند، و بسیاری از بدکاران که سراپا جرم و جنایت هستند با رفتار پلید و کردار زشت و ننگین خود زندگی را با خوشی و کامروائی بسر می‌برند.

بنابراین اگر انسان در آینده خود و در جهانی جز این جهان روزی نداشته باشد که در آن روز بحساب نیک و بد نیکوکاری خوب و لازم التحصیل و بدکاری (اعمال وی رسیدگی شده پاداش مناسب داده شود، چنین فکری بدو لازم الاجتناب است) در نهاد انسان گذاشته نمی‌شد.

نباید تصور کرد: پاداش نیکوکاری که انسان آن را خوب می‌شمارد اینست که بواسطه آن؛ انتظامات در جامعه برقرار می‌شود و افراد بسعادت زندگی نائل می‌گردند و در نتیجه سهمی از منافع آن بخود نیکوکار می‌رسد؛ و همچنین بدکار با کردار و رفتار ناروای خود جامعه را مختل می‌سازد و اثر ناگوار آن بالاخره دامنگیر خودش نیز خواهد شد.

زیرا این تصور اگرچه در افراد بیدست و پا تا اندازه‌ای جاری است ولی افرادی که باوج قدرت رسیده‌اند و انتظام و اختلال جامعه در خوشبختی و کامیابی آنان تأثیری ندارد بلکه هر چه آشوب و فساد در جامعه بیشتر و روزگار مردم تیره‌تر باشد آنان خوشوقت‌تر و کامیاب‌تر می‌گردند؛ دلیل ندارد که نهاد این افراد نیکوکاری را خوب و بدکاری را بد بداند.

و همچنین نباید تصور کرد که اینان اگر چه در زندگی چند روزه خود کامروا می‌باشند بواسطه بدکاری، برای همیشه نامشان ننگین شده و نفرت عمومی همراهشان می‌باشد.

زیرا ننگین جلوه نمودن نام آنان و قضاوت ناگوار آیندگان در حقشان وقتی است که ایشان از میان رفته و هیچ شده‌اند و کمترین تأثیری در زندگی سرتاسر خوشی و لذت و کامیابی آنان ندارد.

در این صورت هیچ دلیلی نخواهد بود که انسان نیکوکاری را نیک بداند و تحصیل نماید و بدکاری را بد بیند و از آن بهره‌برد و به اعتقاد نامبرده بگراید. با اینکه اگر معادی در بین نباشد قطعاً يك اعتقاد خرافی خواهد بود پس ما از این اعتقاد پاك تزلزل‌ناپذیر که دست آفرینش در نهاد ما گذاشته باید بفهمیم که معادی در کار است، و روزی برای انسان خواهد رسید که در پیشگاه آفریدگار حساب رفتار و کردار وی را بکشند؛ و پاداش کارهای نیک و سزای کارهای بد را بوی برسانند.

معاد از نظر دین

هر يك از ادیان آسمانی پاره‌ای مقررات اعتقادی و عملی دارد که انسان را با پیروی آنها فرمانبردار خدا می‌داند و بپاداش نيك وعده می‌دهد، و با تخلف و سرکشی از آنها، بنافرمانی و سزای بد محکوم می‌سازد و مقتضای آن اینست که روز پاداشی وجود داشته باشد، و چون در این جهان چنین روزی نداریم ناچار در جهان دیگر و پس از مرگ خواهد بود.

از این است که اسلام این روز را که روز قیامت (روز رستاخیز) نامیده می‌شود با کمال صراحت اثبات کرده و شك‌نپذیر معرفی می‌کند و اعتقاد بآن را یکی از اصول سه‌گانه دین می‌شمارد و در قرآن کریم همین مطلب را از دعوت پیامبران گذشته نقل می‌فرماید

عقائد : ۴ - عدل

خدای تعالی عادل و دادگر است زیرا عدل یکی از صفات کمال است. و خداوند عالم همه صفات کمال را دارا می‌باشد. و نیز کراراً در کلام خود عدل را ستوده و ظلم و ستم را نکوهش می‌کند و مردم را بعدالت امر نموده و از ظلم نهی می‌فرماید و چگونه ممکن است که چیزی را زشت بشمارد و خود بآن متصف شود یا چیزی را خوب و زیبا بشمارد و خود دارای آن چیز نباشد.

ان الله یظلم مثقال ذره خلاصه ترجمه: خدا به اندازه ذره‌ئی بکسی ظلم : در سوره نساء آیه ۴۰ می‌فرماید نمی‌کند.

و لا یظلم ربك احداً خداوند بهیچ موجودی ستم نمی‌کند : و نیز در سوره کهف آیه ۴۴ می‌فرماید ما أصابك من حسنه فمن الله ما أصابك من سيئه فمن نفسك : و همچنین در سوره نساء آیه ۷۲ می‌فرماید خلاصه ترجمه: آنچه نیکی بتو می‌رسد از خدا و آنچه بدی بتو می‌رسد از خود تو است

الذی احسن کل شیء خلقه خلاصه ترجمه: آن خدائی است که هر : و نیز در سوره سجده آیه ۷ می‌فرماید چه را آفریده نیکو آفریده است.

بنابراین هر پدیده‌ئی در پیش خود در نهایت خوبی ساخته شده است، زشتی و ناروایی یا عیب و نقصی که در بعضی از موجودات دیده می‌شود از راه مقایسه و نسبت پیش می‌آید؛ مثلاً مار و کژدم وجودشان نسبت بد و ناروا است، و خار چون به گل قیاس شود زیبا نیست اما در جای خود آفریده‌ای شگفت‌انگیز و سرتاپا زیبایی هستند.

به عبارت دیگر

هر نیاز و نقصی که اشیاء در وجود و بقاء وجود خود دارند خودشان نمی‌توانند آنرا رفع کنند و از راه انفاق و تصادف نیز رفع نمی‌شود بلکه از يك مقامی که مافوق جهان مشهود است تأمین می‌گردد. اوست که هر نیاز و نقصی را رفع می‌کند و البته خودش از هر نیاز و نقصی منزله است و گرنه مبدء دیگری لازم است که نیاز و نقص او را رفع کند و در اینصورت خودش نیز یکی از اجزاء نیازمند جهان خواهد بود. اوست که با قدرت و علم نامتناهی خود هر پدیده از پدیده‌های جهان را هستی می‌بخشد و جهان و جهانیان را در شاهراه تکامل انداخته با قوانینی استثناناپذیر بسوی هدف وجود و سر منزل کمال رهبری می‌کند. از این بیان نتیجه گرفته می‌شود که

خدای متعال در جهان هستی سلطنت مطلقه دارد و هر موجودی که بوجود می‌آید و هر حادثه‌ای که - 1 - تحقق می‌پذیرد از حکم و فرمان او سرچشمه می‌گیرد چنانکه می‌فرماید

له الملك و له الحمد سوره تغابن آیه ۱؛ سلطنت و پادشاهی مطلق مخصوص اوست و هر ستایشی در **ان الحکم** : حقیقت در خور و سزاوار اوست (زیرا نیکی و خوبی از آفرینش او برخاسته است) و نیز می‌فرماید **الا الله** سوره یوسف آیه ۴۰ بحقیقت هر حکم از آن خدای متعال می‌باشد

خدای متعال عادل است زیرا عدالت در حکم یا در اجراء آن اینست که استثنا و تبعیض بر ندارد و مواردیکه - 2 - مشمول حکمند بطور یکنواخت ثابت شود و در مواردیکه قابل اجراء است بطور یکنواخت اجراء شود، و چنانکه معلوم شد جهان هستی و اجزاء آن در شعاع يك سلسله قوانین استثناناپذیر که جامع آنها قانون علیت و معلولیت است اداره می‌شود مثلاً آتش با شرائط خاصی جسمی را که قابل احتراق است خواهد سوزانید. دغال سیاه باشد یا الماس؛ هیزم خشك باشد یا جامه نیازمندی بینوا

گذشته از آن کسیکه عدالت را ترك گفته بظلم و ستم می‌پردازد برای رفع يك نوع نیازمندی دست باین کار شوم می‌زند خواه نیاز مادی داشته باشد مانند کسیکه مال دیگران را می‌رباید و باندوخته خود می‌افزاید یا نیازمندی معنوی مانند کسیکه از تعدی بحقوق دیگران یا از اظهار قدرت و نفوذ و سلطه لذت می‌برد. و چنانکه معلوم شد هیچگونه نیازمندی را بساحت مقدس آفریدگار جهان راه نیست و هر حکمی که از مصدر جلال صادر می‌شود اگر حکمی است تکوینی برای تأمین مصالح عامه است که در محیط آفرینش مراعات آن لازم می‌باشد و اگر حکمی است تشریعی برای سعادت و نیکبختی بندگان است و منافعش بخودشان برمی‌گردد.

ان الله لا یظلم مثقال ذره سوره نساء آیه ۴۰ خدای متعال باندازه : خدای متعال در کلام خود می‌فرماید سنگینی يك ذره ظلم نمی‌کند.

و ما الله يريد ظلما للعباد سوره مؤمن آیه ۳۱ خدای متعال نمی‌خواهد ببندگان خود ظلم : و نیز می‌فرماید .کند

عقائد : ۵ - امامت و پیشوائی امت

سرپرستی امور دین و دنیای جامعه اسلامی را امامت می‌نامیم، امامت یکی از اصول مسلمة آئین مقدس اسلام می‌باشد و در آیاتی که خدای متعال سازمان دین خود را معرفی می‌نماید باین مطلب تصریح کرده است.

مراد از امامت پیشوائی دین در دنیای مردم است و شخص پیشوا امام نامیده می‌شود. شیعه معتقد است که پس از درگذشت پیامبر از جانب خدای متعال امامی برای مردم تعیین شود که حافظ و نگهبان معارف و احکام دین باشد و مردم را براه حق هدایت کند.

یک سازمان دولتی که در کشوری تشکیل می‌شود و کارهای عمومی مردم را اداره می‌کند خود کار نیست و تا جمعی از افراد شایسته و کاردان در نگهداری و اداره آن کوشش نکنند قابل بقا نخواهد بود و مردم را از فوائد خود بهرمند نخواهد ساخت.

هر سازمان دیگری نیز که در جامعه‌های بشری بوجود می‌آید مانند سازمانهای فرهنگی و سازمانهای مختلف اقتصادی همین حکم را دارد و هرگز از گردانندگان شایسته و درستکار بی‌نیاز نیست وگرنه در اندک زمانی از بین رفته بانحلال خواهد گرائید. این حقیقت روشنی است که هر نظر ساده‌ئی آن را درک می‌کند و تجربه و آزمایشهای بسیار نیز بدرستی آن گواهی می‌دهد.

شك نیست که سازمان دین اسلام نیز که بجرأت می‌توان آنرا وسیعترین سازمانهای جهانی نامید همین حکم را دارد و در بقا جریان خود بنگهبان و گرداننده نیازمند است و پیوسته افراد شایسته‌ئی می‌خواهد که معارف و قوانین آنرا بمردم برسانند و مقررات دقیق آنرا در جامعه اسلامی اجراء کنند و کمترین غفلت و مسامحه در رعایت و نگهداری آن روا ندارند.

و از طرف دیگر چنانکه در دلیل نبوت گفتیم یکی از مقاصد آفرینش هدایت مردم براه -دلیل دیگر از راه عقل راست می‌باشد چون همانطور که خدای مهربان احتیاجات همه آفریده‌های خود را رفع کرده وسایل پیشرفت آنها را در اختیارشان گذاشته باید نیازی را که انسان باعتقاد صحیح و اخلاق پسندیده و کارهای نیکو دارد با فرستادن پیغمبران و رسانیدن پیغامهای خود برطرف نماید.

بهمین دلیل خدای مهربان پس از رحلت پیغمبر برای نگهبانی دین و هدایت مردم باید امام و پیشوائی تعیین نماید و مردم را بعقل خودشان که بیشتر اوقات مغلوب هوی و هوس می‌شود وانگذازد و همان طور که پیغمبر را بهمه نیازمندی‌ها و درمان تمام دردهای فردی و اجتماعی بشر آگاه نموده و او را از هر گونه اشتباه و خطا مصون و محفوظ داشته لازم است که امام و پیشوای دینی را نیز علم و عصمت مرحمت فرماید با این دلیل عقلی روشن می‌شود که برای هدایت مردم و حفظ و حراست دین و اجراء مقررات آن پس از رحلت پیغمبر باید امامی از جانب خدای متعال تعیین شود.

دلیل دیگر از راه نقل

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بطرق مختلف روایت شده است که امت اسلام پس از آن

حضرت امامان و پیشوایانی دارد که جانشینان وی می‌باشند.

در روایت معروفی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند آن حضرت می‌فرماید:

که امامان دوازده :امامان دوازده نفر می‌باشند و همه از قریشند و در روایت مشهور به جابر انصاری فرموده
نفرند سپس نامهای ایشان را یکی یکی شمرده بجابر فرمود که تو پنجمین امام را درك خواهی کرد سلام
مرا باو برسان

گذشته از اینها پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشین خود را که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشد (بخصوص) تعیین فرموده است آنحضرت نیز امام پس از خود را معرفی کرده و همچنین هر امامی امام بعد از خود را معین نموده است

تردید نیست از روزیکه تاریخ بشریت شروع شده است و اجتماع در خانواده انسانیت ریشه دوانیده و در گوشه و کنار جهان جامعه‌های کوچک یا بزرگ، مترقی یا غیر مترقی تشکیل یافته هرگز جامعه‌ای بدون زمامدار و سرپرست نتوانسته است کمترین زمانی بزندگی خود ادامه دهد هر جا جامعه متشکلی بوده زمامدار و سرپرستی از راه قهر و غلبه یا انتخاب داشته است حتی در اجتماعات خانوادگی کوچک که بیش از چند عضو ندارد همین روش عملی است اینجا است که انسان با فطرت خدادادی خود بدون تردید ادراك می‌کند که هر جامعه نیازمند سرپرست و زمامدار می‌باشد

فاقم وجهك للدين حنيفاً فطره الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك : خدای متعال در آیه شریفه **الدين القيم** سوره روم آیه ۳۰ دین خود را دین فطری معرفی می‌نماید و بیان می‌کند که دستورات این آئین پاك با چیزهائی که انسان با نهاد بی آرایش خود درك می‌کند توافق کامل دارد

خدای متعال در این آیه شریفه همه ادراکات فطری انسان و قضاوت‌های نهاد بی آرایش وی را (که یکی از روشنترین آنها مسئله لزوم زمامدار و سرپرست در جامعه می‌باشد) اعتبار می‌دهد و امضاء می‌فرماید

بیان پیغمبر اکرم درباره ولایت

لقد جائكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم : خدای متعال در صفت پیغمبر گرامی خود می‌فرماید

:حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم سوره براءت آیه ۱۲۸ خلاصه ترجمه

پیامبری بسوی شما آمده که از خودتان می‌باشد، گرفتاری و بسختی افتادن شما برای وی ناگوار است او بهمه شما علاقمند است و بایمان آوردگان دلسوز و مهربان می‌باشد

هرگز نمی‌توان باور کرد پیغمبر گرامی که بنص کتاب خدا نسبت بامت خود از همه دلسوزتر و مهربانتر بود در حکمی از احکام الهی که برای جامعه اسلامی بی تردید در درجه اول اهمیت کی باشد و عقل و فطرت سلیم بر وجوب آن حکم می‌کند در همه مدت عمر خاموش نشیند و از بیانش صرف نظر کند

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از همه بهتر می‌دانست که این سازمان متشکل و پهناور اسلام (که پهناورترین سازمان جهانی است) تنها سازمان ده بیست ساله نیست که خودش سرپرستی آنرا بعهده گیرد بلکه سازمانی است همگانی و همیگشی که باید تا ابد جهان بشریت را اداره کند

از اینرو بود که اوضاع هزارها سال پس از خود را پیش بینی کرده دستورهای لازم راجع بآنها صادر می‌کرد پیغمبر اکرم می‌دانست که دین سازمانی است اجتماعی و هیچ سازمان اجتماعی نمی‌تواند بی سرپرست

و بدون زمامدار حتی یکساعت سرپای بایستد و بزندگی خود ادامه دهد.
بنابراین سرپرستی لازم است که از معارف و قوانین دین نگهداری نماید و چرخ جامعه را بگردش درآورد و مردم را بسوی سعادت دنیا و آخرت راهنمائی و رهبری کند.

بنابراین چگونه متصور است که فردای روز رحلت خود را فراموش کند یا نسبت به آن علاقه نشان ندهد؟
پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همینکه چند روز برای جنگ یا حج از مدینه غیبت می‌فرمود برای اداره امور مردم کسی را بجای خود می‌گماشت و همچنین برای شهرهائی که بدست مسلمانان می‌افتاد فرماندار نصب می‌کرد، و برای هر لشکر و دسته‌ای که به جنگی اعزام می‌داشت امیر و فرمانروائی تعیین می‌نمود و حتی گاهی می‌فرمود

امیر شما فلان است و اگر کشته شود فلان و اگر وی نیز کشته شد فلان می‌باشد با این روش که آنحضرت داشت چگونه می‌توان باور کرد که هنگام سفر آخرت کسی را بجای خود معرفی نکرده باشد؟
خلاصه کسیکه با نظر عمیق بمقاصد عالیه اسلام و هدف پاک آورنده عظیم الشان آن نگاه کند بدون تردید تصدیق خواهد کرد که امر امامت و ولایت بر امور مسلمین حل شده و روشن گردیده است.

تعیین جانشین از طرف پیغمبر

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در خصوص مسئله ولایت و سرپرستی امور مسلمانان پس از خود تنها به بیانات سربسته اکتفا نفرمود بلکه از اولین روز دعوت، مسأله ولایت را همراه توحید و نبوت صریحاً بیان فرموده و سرپرستی و ولایت علی (علیه السلام) را بر امور دین و دنیا و جانشینی ویرا در همه امور مسلمین اعلام فرمود

و چنانکه گذشت بموجب روایتی که عامه و خاصه نقل کرده‌اند در نخستین روزی که آنحضرت مأمور بدعوت علنی شد خویشاوندان خود را دعوت نموده آنانرا در مجلسی جمع ساخت و در آن مجلس وزارت و وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را آشکارا اثبات و مستقر ساخت نیز در آخرین روزهای زندگی در **من کنت** : غدیرخم میان صد و بیست هزار جمعیت دست علی (علیه السلام) را گرفته بلند کرد و فرمود **مولاه فهذا علی مولاه** بهر کس من ولایت و سمت سرپرستی دارم علی نیز ولایت و سمت سرپرستی دارد.

دلیل دیگر بر لزوم امامت

چنانکه در بحث نبوت روشن شد مقتضای عنایت و توجهی که پروردگار جهان بسلسله آفرینش دارد اینست که رسیدن بدرجه کمال باشد) هدایت نماید مثلاً (که هر آفریده‌ای از آفریده‌های خود را بسوی هدف معین درخت میوه را بسوی رشد و نمو و شکوفه کردن و میوه دادن رهبری می‌شود و مسیر زندگی آن غیر از مسیر يك پرنده است؛ و همچنین يك پرنده نیز راه ویژه خود را می‌پیماید و هدف مخصوص خود را تعقیب می‌کند نه راه و هدف يك درخت را؛ و بهمین ترتیب هر آفریده‌ای جز رسیدن بسر منزل مخصوص خودش و پیمودن راه مناسب آن بچیز دیگر راهنمائی نمی‌شود. و معلوم است که انسان نیز یکی از آفریده‌های خدا و مشمول همین قانون کلی هدایت می‌باشد

و روشن شد که سعادت زندگی انسان چون از راه اختیار و اراده بدست می‌آید هدایت الهی مخصوص بوی از

راه دعوت و تبلیغ و فرستادن دین و آئین بوسیله پیامبران باید انجام گیرد تا انسان را حجتی بر خدای متعال دلالت ⁴⁷ **رسلا مبشرین و منذرین لنلا یكون للناس علی الله حجه بعد الرسل**؛ نباشد چنانکه آیه شریفه می‌کند. همان دلیلی که فرستادن پیامبران و برقرار ساختن دعوت دینی را ایجاب می‌کرد عیناً اقتضا می‌کند که پس از درگذشتن پیامبر که با عصمت خود نگهبان دین و رهبر مردم بود باید خدای متعال کسی را که در بغیر از وحی و نبوت) مانند او باشد بجای وی بگمارد که معارف و شرایع دین را دست نخورده (اوصاف کمالی نگهبانی کند و مردم را رهبری نماید و گرنه برنامه هدایت عمومی بهم می‌خورد و حجت مردم بر خدا تمام می‌شود.

از امام نمی‌توان بی‌نیاز بود

چنانکه عقل بواسطه خطا و لغزشی که دارد نمی‌تواند مردم را از پیامبران خدا بی‌نیاز نماید همچنین وجود علماء دین در میان امت و تبلیغات دینی آنان مردم را از امام مستغنی نمی‌کند؛ زیرا چنانکه روشن شد بحث در این نیست که مردم از دین پیروی می‌کنند یا نمی‌کنند بلکه سخن در این است که دین خدا باید دست نخورده و بی‌اینکه تغییر و تبدیل پذیرد یا از میان برود بمردم برسد. معلوم است علماء امت هر چه صالح و باتقوی هم باشند از خطا و معصیت مصون و معصوم نیستند و تباه شدن یا تغییر یافتن برخی از معارف و قوانین دینی از ناحیه آنان اگر چه غیر عمدی باشد محال نیست. بهترین شاهد این مطلب وجود مذاهب گوناگون و اختلافاتی است که در اسلام بوجود آمده است. پس در هر حال وجود امامی لازم است که معارف و قوانین حقیقی دین خدا پیش او محفوظ بماند و هر وقت مردم استعداد پیدا کردند بتوانند از راهنمایی وی استفاده نمایند.

عصمت امام

از بیان گذشته روشن می‌شود که امام نیز مانند پیامبر باید از خطا و معصیت مصون باشد زیرا در غیر اینصورت دعوت دینی ناقص می‌ماند و هدایت الهی اثر خود را از دست می‌دهد.

فضائل اخلاقی امام

امام باید دارای فضائل اخلاقی مانند شجاعت و شهامت و عفت و سخاوت و عدالت باشد زیرا کسیکه از معصیت مصون است بهمه قوانین دینی عامل خواهد بود و اخلاق پسندیده از لوازم دین است و باید در فضائل اخلاقی نسبت بهمه مردم برتری داشته باشد زیرا معنی ندارد کسی ببالاتر و برتر از خود پیشوائی نماید و البته عدل الهی منافی آنست.

علم امام

چون امام حامل و دین و پیشوای جهانیان است لازم است بهمه مسائلی که درد دینا و آخرت مورد نیاز مردم، و سعادت انسان وابسته به آن است علم داشته باشد زیرا پیشوائی جاهل عقلاً جایز نیست و از نظر

هدایت عمومی الهی معنی ندارد.

ائمه هدی (علیهم السلام)

ائمه هدی که پس از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشینان آنحضرت و پیشوایان دین و دنیای مردمند دوازده تن می‌باشند. در این باره شیعه و سنی روایات بسیاری از پیغمبر نقل کرده‌اند؛ و نیز هر يك از امامان را امام پیش از او تعیین فرموده است.

نامهای امامان

- 1- حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)
- 2- حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)
- 3- حضرت امام حسین سید الشهداء (علیه السلام)
- 4- حضرت امام سجاد (علیه السلام)
- 5- حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)
- 6- حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)
- 7- حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)
- 8- حضرت امام رضا (علیه السلام)
- 9- حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)
- 10- حضرت امام علی النقی (علیه السلام)
- 11- حضرت امام حسن عسگری (علیه السلام)
- 12- حضرت امام عصر (حجه بن الحسن) (علیه السلام)

سیرت عمومی امامان

دوازده امام پس از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دویست و پنجاه سال در میان مردم بودند، ولی از روز نخستین که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رحلت فرمود مخالفانی برای ایشان پیدا شد که بهر وسیله بود کرسی خلافت را غصب نموده مسیر طبیعی دین را منحرف ساختند. گذشته از این دسته مخالف نامبرده پیوسته برای تحکیم موقعیت؛ حفظ حکومت خویش از هر خطر احتمالی؛ در خاموش کردن نور اهل بیت پیغمبر از هر وسیله استفاده می‌نمودند و بهر بهانه‌ای بود در فشار و شکنجه و آزار و بالاخره از بین بردن آنان می‌کوشیدند. بدین ترتیب ائمه هدی هرگز نمی‌توانستند با صلاحات عمومی؛ پردازند، یا معارف و قوانین اسلام و سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را در جامعه اسلامی بطور همگانی گسترش دهند.

حتی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خلافت ظاهری پنج ساله خود بواسطه اختلافات داخلی و مدعیان مانند طله و زبیر و عایشه و معاویه و متنفذین دیگر از صحابه رسول خدا که اخلاصی نداشتند از هر

سو جنگهای خونین راه می‌انداختند، نتوانست هدفهای عالی خود را دنبال نموده بطوری که دلش می‌خواست اصلاحاتی کند.

این است که ائمه هدی بحسب مسئولیتی که در پیشگاه خدای متعال داشتند و وظیفه‌ای که بعهده‌شان بود از تعلیم و تربیت هنگانی در جامعه؛ به آموزش و پرورش افراد خصوصی و از اصلاحات عمومی به امر معروف و نهی از منکر (در حدود امکان) تنزل کرده قناعت ورزیدند. یعنی بجای اینکه در معارف و قوانین دینی سخن حق را علناً در جامعه منتشر سازند و زمام امور را بدست گرفته چرخ زندگی جامعه را روی مصالح دینی بگردش درآورند، چون تمکن نداشتند ناگزیر بتعلیم و تربیت افراد مستعد و صلاحیتدار پرداختند، و نسبت بمردم و حکومت‌های وقت امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند تا بدینوسیله دین را از فنا و اضمحلال کلی نگهدارند و آئین روشن خدائی تدریجاً بنورافشانی بی سر و صدای خود ادامه دهد و روزی باز بحالت اولی خود برگشته و جهان را روشن گردانند.

این حقیقت با بررسی روشی که هر يك از ائمه هدی در زمام امامت و در محیط زندگی خود پیش گرفته کاملاً روشن است؛

اهلیت پیغمبر اکرم

در عرف و لغت **اهل بیت** و خانواده مرد یکسانی گفته میشود که اعضاء جامعه کوچک منزل وی می‌باشند. مانند زن پسر و دختر و خدمتکار که جمعاً در شعاع زندگی مرد صاحبخانه زندگی می‌کنند و گاهی در کعنی **اهل بیت** تعمیم داده این کلمه را در خویشاوندان نزدیک مانند پدر و مادر و برادر و خواهر و فرزند و عمو و عمه و دائی و خاله و فرزندان آنها استعمال می‌کنند ولی مراد از اهل بیت پیغمبر در کتاب سنت هیچ يك از این دو معنی عرفی نیست؛ زیرا طبق روایات متواتره که از طرق عامه و خاصه وارد شده **اهل بیت** نامی است موهبتی که بحضرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرات علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام)، اختصاص دارد و بنابراین اهل خانه و خویشاوندان دیگر پیغمبر اکرم (با اینکه بحسب عرف و لغت اهل بیت شمرده می‌شوند) اهل بیت باین معنی نیستند حتی خدیجه کبری که گرامی‌ترین زنان پیغمبر اکرم و مادر فاطمه علیها السلام است و همچنین ابراهیم که پسر صلبی آن حضرت می‌باشد و بزرگترین افتخار را دارد داخل اهل بیت نیستند آری بموجب همین روایات و روایات دیگری نه امام از دوازده امام که فرزندان امام حسین (علیه السلام) و از نسل او هستند از اهل بیت می‌باشند بنابراین اهل بیت همان چهارده معصوم هستند و معمولاً **اهل بیت** پیغمبر بسیزده تن که بعد از پیغمبر اکرم و عترت آن حضرتند گفته می‌شود. اهل بیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در اسلام فضائل و مناقب زیاد و مقامات غیر قابل معارضه و رقابت دارند که مهمترین آنها دو مقام است

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل‌البیت و یطهرکم تطهیراً سوره احزاب آیه ۳۳. :بموجب آیه شریفه - 1 مقام عصمت و طهارت را دارند و بمقتضای این مقام هرگز گناه از ایشان سر نمی‌زند

بموجب حدیث نبوی متواتر تقلین که سابقاً نیز اشاره شد، عترت همیشه با قرآن هستند و هرگز جدائی - 2 میان‌شان و میان کتاب خدا نمی‌افتد و در نتیجه در فهم معانی قرآن کریم و مقاصد دین مبین دچار خطا و

لغزش نمی‌شوند.

و لازم این دو مقام آنست که قول و فعل اهل بیت (علیهم السلام) در اسلام حجت باشد (چنانکه عقیده (شیعه همین است).

:(سیرت عمومی اهل بیت (علیهم السلام

اهل بیت (علیهم السلام) نمونه‌های کامل تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشند و سیرت ایشان همان سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است البته در مدت دویست و پنجاه سال (از سال یازدهم هجری که سال رحلت پیغمبر اکرم است تا سال دویست و شصت هجری سال غیبت حضرت حجت) که ائمه هدی (علیهم السلام) با مردم محشور بودند محیطهای مختلفی از زندگی پیش آمده است که طرز زندگی حضرات ائمه را در شکلهای مختلف نمودار ساخته ولی هدف اصلی از روش پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که عبارت بود از حفظ اصول و فروع دین از تغییر و تبدل، و تعلیم و تربیت مردم تا حد امکان هرگز رها نکردند.

پیغمبر اکرم در مدت بیست و سه سال دعوت خود سه مرحله از زندگی را طی فرمود زیرا سه سال از اول بعثت را دعوت پنهانی می‌کرد، و ده سال بعد از آن را دعوت علنی داشت ولی خودش و پیروانش در زیر سخت‌ترین شکنجه و آزار جامعه زندگی می‌کردند و هیچگونه آزادی عمل که در اصلاح جامعه اثر روشنی بخشد نداشتند، و ده سال دیگر که پس از هجرت می‌باشد آنحضرت در محیطی بود که هدف آن زنده کردن حق و حقیقت بود و اسلام پاک روز بروز به پیشرفت فاتحانه خود ادامه می‌داد و هر لحظه در تازه‌ای از دانش و کمال بروی مردم باز می‌شد.

البته روشن است که این سه محیط مختلف اقتضاهای مختلف خواهد داشت و سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که هدفی جز زنده کردن حق و حقیقت نداشت بشکلهای گوناگون جلوه خواهد داد (علیه و آله و سلم محیطهای گوناگون که با زمان ائمه هدی مصادف بودند روی هم رفته بی شباهت بزمان دعوت پیش از نبود؛ گاهی مانند سه سال اول بعثت به هیچوجه تظاهر (هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم بحق امکان‌پذیر نبود و امام با نهایت احتیاط بوظیفه خود رفتار می‌کرد چنانکه زمان امام چهارم و آخر زمان امام ششم علیهما السلام همین اقتضا را داشت و گاهی مانند ده سال قبل از هجرت که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بدعوت علنی می‌پرداخت و از هر جهت خودش و پیروانش در زیر فشار کفار نمی‌توانستند قد علم کنند، اما نیز بتعلیم معارف دین و نشر احکام می‌پرداخت، ولی متنفذان وقت تا می‌توانستند از شکنجه و آزار فروگذار نمی‌کردند و هر روز مشکل تازه‌ای بوجود می‌آوردند.

آری محیطی که تا اندازه‌ای شباهت بمحیط بعد از هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داشته باشد همان محیط پنجساله خلافت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و کمی از محیط زندگی حضرت فاطمه و امام حسن (علیه السلام) و محیط کوچک و چند روزه امام حسین و یاران وی بود که حق و حقیقت بی پرده جلوه می‌کرد و مانند آئینه پاکی وضع عمومی زمان پیغمبر اکرم را نشان می‌داد.

بطور خلاصه می‌توان گفت که ائمه هدی جز آنکه اشاره رفت هرگز قدرت نداشتند با حکمرانان و فرمانروایان وقت مخالفت اساسی و علنی کنند و از این‌روی ناگزیر بودند که در گفتار و رفتار خود طریقه تقیه پیش گیرند و

بهانه‌ای بدست حکومت‌های وقت ندهند؛ با اینهمه دشمنانشان از هر جا می‌شد بهانه‌هایی تراشیده در خاموش کردن انوار و از میان بردن آثارشان می‌کوشیدند.

ریشه اصلی اختلاف ائمه با حکومت‌های معاصر

حکومت‌های مختلفی که پس از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جامعه اسلامی بوجود آمد و نام علیهم السلام) مخالفت اساسی داشتند و این دشمنی (حکومت اسلامی بخود گرفت همه با اهل بیت آشتی‌ناپذیر ریشه زنده‌ای داشت که هرگز خشک نمی‌شد.

درست است پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برای اهل بیت خود فضائل و مناقبی فرموده بود که یکی از مهمترین آنها امتیاز علم بمعارف قرآن و بیان حلال و حرام بود؛ و در نتیجه تعظیم و احترام مقامشان بهمه امت لازم بود، ولی امت حق این توصیه و تأکید را ادا نکردند.

و درست است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در نخستین روزیکه دعوت خود را علنی کرده علیه السلام) را بجانشینی خود معرفی کرد و در آخرین روزهای (خویشاوندان خود را باسلام خواند، علی حیات خود نیز در غدیرخم و غیر آن نص جانشینی وی فرمود، و پس از رحلت آنحضرت مردم دیگران را برای جانشینی پیغمبر اکرم برگزیدند و اهل بیت را از حق مسلم خود کنار زدند و در نتیجه همیشه حکومت‌های وقت اهل بیت (علیهم السلام) را برای خود رقیبی خطرناک می‌شمردند و از ناحیه آنان هراسناک بودند و از امکانات گوناگون برای نابود کردنشان استفاده می‌کردند.

ولی عمیق‌ترین مایه اختلاف میان اهل بیت (علیهم السلام) و حکومت‌های اسلامی (که خود مسئله خلافت یکی از فروعات آن بود) چیز دیگر بود.

علیهم السلام) سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای امت اسلامی لازم (اهلیت می‌دانستند و حکومت اسلامی را موظف برعایت و حفظ و اجراء احکام آسمانی اسلام می‌دیدند ولی صلی الله علیه و آله و سلم) روی کار آمدند چنانکه از اعمالشان (حکومت‌های اسلامی که پس از پیغمبر اکرم پیداست پایبند رعایت کامل اجراء احکام اسلام و متابعت سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نبودند.

خدای متعال در چند جا از کلام خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و همچنین امت را از تغییر و تبدیل احکام آسمانی نهی می‌فرماید و حتی از کوچکترین تمایل بخلاف یکی از احکام و دستورهای دینی بر نیز؛ در شعاع همین احکام و قوانین غیر قابل تغییر (حذر می‌دارد و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و تبدیل، در میان مردم سیرتی اتخاذ کرده بود که در اجراء قوانین دینی از جهت زمان و مکان و اشخاص صلی الله علیه و آله و سلم) تفاوتی نمی‌گذاشت. رعایت احکام آسمانی برای همه کس حتی خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب و در حق همه کس لازم الاجرا بود؛ و شریعت در هر حال و در هر جا زنده و نافذ بود.

و در اثر همین مساوات و عدالت هر گونه امتیاز را از میان مردم برداشته بود؛ خود آن حضرت که بامر خدا حاکم و فرمانروای لازم الطاعه بوده کمترین امتیازی در زندگی داخلی و خارجی خود نسبت بسایر مردم نداشت؛ تجملی بکار نمی‌برد، هیچگونه تشریفاتی برای مقام حکمرانی خود قرار نمی‌داد، و عظمت موقعیت خود را برخ مردم نمی‌کشید، و حشمت و سطوت بخرج نمی‌داد. و بالاخره از دیگران با يك ممیز صوری

شناخته نمی‌شد.

هیچ طبقه‌ای از طبقات مختلف مردم نسبت بدیگران یا اتکاء بامتياز خود برتری نمی‌جست، زن و مرد؛ شریف و ضعیف؛ غنی و فقیر، قوی و ضعیف، حضری و بدوی، بنده و آزاد همه در يك صف بودند و هیچکس به بیشتر از وظایف دینی خود مکلف نبود و از اینکه بنیرومندان جامعه سر تعظیم فرود آورد یا در مقابل نفوذ و زورگودی ستمگران خرد شود ایمن و آزاد بود.

با کمی تأمل برای ما روشن می‌شود (مخصوصاً پس از آزمایشهای طولانی که بعد از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون کرده‌ایم) که یگانه منظور پیغمبر اکرم (سیرت پاک خود این بوده که احکام آسمانی اسلام در میان مردم عادلانه و بطور مساوی اجرا شود، و قوانین اسلام از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ بماند. ولی حکومت‌های اسلامی سیرت خود را به سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تطبیق نکردند و راه و روش را عوض نمودند و در نتیجه

در کمترین وقتی اختلاف طبقاتی با شدیدترین وجهی در جامعه اسلامی ظهور کرد و جماعت مسلمانان - 1 بدو دسته نیرومند و ضعیف منقسم شده مال و جان و عرض یکدسته بازیچه هوی و هوس دسته دیگر قرار گرفت.

حکومت‌های اسلامی تدریجاً بتغییر قوانین اسلامی پرداختند و گاهی بنام رعایت جامعه اسلامی و - 2 گاهی بعنوان حفظ موقعیت حکومت و سیاست دولت، از عمل باحکام دینی و اجراء قوانین و مقررات اسلامی سر باز زدند.

این طریقه روزبروز توسعه یافته کار بجائی کشید که سازمانهایی که حکومت اسلامی نامیده می‌شدند در خود هیچگونه مسئولیتی نسبت برعایت و اجراء قوانین اسلامی احساس نکردند و معلوم است حال قوانین و مقررات عمومی که مأمور اجراء صمیمی نداشته باشد عاده بکجا منتهی خواهد شد.

خلاصه و نتیجه

بحسب مصلحت وقت (از بیان گذشته بدست آمد که حکومت‌های اسلامی معاصر اهل بیت (علیهم السلام در احکام و قوانین اسلام تصرفاتی می‌کردند و در اثر شعاع همین تصرفات سیرتشان با سیرت پیغمبر اکرم کاملاً مغایرت داشت، ولی اهل بیت (علیهم السلام) طبق دستور قرآنی ((صلی الله علیه و آله و سلم احکام سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای همیشه لازم می‌دیدند. علیهم السلام) باقتضای همین اختلاف و تضاد بود که حکومت‌های نیرومند معاصر در خرد کردن اهل بیت هیچگونه فروگذاری نمی‌کردند و برای خاموش کردن نورشان بهر وسیله‌ای که ممکن بوده دست می‌زدند. اهل بیت (علیه السلام) نیز طبق مأموریت خدائی خود با اینکه پیوسته با مشکلات فراوانی روبرو و بدشمنان سرسخت و شومی گرفتار بودند بدعوت و تبلیغ حقایق دین می‌پرداختند و در تربیت و تعلیم افراد صالح از پا نمی‌نشستند.

از برای درك این مطلب کافی است که با تاریخ مراجعه نموده کثرت جمعیت شیعه را در پنجسال زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملاحظه نمائیم؛ زیرا با کمی تأمل خواهیم فهمید که این جمعیت در همان بیست و پنجسال ایام گوشه‌گیری آن حضرت تهیه شده بودند؛ و همچنین سیل گروه شیعه که بدر

خانه حضرت باقر (علیه السلام) سرازیر می‌شد تربیت یافتگان بی سر و صدای حضرت سجاد (علیه السلام) بودند، و همچنین صدها شیعه و دوستان اهل بیت که دلبسته حضرت رضا (علیه السلام) بودند خوشه چینان حقایقی بودند که حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) حتی در گوشه زندان‌های تاریک بنشر آنها می‌پرداخت.

و بالاخره در اثر تعلیم و تربیت مداوم اهل بیت (علیهم السلام) شیعه که روز رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عده ناچیزی بودند در اواخر عصر ائمه (علیه السلام) بیک شماره دهشت آوری بالغ شدند.

نکته استثنائی در روش اهل بیت

اهل بیت پیغمبر چنانکه گفته شد دوران زندگی خود را با مظلومیت و محکومیت گذرانیدند و وظایف محوله خود را در محیط تقیه و در شرایطی بسیار سخت انجام دادند فقط در میانشان از چهار نفر در مدت بسیار کوتاهی رفتاری استثنائی یعنی آزادانه و بی تقیه مشاهده می‌شود و ما بهمین مناسبت باجمالی از تاریخ زندگانی و رفتار شخصیت‌های نامبرده - عبارتند از علی و فاطمه و حسین (علیه السلام) اشاره می‌نمائیم

فضائل اهل بیت

عامه و خاصه از زبان پاك پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هزاران حدیث در مناقب آن حضرت و اهل بیت نقل نموده‌اند و ما بذکر سه منقبت از مناقب اهل بیت پیغمبر که آن حضرت پیشروایشان است می‌پردازیم.

در سال ششم هجری نصاری شهر نجران عده‌ای از بزرگان و دانشمندان خود را انتخاب کرده بمدینه - 1 فرستادند.

هیئت فرستادگان نخست با پیغمبر اکرم بمناظره و محاجه پرداختند ولی محکوم و مغلوب شدند و از جانب خدای متعال آیه مباهله نازل شد

فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابناكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و

انفسكم ثم نبتهل فجعل الله على الكاذبين سورة آل عمران آیه ۶۱

خلاصه ترجمه

پس از این حجت‌های روشن که در دست داری اگر باز کسی در این باره با تو محاجه کند بگو بیا خودمان و زنان و فرزندان خودمان را جمع کنیم و دروغگویان را نفرین کرده از خدای متعال برای آنان لعنت و عذاب بخواهیم.

بر طبق امر و دستور این آیه، پیغمبر اکرم به هیئت نجرانیان پیشنهاد مباهله فرمود بدین ترتیب که خود و زنان و فرزندان‌شان حاضر شده دروغگویان را نفرین کنند تا خدای متعال برای آنان عذاب فرستد

هیئت نجرانیان پیشنهاد مباهله را پذیرفته فردای همان روز را موعد قرار دادند؛ فردا جمع کثیری از مسلمانان و همچنین هیئت نجرانیان منتظر بیرون آمدن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند تا ببینند با چه تشریفاتی بیرون خواهد آمد و ژه کسانیرا با خود بمباهله خواهد آورد

را در بغل دارد و با دستی حسن (علیه السلام) را گرفته (دیدند پیغمبر اکرم در حالیکه حسین (علیه السلام) و بدنبال آنحضرت دخترش فاطمه علیها السلام و بدنبال وی علی (علیه السلام) می‌آید بیرون آمد؛ پیغمبر اکرم به‌مراهان گرامی خود دستور می‌داد که وقتی من دعا کردم شما آمین بگوئید

مشاهده این هیئت نورانی که از سر تا پای آن حقانیت و واقعیت هویدا بود و به هیچ پناهگاهی جز خدای متعال پناهنده نبودند پشت هیئت نجرانیان را بلرزه درآورد، رئیس ایشان بیاران خود گفت

بخدا قسم صورتهائی می‌بینم که اگرچه متوجه درگاه خدا شوند همه نصارای روی زمین را هلاک می‌کنند، این بود که پیش پیغمبر اکرم آمدند و تقاضا کردند تا آنانرا از مباحله معذور دارد

آن حضرت فرمود: پس اسلام بیاورید

گفتند: از اسلام نیز معذوریم

فرمود: پس با شما می‌جنگیم

گفتند: توانائی جنگ با مسلمانان را نداریم ولی سالیانه مالیاتی می‌پردازیم و در پناه اسلام زندگی می‌کنیم

بدین ترتیب اختلاف خاتمه یافت

نتیجه داستان

همراه آمدن حضرات علی و فاطمه حسنین (علیهم السلام) با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در جریان مباحله روشن شد که مصداق **ابنائنا و نساءنا و انفسنا** در آیه کریمه جز پیغمبر و علی و فاطمه و **خودمان** خودش و علی : حسن و حسین کسی دیگر نبوده است؛ بعبارت دیگر اینکه پیغمبر اکرم می‌فرمود علیهما السلام منظور بوده است و اینکه می‌فرمود **زنان ما** فاطمه علیها السلام مقصود بوده و اینکه **فرزندان ما** حسنین را اراده کرده بود : می‌فرمود

و از اینجا با کمال وضوح بدست می‌آید که علی بمنزله خود پیغمبر اکرم می‌باشد و نیز روشن می‌شود که چهار تن بوده‌اند اهل بیت هر کس کسانی هستند که به (اهلیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تعبیر متعارف از ایشان با کلمه **خودمان و زن و بچه‌مان** تعبیر می‌شود و اگر جز ایشان کسی دیگر داخل اهل بیت بود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را نیز برای مباحله می‌آورد

از همین جا باید بعصمت این چهار تن قضاوت کرد زیرا خدای متعال بطعارت و عصمت اهل بیت پیغمبر اکرم شهادت می‌دهد **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً** سوره احزاب آیه ۳۳

خلاصه ترجمه: خداوند محققاً می‌خواهد از شما خاندان نبوت هر پلیدی را ببرد و شما را پاک و پاکیزه بدارد بطوریکه عامه و خاصه نقل کرده‌اند پیغمبر فرموده است که **مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها - 2**

نجی و من تخلف عنها غرق خلاصه ترجمه: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف کرد غرق شد

پیغمبر اکرم در روایت متواتر دیگری که عامه و خاصه روایت کرده‌اند می‌فرماید - 3

انی تارک فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتی و اهل بیتی لن یفترقاً حتی یردا علی الحوض ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی

خلاصه ترجمه: من در میان شما دو چیز گرانبها که هرگز از هم جدا نخواهند شد بیادگار می‌گذارم آن دو چیز

کتاب خدا و اهل بیت من می‌باشند؛ تا زمانیکه باین دو یادگار مهم چنگ زده پناه ببرید گمراه نخواهید شد.

پیامبرانی مژده دهند و بیم دهنده فرستادیم تا مردم را بر خدا حجت نباشد (47)

تعیین امامان

امامت علی (علیه السلام) چنانکه معلوم شد از جانب خدای متعال و بنص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و همچنین در خصوص امامان دیگر که پس از آن حضرت بودند هر امامی بعد از خود را بامر خدا بمردم معرفی نمود چنانکه امیرالمؤمنین که امام اول و پیشوای نخستین مسلمانان بود هنگام (علیه السلام) نیز هنگام (درگذشت؛ امامت فرزندش امام حسن (علیه السلام) را تصریح فرمود و امام حسن وفات، امامت برادرش امام حسین را و بهمین ترتیب قرار تا امام دوازدهم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز (بموجب روایات زیادی که) گذشته از نص هر امام بر امام دیگر، پیغمبر اکرم از عامه و خاصه رسیده است) بدوازده نفر بودن امامان و حتی در برخی از این روایات بنامهای امامان تصریح فرموده است.

سیری کوتاه در زندگی امامان

(حضرت علی (علیه السلام) اولین پیشوا)

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) اولین نمونه کاملی است از تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم ((صلی الله علیه و آله و سلم

علیه السلام) از اوان کودکی در دامن پیغمبر اکرم پرورش یافته بود، و پس از آن تا آخرین لحظات (علی زندگی آنحضرت مانند سایه بدنبال وی بود و پروانه وار پیوسته بدور شمع وجودش می‌گشت و آخرین لحظه‌های که آن حضرت مفارقت کرد لحظه‌ای بود که جسد پاک او را در بغل گرفته بخاک سپرد علی (علیه السلام) شخصیت جهانی دارد و بجزای می‌توان گفت که بحث و گفتگویی که در مورد این شخصیت بزرگ شده، در مورد هیچیک از شخصیت‌های بزرگ جهان نشده است، دانشمندان و نویسندگان شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان بیش از هزار کتاب در اطراف شخصیت وی نوشته‌اند. با اینهمه بحث و کنجکاوی بیرون از شمار که دوست و دشمن در خصوص آن حضرت کرده‌اند؛ کسی نتوانسته است نقطه ضعفی در ایمان آنحضرت پیدا کند یا در شجاعت و عفت و معرفت و عدالت و سایر اخلاق پسندیده وی خرده‌ای گیرد زیرا وی شخصی بود که جز فضیلت و کمال چیزی نمی‌شناخت و هم جز فضیلت و کمال چیزی در بر نداشت.

بشهادت تاریخ در میان همه زمامداران که از روز رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکنون بمسند حکمرانی مسلمانان تکیه زده‌اند تنها کسی است که در مدت زمامداری خود در جامعه اسلامی با سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار نمود و سر موئی از روش آن

حضرت منحرف نشد و قوانین و شرایع اسلام بهمان شکل که در حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اجرا میشد بدون کمترین دخل و تصرف اجرا نمود

در قضیه شورای شش نفری برای تعیین خلیفه که پس از درگذشت خلیفه دوم طبق دستور وی منعقد شده بود بعد از گفتگوی زیاد امر خلافت میان علی (علیه السلام) و عثمان مردد شد خلافت را بعلی (علیه السلام) عرضه داشتند باین شرط که **میان مردم با سیرت خلیفه اول و دوم رفتار کند** آنحضرت نپذیرفته فرمود **من از علم خود قدم فراتر نمی‌گذارم**

پس بعثمان بهمان شرط عرضه داشتند وی پذیرفت و خلافت را برد اگرچه پس از خلافت سیرت دیگری اتخاذ کرد.

علیه السلام در جانبازیها و فداکاریها و از خود گذشتگی‌هایی که در راه حق نموده در میان یاران (علی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رقیب ندارد. هرگز نمی‌توان انکار کرد که اگر این پیشتاز از خود گذشته اسلام نبود کفار و مشرکین در شب هجرت و پس از آن در هر يك از جنگهای بدر و احد و خندق و خیبر و حنین نور نبوت را به آسانی خاموش کرده و پرچم حق را سرنگون ساخته بودند

علی (علیه السلام) در نخستین روزیکه پای در محیط اجتماع گذاشت زندگی بسیار ساده‌ای داشت و در زمان حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از رحلت و حتی در ایام خلافت پر عظمت خود در زی فقرا و با افتاده‌ترین وضعی زندگی میکرد در خوراك و پوشاك و مسكن از بی بضاعت‌ترین افراد امتیازی نداشت و می‌فرمود

زمامدار يك جامعه باید طوری زندگی کند که مایه تسلی افراد نیازمند و پریشانحال باشد نه موجب حسرت و دلشکستگی آنان

علیه السلام برای رفع نیازمندی‌های زندگی کار می‌کرد و بویژه به فلاحه علاقه داشت و بدرختکاری (علی و استخراج قنوات می‌پرداخت ولی هر چه از این راه بدست می‌آورد یا از غنائم فراوان جنگی عایدش می‌شد میان فقرا قسمت می‌کرد و املاکی را که آباد می‌کرد وقف می‌نمود یا فروخته پول آنرا به نیازمندان می‌رسانید، در ایام خلافت خود یکسال دستور داد که عوائد اوقات وی را اول پیش خودش بیاورند بعد بمصرف برسانند و قتیکه عوائد نامبرده جمع شد بیست و چهار هزار دینار طلا بود

علی (علیه السلام) در آنهمه جنگها که شرکت نمود با حریفی دست بگریبان نشد مگر اینکه او را از پای **اگر همه عرب بمخالفت و جنگ من برخیزند خود را نیازم و** :درآورد و هرگز بدشمنی پشت نکرد و می‌فرمود **باکی ندارم**

علیه السلام با چنین شجاعت و دلاوری که تاریخ شجاعان جهان رقیب و قرینی برای آن یاد نکرده (علی است بی اندازه مهربان و با عطوفت و جوانمرد و با فتوت بود، در جنگها زنان و کودکان و ناتوانان را نمی‌کشت، و اسیر نمی‌گرفت، و فراریان را تعقیب نمی‌کرد

در جنگ صفین لشکریان معاویه سبقت گرفته شریعه فرات را اشغال کردند و آب را بروی لشکریان آنحضرت بستند آنحضرت با جنگ خونینی شریعه را گرفت پس از آن امر کرد که راه آب را بروی دشمن باز گزارند در زمان خلافت، بی حاجب و دربان همه کس را بحضور می‌پذیرفت و تنها و پیاده راه می‌رفت و در کوچه و بازار می‌گشت و مردم را بملازمت تقوی امر و از تعدی بهمدیگر باز می‌داشت و با مهربانی و فروتنی

بدرماندگان و بیوه زنان کمک می نمود و یتیمان بی پناه را در منزل خود نگهداشته شخصاً بحوائج زندگی آنان قیام می کرد و به تربیتشان می پرداخت

علی (علیه السلام) بعلم و دانش ارزش زیاد می داد و بنشر معارف عنایت مخصوصی داشت و می فرمود:

هیچ دردی مانند نادانی نیست

در جنگ خونین جمل مشغول آراستن صفهای لشکر خود بود که عربی پیش آمده معنای **توحید** را پرسید مردم از هر یو بمرد عرب تاخته پرخاش کردند که این چنین ساعتی نه وقت اینگونه سؤال و بحث است؛ آن حضرت مردم را از اعرابی دور کرد و فرمود

ما با مردم برای زنده کردن همین حقایق می جنگیم

آنگاه اعرابی را پیش طلبیده در حالیکه به آراستن صفها می پرداخت با بیانی جذاب مسئله را برای وی تشریح نمود

نظیر این قصه را که حکایت از يك انضباط دینی و نیروی خدائی شگفت آور آنحضرت می کند در جنگ صفین نیز نقل کرده اند در حالی که دو لشکر مانند دو دریای خروشان بهم ریخته و سیل خون از هر سو جاری بود. بیکی از سربازان خود رسیده آبی برای نوشیدن خواست سرباز نامبرده کاسه ای چوبین درآورد و پر از آب کرده تقدیم داشت، آن حضرت در کاسه ترکی مشاهده نمود:

نوشیدن آب در چنین ظرفی در اسلام مکروه است

سرباز عرض کرد

در چنین حالی که در زیر باران تیر و برق هزاران شمشیر ایستاده ایم مجالی برای این دقت نیست پاسخی که شنید خلاصه اش این بود که ما برای اجرای همین مقررات دینی می جنگیم؛ و مقررات بزرگ و کوچک ندارد

آنگاه دو دست خود را پیش آورده جمع کرد و فرمود تا کاسه آب را بدستش خالی کرد و نوشید

علیه السلام) نخستین کسی است که پس از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در حقایق (علی علمی بطرز تفکر فلسفی یعنی استدلال آزاد سخن گفت و اصطلاحات علمی زیادی وضع کرد و برای حفظ قرآن کریم از غلط و تحریف قواعد دستور زبان عربی (علم نحو) را وضع و تنظیم نمود

دقایق علمی و معارف الهی و مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و حتی ریاضی که در سخنرانیها و نامه و سایر بیانات شیوای آنحضرت بدست ما رسیده موجود است حیرت آور می باشد

(مختصری از فضائل علی (علیه السلام)

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) علی (علیه السلام) را در سن شش سالگی از ابوطالب گرفته بخانه خود آورد و شخصاً به پرورش وی پرداخت علی (علیه السلام) از آنروز پیوسته سایه وار ملازم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و آخرین ساعتی که از آن حضرت جدا شد موقعی بود که جسد مطهرش را بخاک سپرد

علی (علیه السلام) اولین نمونه کاملی است که از مکتب تعلیم و تربیت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

سلم) بیرون آمد و اول کسی است که به آن حضرت ایمان آورد چنانکه آخرین کسی است که از وی جدا شد.

خدماتی که علی (علیه السلام) در طول مدت بعثت بدین خدا کرد بتصدیق دوست و دشمن از هیچ کس بوقوع نیپیوسته است.

علیه السلام) در مهمترین جنگهای اسلامی شرکت داشت و در همه میدانهای خونین جنگ یکبار (علی مسلمانان و کلید پیروزی بود و با اینکه بارها بزرگان در جنگها از دشمن فرار می کردند وی هرگز پشت بدشمن نکرده و هیچ حریفی از زخم شمشیر وی جان بدر نبرد؛ با اینحال شجاعت بی نظیر وی که ضرب المثل بود توأم با دلسوزی و مهربانی بود؛ هیچگاه حریفان زخمی را نمی کشت و فراریان را تعقیب نمی کرد علی (علیه السلام) بشهادت سخنرانیها و کلمات قصار و بیانات دربار که از وی بیادگار مانده در میان مسلمانان آشناترین فردی است بمقاصد عالیه قرآن که معارف اعتقادی و عملی اسلام را بنحوی که شاید و باید دریافته است و صحت حدیث شریف نبوی **انا مدینه العلم و علی بابها** را بثبوت رسانیده و این علم را با عمل توأم داشته است.

علیه السلام) در عفت، نفس و زهد و تقوای دینی نظیر و همانندی نداشت و برای معاش روزانه خود (علی کار می کرد و بویژه بفلاحه علاقه فراوان داشت زمینهای بایر را آباد می کرد و قنوات احداث می نمود درخت می کاشت و هر جا را که آباد می کرد بر مسلمانان وقف می نمود، یا می فروخت و میان فقراء تقسیم می کرد و خود مانند یکی از فقراء با کمال زهد و قناعت زندگی می کرد. روزیکه شهید شد با آنکه فرمانروای سراسر کشورهای اسلامی بود فقط هفتصد درهم داشت که خواست صرف تهیه خدمت کاری برای خانه خود نماید عدالت آنحضرت چنان بود که در اجراء احکام خدا و احیاء حقوق مردم هرگز استثناء قائل نمی شد و شخصاً در کوچه و بازار گردش می نمود و مردم را برعایت قوانین اسلام وامی داشت.

(رویش حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)

پس از رحلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنانکه می دانیم ولایت امور مسلمین که به نص علی (السلام) بود تبدیل بخلافت انتخابی گردید و کرسی (آنحضرت از جانب خداوند با حضرت امیرالمؤمنین خلافت را دیگران اشغال کردند.

آنحضرت و چند نفر از خواص صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد با مردم احتجاجاتی کردند ولی جواب مساعد نشنیدند.

آنحضرت از مردم کناره گرفت و تا مدتی در خانه مشغول جمع آوری قرآن کریم بود.

پس از آن بتعلیم و تربیت عده ای از خواص صحابه و دیگران گردید.

آنحضرت با همه سوابق درخشان و غیر قابل رقابتی که در زمان حیات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت، و وزیر پیغمبر و کلید فتوحات اسلامی بود؛ و در دانش و داور و سخنوری و سایر فضائل روحی از همه مسلمانان برتر بود، در زمان خلیفه اول در کارهای عمومی از وجود او هیچ استفاده نشد؛ و تنها عبادت حق و تربیت علمی و عملی یارانی چند می پرداخت و مانند يك فرد بسیار عادی زندگی می کرد در زمان خلافت خلیفه دوم اگرچه هرگز کار حساسی بوی ارجاع نمی کردند ولی تا اندازه ای مورد توجه قرار

گرفت و در امور مهم از نظراتش استفاده نموده و طرف مشاوره قرار می‌گرفت چنانکه خلیفه دوم بارها می‌گفت:

اگر راهنمایی علی نبود عمر هلاک میشد.

در زمان خلافت خلیفه سوم توجه مردم نسبت به آن حضرت بیشتر شد و در همه این مدت (بیست و پنجسال) روزبروز دایره تعلیم و تربیت آنحضرت دامنه دارتر و شعاع عملش وسیعتر می‌شد تا عده بیشماری از پرورش یافتگان مستقیم و غیر مستقیم مکتب ولایت روی کار آمدند و بلافاصله پس از کشته شدن خلیفه سوم از هر سو هجوم آورده آن حضرت را بپذیرفتن خلافت وادار نمودند.

آنحضرت همینکه زمام امور را بدست گرفتن سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که مدت‌ها بود فراموش شده بود معمول داشت، مساوات و عدالت اجتماعی را اجراء کرده و تمام امتیازات بیجا را از بین برد، و حکمرانان و فرمانروایان بی بند و باری را که مصادر امور قرار گرفته بودند عزل نمود، و اموالی را که از بیت المال بغارت رفته بود و املاک و مستغلات بی حسابی را که مقام خلافت باین و آن بخشیده بود پس گرفت. و بمجازات کسانی که از مقررات دینی تخلف می‌کردند پرداخت.

عده‌ای از متنفذین غارتگر و سودپرست همینکه منافع شخصی خود را در خطر دیدند پرچم مخالفت برافراشتند و بهانه خودخواهی عثمان جنگهای داخلی خونینی راه انداختند که موجب گرفتاری آنحضرت و مانع از اصلاحات دیگر گردید.

آنحضرت با گرفتاریهای کمرشکن که در خلافت پنجساله خود داشت افراد بیشماری را تربیت کرد و ذخائر گرانبهای در فنون مختلف علمی را از راه سخنرانی‌ها و بیانات شیوای خود بیادگار گذاشت و از آنجمله اصول علم نحو را که دستور زبان عربی است وضع فرمود.

شخصیت برجسته آنحضرت بوصف نمی‌گنجد و فضائل بی پایان وی از شماره بیرون است؛ و هرگز تاریخ شخصیتی را بیاد ندارد که باندازه وی افکار دانشمندان و انظار متفکرین جهان را بخود جلب کرده باشد.

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام) دومین پیشوا

امام حسن مجتبی (علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوار خود بخلافت نشست و بمنظور خوابانیدن غائله معاویه مشغول تجهیز لشکری شد و در میان مردم نیز همان سیرت جد و پدر خود را دنبال کرد ولی پس از چندی دریافت که مساعی وی در اثر اخلاص‌های سری معاویه جز نقشی بر آب نیست و سران سپاه وی با معاویه ساخته‌اند و حتی حاضر شده‌اند که آن حضرت را دست بسته تحویل دهند یا بکشند بدیهی است در این صورت جنگ با معاویه جز شکست قطعی امام مجتبی نتیجه‌ای نداشت. و حتی اگر خود امام تنها یا با کسان نزدیک خود بمقاومت بر می‌خواست و کشته می‌شد کمترین اثری در تزلزل ارکان سلطنت معاویه یا جلب قلوب مردم نداشت زیرا معاویه با روش مزورانه مخصوصی که داشت به آسانی می‌توانست آن حضرت را بوسائل گوناگون و حتی بدست کسان وی بکشد، و پس از آن جامه عزا پوشیده بمقام خونخواهی برآید و بدین وسیله خون پسر پیغمبر را از دامن خود بشوید. آنحضرت از این‌روی با پیشنهاد صلح با معاویه تحت شرائطی موافقت فرمود و از خلافت کناره گرفت؛ اگرچه معاویه همه شرائط را زیر پا گذاشت و به هیچکدام از آنها عمل نکرد.

آنحضرت بدین وسیله جان خود و برادرش امام حسین (علیه السلام) و شماره معدودی از کسان و یاران خود را از خطر قطعی نگهداشت و از خواص خود يك جامعه با حقیقت ولی بسیار كوچك در داخل جامعه به صورت اسلامی تشکیل داد و اسلام را از نابودی حتمی حفظ نمود

البته معاویه کسی نبود که از روش امام پی باین منظور نبرد و بهیمن جهت پس از برقراری صلح و استیلاء کامل هر که از دوستان و یاران علی (علیه السلام) در هر جا یافت با عناوین و وسائل مختلف از بین برد؛ با اینکه یکی از شرائط صلح این بود که یاران و دوستان و خاندان رسالت در امان باشند ولی در عین حال بخاندان رسالت دست نیافت جز اینکه در مقدمات تحکیم ولایت عهد پسرش یزید امام مجتبی را بوسیله همسرش مسموم کرده شهید نمود؛ زیرا یکی دیگر از شرائط صلح این بود که خلافت بعد از معاویه به امام حسن برگردد

(حضرت امام حسین (علیه السلام) (سومین پیشوا)

امام حسین (علیه السلام) پس از برادر بزرگوار خود بامر خدا و وصیت برادر به امامت قیام نمود و نزدیک به ده سال در دور خلافت معاویه زیست و در این مدت همان سیرت امام حسن (علیه السلام) را پیش گرفت و تا معاویه زنده بود نتوانست کار مؤثری انجام دهد

پس از نه سال و نیم تقریباً معاویه بدرود زندگی گفت و خلافت که تبدیل بسلطنت شده بود منتقل به پسرش یزید گردید

یزید بر خلاف پدر ریاکار خود؛ جوانی بود میت غرور و متظاهر بعیاشی و فحشاء و بی بند و بار. یزید همینکه زمام امور را بدست گرفت بوالی مدینه دستور داد که از امام حسین (علیه السلام) برای وی بیعت بگیرد پس از آنکه والی حسب الامر، بیعت را به آن حضرت عرضه داشت وی .وگرنه سرش را پیش وی فرستد مهلت خواست و شبانه از مدینه با کسان خود رهسپار مکه شد. و بحرم خدا که در اسلام پناهگاه رسمی است پناهنده شد ولی پس از چند ماه اقامت فهمید که یزید به هیچوجه از او دست بردار نیست؛ و در صورتیکه بیعت نکند قتل وی حتمی است و از سوی دیگر در این مدت چندین هزار نامه از عراق به آن حضرت رسیده بود که وی را وعده یاری داده بنهضت بر ضد ستمگران بنی امیه دعوت می کردند

امام حسین (علیه السلام) از مشاهده اوضاع و احوال عمومی و دلالت شواهد و قرائن می دانست که نهضت وی پیشرفت ظاهری نخواهد داشت با اینهمه با امتناع از بیعت یزید تصمیم بکشته شدن گرفته با کسان خود بعنوان نهضت از مکه بسوی کوفه متوجه شد و در راه در زمین کربلا (تقریباً هفتاد کیلومتری کوفه) با لشکر انبوه دشمن برخورد نمود

آن حضرت در مسیر خود اشخاص را بیاری دعوت می کرد و بکسانی هم که همراه وی بودند تصمیم قطعی خود را بکشته شدن گوشزد می نمود و در ترك مصاحبت و ملازمت خود مخیر می داشت؛ از اینرو روزیکه با لشکر دشمن روبرو شدند از یاران و همراهان جز شماره ناچیزی که دل داده و از جان گذشته بودند کسی نمانده بود، و در نتیجه به آسانی در حلقه بسیار تنگی بمحاصره لشکر انبوه دشمن درآمدند و حتی آب برویشان بسته شد و در چنین محیطی در میان بیعت و قتل مخیرش کردند

امام حسین (علیه السلام) تن به بیعت نداد و آماده قتل شد و روزی از صبح تا عصر با همراهان خود با

دشمن جنگید و در این جنگ خودش و فرزندان و برادران و برادرزادگان و عموزادگان و یارانش که جمعاً در (علیه السلام) که بعثت مرض شدید قادر (حدود هفتاد نفر بودند شهید شدند. تنها فرزند گرامیش امام سجاد .بجنگ نبود زنده ماند

لشکر دشمن پس از شهادت آنحضرت اموالش را غارت نموده خانواده‌اش را اسیر کردند و به‌مراه سرهای بریده شهدا از کربلا بکوفه و از کوفه به شام سوق دادند

در این اسارت امام سجاد (علیه السلام) با خطبه‌ای که در شام خواند و همچنین زینب کبری با سخنرانیهائی که در مجامع عمومی کوفه و مجلس ابن زیاد والی کوفه و مجلس یزید در شام ایراد کرد پرده از روی حق برداشته زورگوئی و ستمگری بنی امیه را برای جهانیان آفتابی کردند

و در هر حال نهضت حسینی در برابر زورگوئی و بیدادگری و بی بند و باری که با ریخته شدن خون پاک آنحضرت و فرزندان و خویشان و یارانش و تاراج رفتن مال و اسیر شدن زن و بچه وی خاتمه پذیرفت، با خصوصیات و مشخصاتی که دارد؛ يك واقعه اختصاصی است که در صفحات تاریخ نهضت‌های جهانی همانندی برای وی نمی‌توان یافت و بجرأت می‌توان گفت که اسلام زنده این واقعه است و اگر این واقعه اتفاق نیفتاده بود بنی امیه اسمی و رسمی از اسلام باقی نگذاشته بودند

این واقعه جانگداز بطور عیان هدف و مرام اهل بیت پیغمبر را از منویات بنی امیه و طرفداران ایشان جدا ساخت و حق و باطل را آفتابی نمود

این حادثه در کمترین وقتی در هر گوشه و کنار جامعه اسلامی انتشار یافت و موجب بروز انقلابات شدید و خونریزی‌های بسیار شد که تا دوازده سال ادامه داشت و بالاخره یکی از عوامل اساسی سقوط سلطنت بنی امیه گردید

روشن‌ترین اثر این واقعه پرورش روحی گروه بیشماری بود که نقش ولایت علی بن ابیطالب (علیه السلام) در دل‌هاشان جای گرفت و دوستی خاندان رسالت را شعار خود ساختند و روز بروز برشماره و نیروی خود افزایش دادند تا امروز نزدیک بصد میلیون مسلمان بنام شیعه در همه جای جهان زندگی می‌کنند

آیا روش امام حسن و امام حسین مختلف بود؟

اگرچه روش این دو پیشوای معظم که بنص پیغمبر اکرم امام بحق هستند بظاهر مختلف بنظر می‌رسد حتی بعضی گفته‌اند: اختلاف نظر این دو برادر باندازه‌ای شدید بود که یکی با داشتن چهل هزار مرد جنگی تن در صلح داد و دیگری با چهل نفر از یاران و اصحاب (غیر از خویشان) بجنگ برخاست و تا بچه شیرخوار خود را در این راه داد

ولی بررسی دقیق خلاف این نظر را بثبوت می‌رساند زیرا ما می‌بینیم چنانکه امام حسن (علیه السلام) تقریباً نه سال و نیم در سلطنت معاویه بسر برد و دم از مخالفت علنی نزد امام حسین (علیه السلام) نیز پس از شهادت برادر تقریباً نه سال و نیم در سلطنت معاویه زندگی نمود و یادی از نهضت نکرده قد بمخالفت علم نفرمود

پس ریشه حقیقتی این اختلاف روش ظاهری را از اختلاف روش معاویه و یزید باید جستجو کرد، نه از اختلاف نظر این دو پیشوای معظم

روش معاویه روشی نبود که روی اساس بی بند و باری استوار شده باشد و با مخالفت علنی خود احکام دین را بسخریه بگیرد.

معاویه خود را يك مرد صحابی و کاتب وحی معرفی می‌کرد و بواسطه خواهر خود (که زوجه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و ام المومنین بود) خال المؤمنین نامیده میشد؛ و مورد توجه و عنایت شدید خلیفه دوم بود و عامه مردم اعتماد کامل و ارادت خاصی نسبت به خلیفه داشتند. علاوه بر این غالب صحابه پیغمبر را که مورد احترام و تعظیم مردم بودند (مانند ابوهزیره، عمروعاص، سمره؛ بسر؛ مغیره بن شعبه و غیر آنها) بحکومت ولایات و سایر کارهای حساس کشوری گماشته بود که حسن ظن مردم را نسبت بوی جلب می‌کردند و روایات زیادی میان مردم در فضائل آنان و مصونیت دینی صحابه و اینکه هر کاری کنند معذورند نقل میشد. و در نتیجه معاویه هر کاریکه می‌کرد اگر قابل تصحیح و توجیه می‌شد، و اگر نه با بذل و بخششهای سنگین؛ دهان معترض را می‌بست و در جائیکه این وسایل کارگر نبود بدست همین همدستان و هواخواهان؛ مخالف را از میان می‌برد چنانکه بدست همین هواخواهان صحابی وی، دهها هزار بیگناه از شیعیان علی (علیه السلام) و از سایر مسلمانان و حتی جمعی از صحابه پیغمبر کشته شدند.

معاویه در همه کارها قیافه حق بجانبی خود می‌گرفت و با بردباری و شکیبائی مخصوص پیش می‌رفت؛ و با ملاطفت خاصی محبت و طاعت مردم را بخود جلب می‌کرد و حتی گاهی دشنام می‌شنید و ستیزه می‌دید. ولی با خوشروئی و بخشش پاسخ می‌داد و در چنین زمینه‌ای سیاست خود را اجراء می‌کرد. از امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) احترام ظاهری بعمل می‌آورد و از سوی دیگر اعلان عمومی می‌کرد که هر کس حدیثی در مناقب اهل بیت (علیهم السلام) نقل کند هیچگونه مصونیت مالی و عرضی و جانی ندارد و هر که حدیثی در مناقب صحابه نقل کند جایزه دریافت خواهد داشت:

و دستور می‌داد که خطیبان در منابر مسلمانان، علی (علیه السلام) را (بطور الزام) دشنام دهند و به امروی هواخواهان آنحضرت را هر جا می‌جستند می‌کشتند و در اینکار باندازه‌ای زیاده‌روی کردند که جمع کثیری را که از دشمنان آنحضرت بودند بتهمت دوستی از میان بردند.

علیه السلام) جز بضر اسلام تمام نمی‌شد و جز اینکه خون (از این بیان بدست می‌آید که قیام امام حسن وی و یاران وی بهدر رود اثر نمی‌بخشید، و حتی دور نبود که در اینصورت معاویه بدست کسان آنحضرت وی را بکشد و پس از آن برای تسکین افکار عمومی در عزای وی گریبان چاک زند و بقمام خونخواهی درآمده ⁴⁸ قصاص انتقام وی را از شیعیان بکشد چنانکه نظیر همین معامله را با عثمان نمود.

ولی روش سیاسی یزید هیچگونه شباهتی با روش پدرش نداشت وی جوانی بود خودپسند و بی بند و بار، منطقی جز زور نداشت؛ و بافکار عمومی کمترین اهمیتی نمی‌داد.

یزید لطمه‌هائی که پس پرده باسلام وارد میشد در حکومت کوتاه خود یکباره آشکار کرد و پرده را درید. در سال اول حکومت خود خاندان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را از دم شمشیر گذرانید. و در سال دوم شهر مدینه را خراب کرد و سه روز عرض و جان و مال مردم را بلشکریان خود مباح نمود. و در سال سوم کعبه را خراب کرد.

و از همین جهت نهضت حسینی در افکار مردم جای گرفت و روز بروز اثرش عمیق‌تر و بارزتر گردید و در ابتداء امر بشکل انقلابات خونین ظهور نمود و بالاخره جمعیت عظیمی را از مسلمانان بعنوان هواخواهان حق و حقیقت و دوستان اهل بیت بوجود آورد.

و از همین نظر بود که معاویه در ضمن وصیتهای خود به یزید سفارش اکید نمود که کاری بکار حسین (علیه السلام) نداشته متعرض حالش نشود؛ ولی آیا سرمستی و خودپسندی یزید اجازه میداد که نفع خود را از ضرر تمیز دهد.

چهارمین پیشوا (حضرت امام سجاد (علیه السلام

روش امام سجاد (علیه السلام) در مدت امامت خود بدو بخش جداگانه تقسیم می‌شود که جمعاً بروش عمومی امامان منطبق می‌گردد، زیرا آن حضرت در واقعه جانگدار کربلا همراه پدر بزرگوار خود بود و در نهضت حسینی شرکت داشت و پس از شهادت پدر که باسارت درآمد و از کربلا به کوفه و از کوفه بشام برده شد در طول مدت اسیری هرگز تقیه نداشت و بی محابا حق و حقیقت را اظهار می‌کرد و در مواقع مقتضی بوسیله سخنرانیها و بیاناتی که ایراد می‌نمود حقانیت خاندان رسالت و مفاخر آنان را گوشزد خاص و عام می‌فرمود، و مظلومیت پدر بزرگوار خود، و فجایع و ستم کارانه و بیرحمانه بنی‌امیه را آفتابی کرده و طوفانی از احساسات و عواطف مردم برپا می‌ساخت.

ولی پس از آنکه از اسیری رهایی یافته بمدینه برگشت و محیط جانبازی بمحیط آرامش تبدیل یافت؛ گوشه خانه را گرفته در بروی بیگانگان بست و به عبادت حق مشغول گشت و بی سر و صدا به ترتیب افرادی که پیروان حق و حقیقت بودند پرداخت.

آنحضرت در ظرف سی و پنج سال مدت امت خود بطور مستقیم و غیر مستقیم گروه بیشمار را پرورش داده معارف اسلامی را در قلوبشان جای داد.

تنها دعاهائی که آنحضرت در محراب عبادت با لهجه آسمانی خود انشاء کرده و بوسیله آنها با خدای کارساز بمقام راز و نیاز برآمده است مشتمل بر يك دوره کامل از معارف عالیه اسلامی می‌باشد. و این دعاها جمع آوری و بنام صحیفه سجادیه معروف شده است.

پنجمین پیشوا (حضرت امام محمد باقر (علیه السلام

در زمان امامت امام محمد باقر (علیه السلام) زمینه برای نشر علوم دینی تا اندازه‌ای فراهم شد زیرا در اثر فشار بنی‌امیه احادیث فقه اهل بیت از دست رفته بود و با اینکه برای احکام، هزارها حدیث لازم است حتی از اخباریکه از پیغمبر اکرم بوسیله صحابه نقل شده بیش از پانصد حدیث باقی نمانده بود.

خلاصه اینکه در آن ایام در نتیجه واقعه جانگداز کربلا و در اثر مساعی سی و پنجساله امام سجاد (علیه السلام) گروه انبوهی از شیعه بوجود آمده ولی از فقه اسلامی تهیدست بودند.

و چون سلطنت بنی‌امیه در اثر اختلافات داخلی و تن‌پروری و بی‌کفایتی رجال دولت رو بضعف نهاده روز بروز آثار سستی در پیکر آن ظاهر میشد؛ امام پنجم از فرصت استفاده فرموده بنشر علوم اهل بیت و فقه

اسلامی پرداخت و دانشمندان زیادی از مکتب خویش تحویل جامعه داد.

ششمین پیشوا (حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام

در زمان امام ششم (علیه السلام) برای نشر علوم اسلامی زمینه فراهم‌تر و اوضاع مساعدتر بود زیرا از علیه السلام و تبلیغات پرورش یافتگان مکتب وی؛ مردم به یکطرف در اثر انتشارات احادیث امام محمد باقر نیازمندی خود بمعارف اسلامی و علوم اهل بیت بیشتر پی برده و برای اخذ حدیث تشنه‌تر بودند و از یکطرف سلطنت اموی منقرض و سلطنت عباسی هنوز استقرار کامل پیدا نکرده بود، و بنی عباس بویژه از این نظر که برای پیشرفت مقاصد خود و برانداختن بنیاد حکومت اموی، مظلومیت اهل بیت و خون شهیدان کربلا را دستاویز کرده بودند، با اهل بیت روی خوش نشان می‌دادند.

آنحضرت بنشر انواع علوم پرداخت و علما و دانشمندان از هر سو دسته دسته بدر خانه‌اش هجوم آوردند و بحضورش بار یافتند و از فنون مختلفه معارف اسلامی و اخلاق و تاریخ انبیاء و امام و حکمت و موعظت پرسشها کردند و پاسخها شنیدند.

آنحضرت با طبقات مختلف بحثها کرد و با ملل و نحل گوناگون مناظره‌ها نمود و در بخشهای گوناگون علوم، شاگردانی پرورش داد، و صدها کتاب در ضبط احادیث و بیانات علمی آنحضرت تألیف شد که بنام اصول نامیده می‌شود.

شیعه که در اسلام روش اهل بیت پیغمبر را دنبال می‌کند مقاصد و مسائل دینی خود را از برکات آنحضرت بکلی از ابهام درآوردند و مجهولات مذهبی خود را با بیانات شافیه ایشان حل کردند؛ بهمین سبب مذهب شیعه (که همان مذهب اهل بیت می‌باشد) در میان مردم به مذهب جعفری معروف گشت.

نهضت علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام

علیهما السلام افزوده می‌شد (پس از امام حسین (علیه السلام) اگرچه روز بروز بشماره پیروان اهل بیت ولی بواسطه فشار شدیدی که سلطنت بنی امیه به پیروان اهل بیت (علیهما السلام) وارد می‌ساخت میدان عملی که حضرت امام سجاد بتواند بنشر کامل و علنی معارف اسلامی بپردازد نبود تا در زمان امامت امام محمد باقر (علیه السلام) سلطنت اموی بواسطه اختلافات داخلی و کشمکشهایی که با بنی عباس داشتند روی بضعف و انحلال نهاد

از اینرو شیعیان و پیروان اهل بیت و دست پروردگان دوره امامت ۳۵ ساله حضرت سجاد (علیه السلام) فرصتی پیدا کرده از اطراف و اکناف مانند سیل بدر خانه امام محمد باقر ریخته بغرا گرفتن علوم دین و اخذ معارف اسلامی پرداختند.

و پس از آنحضرت نیز امام جعفر صادق بنشر معارف پرداخت و دانشمندی را که از گوشه و کنار جهان به آستان پاکش روی می‌آوردند پذیرفته در تعلیم و تربیت آنان کمال سعی و کوشش مبذول می‌داشت و در اثر مساعی آنحضرت هزاران دانشمند از رجال دین که در فنون و علوم مختلفه سرآمد بودند باطراف جهان پراکنده شدند و بنشر علوم پرداختند.

از کتابهایی که از شاگردان مکتب آنحضرت بیادگار مانده چهارصد کتاب است که بنام (اصول اربعمأء) در میان

علمای شیعه معروف است.

بقیه امامان هم روش این دو امام را تعقیب کرده و بنشر معارف اسلامی پرداختند و با آنکه فشار بنی عباس بسیار سخت بود؛ دانشمندان زیادی را تربیت نموده ذخائر علمی اسلام را بایشان سپردند؛ و در اثر همین علیهم السلام) امروز میلیونها نفر اهل حق در نقاط مختلف از جهان زندگی (مساعی جمیله ائمه هدی می‌کنند.

هفتمین پیشوا (حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام

بنی عباس پس از آنکه حکومت بنی امیه را واژگون ساخته خلافت را قبضه نمودند بسوی بنی فاطمه برگشتند و با تمام قوی در استیصال خاندان رسالت کوشیدند عده‌ای را گردن زده؛ جنعی را زنده بگور؛ و دسته‌ای را در پایه ساختمانها یا در میان دیوارها گذاشتند.

خانه امام ششم (علیه السلام) را آتش زدند و چند بار خودش را بعراق جلب کردند باین ترتیب در اواخر زندگی امام ششم تقیه شدیدتر شد و آنحضرت چون تحت مراقبت شدید بود کسی جز خواص شیعه را نمی‌پذیرفت و بالاخره از ناحیه منصور خلیفه عباسی مسموم و شهید گردید و از اینروی در دوره امامت امام هفتم حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) فشار مخالفین شدید و روزافزون بود.

آنحضرت با وجود تقیه شدید بنشر علوم پرداخت و احادیث بسیاری در اختیار شیعه گذاشت چنانکه می‌توان گفت روایات فقهی آنحضرت پس از امام پنجم و ششم از سایر ائمه بیشتر است و بواسطه شدت تقیه در غالب روایاتی که از آنحضرت نقل شده از وی تعبیر به عالم و عبد صالح و نظایر اینها شده و به اسم آن حضرت تصریح نگردیده است.

آنحضرت با چهار نفر از خلفای عباسی معاصر بود

منصور؛ هادی؛ مهدی و هارون و پیوسته زیر فشار آنان بود تا بالاخره بامر هارون زندانی گشت و سالها از زندانی به زندانی منتقل میشد و سرانجام هم در زندان مسموم و شهید شد.

هشتمین پیشوا (حضرت امام رضا (علیه السلام

از تأمل در اوضاع جاریه برای هر صاحب نظری روشن بود که خلفاء معاصر و مخالفان اهل بیت (علیهم علیه السلام) می‌کوشیدند و بشیعیانیشان سخت (السلام) هر چه در شکنجه و آزار و استیصال ائمه هدی می‌گرفتند، روزبروز شماره پیروانشان بیشتر و ایمانشان محکمتر میشد و سازمان خلافت در انظار آنان يك دستگاه پلید و ناپاک جلوه می‌کرد.

و این مطلب يك عقده درونی بود که پیوسته خلفاء معاصر ائمه را رنج میداد و در حقیقت آنها را زبون و بیچاره کرده بود.

مأمون خلیفه هفتم عباسی که معاصر امام رضا (علیه السلام) بود پس از آنکه برادر خود امین را کشته بر خلافت مستولی گشت باین فکرافتاد که خود را از رنج درونی و نگرانی دائمی راحت کند و بساط تشیع را از غیر راه زور و فشار برچیند.

سیاستی که برای عملی ساختن این منظور انتخاب کرد این بود که ولایتعهد خود را بامام رضا بدهد تا

آنحضرت را بواسطه ورود بدستگاه فاسد خلافت، پیش شیعه آلود سازد و اعتقاد به عصمت و طهارت امام را از مغزشان بیرون کند. در اینصورت امتیازی برای مقام امامت که اساس مذهب شیعه است باقی نمی‌ماند و بنیاد مذهب خود بخود متلاشی می‌گشت

اجراء این سیاست موفقیت دیگری نیز در برداشت و آن اینکه از نهضت‌های پی در پی بنی فاطمه که برای واژگون ساختن خلافت بنی عباس برپا می‌شد جلوگیری می‌نمود، چه بنی فاطمه پس از آنکه انتقال خلافت را به خودشان مشاهده می‌کردند طبعاً از قیام‌های خونین، خودداری می‌نمودند. البته پس از عملی شدن این منظور از بین بردن شخص امام رضا (علیه السلام) برای مأمون اشکالی نداشت مأمون آنحضرت را نخست بقبول خلافت و پس از آن بپذیرفتن ولایت عهد دعوت نمود و پس از تأکید و اصرار و بالاخره تهدید، آنحضرت ولایت عهد را باین شرط که از عزل و نصب و مداخله در امور عالی‌ه معاف باشد پذیرفت.

آنحضرت در چنین زمینه‌ای بهدایت افکار مردم پرداخت و تا اندازه‌ای که دستش باز بود با ارباب مذاهب و ادیان بحثها فرمود و در معارف اسلام و حقایق دین بیانات گرانبهائی ایراد نمود (مأمون نیز علاقه مفراطی ببحثهای مذهبی داشت) بیاناتی که در اصول معارف اسلامی از آن حضرت مأثور است از جهت کثرت مانند بیانات امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و از آنچه از سایر ائمه در دین بخشها رسیده؛ بیشتر می‌باشد و یکی از برکات آن حضرت این بود که احادیث بسیاری که از پدران بزرگوارش در دست شیعه بود بوی عرض شد و باشاره و تشخیص وی روایات مجعوله و موضوعه‌ای که دستهای ناپاک در میان اخبار اهل بیت داخل کرده بود مشخص و متروک گردید.

آنحضرت در مسافرتی که بعنوان ولایت عهد از مدینه بسوی مرو فرمود در طول راه و خاصه در ایران حنب و جوش عجیبی در میان مردم پدید آورده بود و از هر جا دسته دسته بقصد زیارت؛ متوجه دربارش می‌شدند و شب و روز پروانه‌وار بدور شمع وجودش می‌گردیدند و معارف و احکام دین را یاد می‌گرفتند مأمون از توجه بی سابقه و شگفت آور مردم به آنحضرت بغلط بودن سیاست خود پی برد و بمنظور ترمیم شکست سیاسی خود آنحضرت را مسموم و شهید و پس از آن باز سیاست دیرین خلفا نسبت به اهل بیت و شیعیان ایشان دنبال شد.

زندگی سه پیشوا: امام محمد تقی (علیه السلام) (نهمین پیشوا) امام علی نقی (علیه السلام) (دهمین پیشوا) امام حسن عسگری (علیه السلام) (پازدهمین پیشوا)

محیط زندگی این سه بزرگوار مشابه هم بود. پس از شهادت امام رضا (علیه السلام) مأمون یگانه فرزند وی امام محمد تقی را بی‌غداد احضار کرد و از در مهر و ملاطفت پیش آمده دختر خود را بآنحضرت تزویج و با اعزاز تمام پیش خود نگاهداشت.

این رفتار گرچه دوستانه بنظر می‌رسید اما مأمون با همین سیاست در واقع امام (علیه السلام) را از هر جهت تحت نظر و مراقبت شدید خود درآورده بود. همین اقامت امام علی نقی و امام حسن عسگری در سامراء که در زمان امامتشان پایتخت خلافت بود در حقیقت عنوان حبس نظری داشت.

مدت امامت این سه بزرگوار رویهم پنجاه و هفت سال است؛ کثرت شیعه در آنزمان که در ایران و عراق و سوریه اقامت داشتند قابل توجه و بالغ برصدها هزار بود، و هزاران رجال حدیث در میان ایشان وجود داشته است. با وجود این؛ احادیثی که از این بزرگواران نقل شده خیلی کم است؛ و نیز مدت عمرشان کوتاه بوده، امام نهم در بیست و پنج سالگی و امام دهم در چهل سالگی و امام یازدهم در بیست و هفت سالگی بشهادت رسیده‌اند؛ همه این نکات گواهی روشن است بر اینکه کنترل و مراقبت و کارشکنی مخالفین در زمان ایشان بسیار شدید بوده است و این بزرگواران نتوانسته‌اند وظائف خود را آزادانه انجام دهند، با اینهمه اخبار گرانبهائی در اصول و فروع دین از این سه بزرگوار رسیده است.

(حضرت مهدی موعود (دوازدهمین پیشوا

دستگاه خلافت در زمان امام حسن عسکری (علیه السلام) تصمیم گرفته بود که از هر راهی و بهر وسیله‌ای باشد جانشین آن حضرت را از بین ببرد و بدین وسیله بمسئله امامت و در نتیجه بمذهب تشیع خاتمه دهد و امام عسکری گذشته از جهات دیگر از این جهت نیز تحت مراقبت قرار داشت. علیه السلام پوشیده بود و تا شش سالگی که پدر بزرگوارش زنده بود او را از انظار (از اینروی تولد امام عصر پنهان نگاه می‌داشتند و بجز عده‌ای از خواص شیعه کسی آن حضرت را نمی‌دید و پس از شهادت پدر، آن حضرت بامر خدا غیبت صغری اختیار فرمود و توسط چهار نائب خاص که یکی پس از دیگری بشرف نیابت رسیده بودند بسؤالات شیعه جواب می‌داد و مشکلات ایشان را حل می‌کرد حضرت پس از آن غیبت کبری اختیار فرمود تا زمانیکه بامر خدا ظهور نموده و زمین را با عدل و داد پر کند و پس از آنکه با جور و ستم پر شده باشد. روایات زیادی از پیغمبر اکرم و ائمه (علیهم السلام) در خصوص آنحضرت و کیفیت غیبت و ظهورش رسیده و شیعه و سنی نقل کرده‌اند. و همچنین جمع کثیری از بزرگان شیعه در زمان حیات پدر بزرگوارش بخدمت آن حضرت رسیده جمال بيمثالش را مشاهده نموده‌اند و از پدر بزرگوارش مژده امامت را دریافت داشته‌اند گذشته از اینها در بحث نبوت و امامت باین نتیجه رسیدیم که هرگز جهان بشریت از دین خدا و از امامی که حامل و نگهبان آنست خالی نمی‌شود.

نتیجه‌گیری اخلاقی از روش پیشوایان دین

آنچه بطور خلاصه از تاریخ پیامبران خدا و پیشوایان دین بدست می‌آید اینست که آنان مردانی بودند واقع بین و پیرو حق؛ و جهان انسانیت را بواقع بینی و پیروی حق دعوت می‌کردند؛ و در اینراه از هیچگونه فداکاری و از خود گذشتگی فروگذاری نمی‌کردند.

و بعبارت دیگر کوشش داشتند که فرد انسان و جامعه انسانی آنطور که شاید و باید ببار آید، می‌خواستند مردم بی آنکه نادانی یا پیکرشته افکار خرافی در میانشان حکومت نماید با يك سلسله افکار و عقاید صحیح آراسته گردند؛ و بی آنکه دامن پاك انسانیت را بخوی حیوانات لکه دار و آلوده کنند و مانند درندگان و چرندگان جز دریدن همدیگر و پر کردن شکم چیزی نشناسند خوی ویژه انسانی را گرفته در بازار زندگی سرمایه انسانیت را بکار اندازند و بسود انسانیت نقد سعادت را بدست آورند.

یعنی مردمی بودند که سعادت خود را نمی‌خواستند ولی در راه سعادت جامعه و برای جهان انسانیت وظیفه‌ای جز این تشخیص نمی‌دادند.

خیر و سعادت خود را (که انسان جز آن چیزی نمی‌خواهد) در این دیدند که خیرخواه همه باشند و می‌خواستند دیگران نیز این چنین باشند، هر کس آنچه را برای خود دوست دارد برای همه دوست داشته باشد و آنچه را برای خود نمی‌خواهد برای دیگران نیز نخواهد.

در اثر همین واقع بینی و پیروی حق است که این بزرگواران باهمیت این وظیفه عمومی انسان (خیرخواهی) و سایر وظائف جزئی که فروع آن است پی بردند و بصف فداکاری و از خود گذشتگی متصف گردیدند و از بذل جان و مال خود در راه حق کوتاهی ننمودند و ریشه هر صفتی را که با بدخواهی توأم است زدند. بمال و جان خود بخل نمی‌ورزیدند؛ از خودپسندی و لثامت بیزار بودند، دروغ نمی‌گفتند، بکسی تهمت نمی‌زدند، و بعرض و جاه دیگران تعرض نمی‌کردند. توضیح این صفات و آثار آنها را درب بخش اخلاق باید جست.

مشخصات اجمالی

امام اول

(امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام

.تولد: ۲۳ قبل از هجرت

.خلافت: سال ۳۵ هجری

.وفات: سال ۴۰ هجری

.مدت خلافت: پنج سال تقریباً

.مدت عمر: ۶۳ سال

امام دوم

.حضرت امام مجتبی (علیه السلام) اسم: حسن، لقب مشهور مجتبی؛ کنیه ابا محمد

.(پدر بزرگوارش: حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام

.تولد: سال سوم هجری

.شهادت: سال ۵۰ هجری. بتحریر معاویه بدست همسر خود مسموم شد

.مدت امامت: ۱۰ سال

.مدت عمر: ۴۸ سال

امام سوم

.حضرت سیدالشهداء (علیه السلام). اسم حسین، لقب سید الشهداء، کنیه ابوعبدالله

.(پدر بزرگوارش: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام

.تولد: سال چهارم هجری

.شهادت: سال ۶۱ هجری بدستور یزید بن معاویه شهید شد

.مدت امامت: ۱۰ سال

.مدت عمر: ۵۷ سال

امام چهارم

.حضرت سجاد (علیه السلام). اسم علی، لقب سجاد و زین العابدین، کنیه ابامحمد

.(پدر بزرگوارش: حضرت امام حسین (علیه السلام)

.تولد: سال ۳۸ هجری

.وفات: سال ۹۴ هجری؛ بدستور هشام بن عبدالملک مسموم شد

.مدت امامت: ۳۵ سال

.مدت عمر: ۶۶ سال

امام پنجم

.حضرت امام باقر (علیه السلام) اسم محمد لقب باقر، کنیه اباجعفر

.(پدر بزرگوارش: حضرت امام سجاد (علیه السلام)

.تولد: سال ۵۸ هجری

.وفات: سال ۱۱۷ هجری بدستور ابراهیم بن ولید مسموم شد

.مدت عمر: ۵۹ سال

.مدت امامت: ۲۳ سال

امام ششم

.حضرت امام صادق (علیه السلام) اسم جعفر، لقب صادق، کنیه ابوعبدالله

.(پدر بزرگوارش: حضرت امام محمد باقر (علیه السلام)

.تولد: سال ۸۰ هجری

.وفات: ۱۴۸ هجری بدستور منصور عباسی مسموم شد

.مدت عمر: ۶۸ سال

.مدت امامت: ۳۱ سال

امام هفتم

.حضرت امام کاظم (علیه السلام) اسم موسی، لقب کاظم، کنیه ابوالحسن

.(پدر بزرگوارش: حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام)

.تولد: ۱۲۸ هجری

وفات: ۱۸۲ هجری

مدت عمر: ۵۴ سال

مدت امامت: ۳۵ هجری

امام هشتم

حضرت امام رضا (علیه السلام) اسم علی، لقب رضا، کنیه ابوالحسن

(پدر بزرگوارش: حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)

تولد: سال ۱۴۸ هجری

وفات: سال ۲۰۳ هجری، بدست مأمون عباسی مسموم شد

عمر شریفش: ۵۵ سال

مدت امامت: ۲۱ سال

امام نهم

حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) اسم محمد، لقب تقی و جواد، کنیه اباجعفر

(پدر بزرگوارش: حضرت امام رضا (علیه السلام)

تولد: سال ۱۹۵ هجری

وفات: ۲۲۰ سال بتحریرک معتصم عباسی بدست همسر خود مسموم شد

عمر شریفش: ۲۵ سال

مدت امامت: ۱۷ سال

امام دهم

حضرت امام علی النقی (علیه السلام). اسم علی، لقب هادی و نقی، کنیه ابوالحسن

(پدر بزرگوارش: حضرت امام محمد تقی (علیه السلام)

تولد: ۲۱۴ هجری

وفات: سال ۲۵۴ هجری

مدت عمر: ۴۰ سال

مدت امامت: ۳۴ سال

امام یازدهم

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام). اسم حسن، لقب عسکری کنیه ابامحمد

(پدر بزرگوارش: حضرت امام علی النقی (علیه السلام)

تولد: سال ۲۳۲ هجری

وفات: سال ۲۶۰ هجری

عمر شریفش: ۲۸ سال

مدت امامت: ۷ سال

امام دوازدهم

حضرت امام عصر (مهدی موعود) (علیه السلام) اسم م ح م د، لقب هادی و مهدی کنیه ابالقاسم

(پدر بزرگوارش: حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام)

تولد: سال ۲۵۶ هجری

آنحضرت بامر خدا از انتظار مستور است و روزیکه خدا بخواهد ظهور فرموده جهانرا پر از عدل و داد خواهد نمود.

عثمان بنوشرکه تواریک هر چه از معاویه درخواست کمک کرد معاویه جواب مساعد نداد ولی بعد از اینکه کشته (48) شد بدعوی خونخواهی او با امیر المؤمنین بجنگ پرداخت

اخلاق - احکام

درسهای از اخلاق - 1

چنانکه در آغاز جلد اول دانسته شد دین مقدس اسلام يك برنامه عمومی و همیشگی است که از جانب خدای متعال برای زندگی انسان در هر دو جهان به سوی خاتم پیغمبران نازل شده است تا در جامعه بشری به مورد اجرا درآید و کشتی انسانیت را از گرداب جهالت و بدبختی بیرون کشیده بساحل نجات برساند نظر باینکه دین برنامه زندگی است ناگزیر نسبت به آنچه که با زندگی ارتباط دارد وظیفه‌ئی برای انسان تشخیص داده و انجامش را از وی می‌خواهد

بطور کلی زندگی ما به سه امر ارتباط دارد

خدای متعال که ما آفریده او هستیم و حق نعمت او از هر حقی بزرگتر و وظیفه‌شناسی نسبت به - 1

ساحت مقدس او از هر واجبی واجبتر است

خودمان - 1

همنوعان خودمان که ناگزیریم با آنان زندگی کنیم و کار و کوشش خود را با همکاری و دستگیری ایشان - 3

انجام دهیم بنا براین بر حسب دستور ما سه وظیفه کلی داریم

وظیفه نسبت بخدا؛ نسبت بخود؛ نسبت بدیگران

وظیفه انسان نسبت بخدا - 1

وظیفه نسبت بخدای متعال مهمترین همه وظائف می‌باشد که باید با دلی پاک و نیتی خالص در انجام آن

کوشیده و برای نخستین بار وظیفه انسانی است که آفریدگار خود را بشناسد. زیرا چنانکه وجود خدای متعال سرچشمه هستی هر آفریده و موجود هر پدیده و واقعیتهای است شناسائی و علم بوجود پاکش نیز روشنائی بخش هر دیده واقع بینی است، و بی اعتنائی باین حقیقت وجدانی منشأ هر گونه جهالت و بی بصیرتی و وظیفه‌شناسی می‌باشد و کسیکه بمعرفت حق بی اعتنا بماند و در نتیجه چراغ روشن وجدان خود را بکشد هیچگونه راهی برای بدست آوردت سعادت واقعی انسانی ندارد. چنانکه میبینیم مردمیکه از خدانشناسی روگردان می‌باشند و در زندگی خود اهمیتی باین حقیقت نمی‌دهند خدای متعال در کلام خود: «از معنویات انسانی بکلی دور و منطقی جز منطق حیوانات چرنده و درنده ندارند: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يَرِدْ إِلَّا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ» سوره نجم آیه ۲۸: می‌فرماید خلاصه ترجمه: از کسانی که از یاد خدا رو گردانند و غیر از زندگی دنیا و خوردن و خوابیدن مقصود دیگری ندارند: روگردان باش چون این مردم از دنیا چیزی غیر از خوردن و خوابیدن نمی‌دانند و البته باید یادآور شد که خدانشناسی برای انسان که يك موجود واقع بین و دارای گزینه استدلال است اضطرابی و قهری می‌باشد زیرا با شعور خدادادی خود بهر گوشه و کنار آفرینش که نگاه کند آثار وجود خدای جهان و علم قدرت وی را مشاهده می‌نماید. بنابراین معنی خدانشناسی این نیست که انسان خدانشناسی را برای خود بوجود آورد بلکه مقصود اینست که انسان باین حقیقت روشن که با هیچ پرده‌ئی نمی‌شود آنرا پوشاند با دیده بی اعتنائی ننگرد و بوجدان خود که هر لحظه بسوی خدا دعوتش می‌کند پاسخ مثبت دهد و با پی‌گیری این معرفت هر گونه شك و تردید را از دل خود بزداید.

خدا پرستی

پس از خدانشناسی دومین وظیفه ما خداپرستی است زیرا در ضمن شناسائی حق این حقیقت روشن می‌شود که سعادت و نیکبختی که یگانه هدف ما است در عمل کردن و اجراء برنامه‌ای است که خدای مهربان برای زندگی ما معین فرموده و بوسیله فرستادگان خود ابلاغ داشته است پس اطاعت فرمان خداوندی و بندگی او یگانه وظیفه ایست که هر وظیفه دیگری در برابر آن ناچیز و كوچك است و قاضی ربك الا تعبدوا الا اياه سوره بنی اسرائیل آیه ۲۳. خلاصه ترجمه: دستور: خدای متعال می‌فرماید خداوند اینست که غیر از او کسی را نپرستید و از دیگری اطاعت نکنند. الم أَعْهَدَ الْيَكْمَ يَا بَنِي آدَمَ إِنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَ إِنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ: و نیز می‌فرماید مستقیم سوره یس آیه ۶۰. خلاصه ترجمه: ای گروه آدمیان آیا بشما فرمان ندادم که از دشمن آشکار خود شیطان اطاعت نکنید و تنها مرا اطاعت و بندگی کنید؟ اینست راه راست بنابراین وظیفه ما است که مقام بندگی و نیازمندی خود را بشناسیم و عظمت و کبرای نامحدود خداوند را در نظر داشته باشیم و او را از هر جهت بخویشتن محیط دانسته از فرمانهای او اطاعت کنیم؛ بر ما است که جز خدای متعال را نپرستیم و غیر از پیغمبر گرامی و ائمه هدی که خداوند عالم ما را بفرمانبرداری آنان دستور داده از دیگری اطاعت نکنیم. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ سوره نساء آیه ۵۹. خلاصه ترجمه: از: خدای متعال می‌فرماید خدا و پیغمبر و فرمانروایان دین (ائمه) اطاعت کنید. البته در اثر اطاعت خدا و اولیای دین عملاً باید بهر چیزیکه منسوب بخدا است احترام کامل را رعایت نمود؛

نام مبارك خدا و نامهای اولیای دین را با ادب یاد کرد؛ در احترام کتاب خدا (قرآن کریم) و کعبه مشرفه مساجد و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى : و اعتاب مقدسه اولیاء دین باید کوشید چنانکه خدای متعال می‌فرماید القلوب سوره حج آیه ۳۲. خلاصه ترجمه: کسیکه در تعظیم و احترام نشانه‌های خدای متعال می‌کوشد، پرهیزکاری باطنی خود را اظهار می‌دارد.

وظیفه انسان نسبت بخود - 2

انسان در زندگی خود هر روشی را که دنبال کند و هر راهی را که بپیماید در حقیقت جز سعادت و کامیابی خود چیزی نمی‌خواهد و چون شناختن سعادت چیزی فرع شناختن خود آنچیز است؛ یعنی تا خود را نشناسیم نیازمندی‌های واقعی خود را که سعادت ما در رفع آنها است نخواهیم شناخت؛ بنابراین لازمترین وظیفه انسان اینست که خود را بشناسد تا بدین وسیله سعادت و خوشبختی خود را درک نموده و با وسائلی که در دست دارد و در رفع نیازمندی‌های خود بکوشد و عمر گرانمایه را که تنها سرمایه او است برایگان از دست ندهد.

هر که خود را بشناسد خدا را شناخته است: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید کسیکه خود را بشناسد بی‌الترین مرحله معرفت رسیده : و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید است.

بعد از آنکه انسان خود را شناخت متوجه می‌شود که بزرگترین وظیفه‌اش اینست که گوهر انسانیت خود را گرامی دارد.

چنین گوهر تابناکی را پایمال هوی و هوس ننماید و در بهداشت ظاهری و باطنی خود بکوشد تا بیک زندگی شیرین و لذت بخش جاودانی نائل شود.

کسیکه خود را گرامی دارد شهوتهای نفسانی پیش وی پست : امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید و ناچیز خواهد شد.

وجود انسان از دو چیز تشکیل یافته است: روان و تن. وظیفه انسان است که در حفظ صحت و استقامت هر دور کن خود بکوشد، و بطوریکه در آئین مقدس اسلام نسبت بهر دو بخش دستورهای دقیق و کافی داده شده است در بهداشت روان و تن خود سعی نماید.

بهداشت جمعی:

پرهیز از مضرات - آئین مقدس اسلام در ضمن يك سلسله مقررات، بهداشت جسمی را بطور کافی تأمین نموده است مانند نهی از خوردن خون و مردار و گوشت بعضی از حیوانات و غذاهای سمی و نهی از نوشیدن مسکرات و آبهای ناپاک؛ پرخوری؛ ضرر زدن بدن و دستورهای دیگری که این فصل گنجایش تفصیل آنها را ندارد.

حفظ نظافت:

پاکیزگی یکی از مهمترین اصول بهداشت است بهمین سبب در آئین مقدس اسلام اهمیت زیادی باین اصول داده شده است. اهمیتی که در اسلام پاکیزگی داده شده در هیچ آئین دیگری یافت نمی‌شود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است النظافه من الايمان

اسلام گذشته از اینکه بطور عموم بنظافت و پاکیزگی امر می‌کند بطور خصوص نیز بهر یکی از نظافتها توصیه می‌نماید مانند چیدن ناخنهای دشت و پا، ستردن موهای زائد سر و بدن، شستن دستها پیش از غذا و پس از آن، شانه زدن مو مضمضه و استنشاق، روزی چند بار مسواک کردن؛ جاروب کرده خانه، پاکیزه نگاه داشتن راهها و در خانه‌ها و زیر درختها و مانند اینها

اسلام گذشته از این دستورها عبادتهائی تشریع کرده که توأم با پاکیزگی و نظافت دائمی است مانند پاک کردن بدن و لباس از نجاستها و روزی چند مرتبه وضو برای نماز و غسلهای گوناگون برای نماز و روزه مضمضه و مسواک

دهان انسان که مجرای غذا می‌باشد بواسطه تناول غذا آلوده می‌شود و ریزه‌های غذا در بن دندانها و سطح زبان و سایر جاهای دهان باقی می‌ماند و در نتیجه داخل دهان؛ آلوده و بدبو می‌گردد و گاهی بوسیله تخمیرات و فعل و انفعالاتی شیمیائی که در میان خرده‌های غذا انجام می‌گیرد مواد سمی بوجود می‌آید و با غذا آمیخته شده وارد معده می‌شود. علاوه بر این تنفس چنین شخصی در میان يك جمع موجب فساد هوای آن مجمع شده دیگران را می‌آزارد

از اینرو شرع مقدس اسلام به مسلمانان دستور داده است که هر روز (مخصوصاً پیش از هر وضو) دندانهای خود را مسواک کنند و با آب تمیز مضمضه کرده دهان خود را از آلودگی پاک نمایند
استنشاق:

تنفس از ضروریات زندگی انسان است و غالباً هوائی که در منطقه‌های مسکونی انسان می‌باشد از گرد و غبار و کثافات خالی نیست و البته تنفس با چنین هوائی برای دستگاه تنفس ضرر دارد، برای پیشگیری از این ضرر خدای مهربان در درون بینی انسان موهائی رویانیده که نمی‌گذارد گرد و غبار به ششها برسد با این حال گاهی بواسطه آنکه گرد و غبار در بینی جمع می‌شود و موهای بینی از انجام کامل وظیفه خود باز می‌ماند از این جهت در شرع اسلام دستور داده شده که مسلمانان روزی چند مرتبه پیش از وضو استنشاق کنند و بواسطه کشیدن آب پاک به بینی خود بهداشت مربوط به تنفس خود را حفظ نمایند
بهداشت روح

تهذیب اخلاق

انسان با وجدان خدادادی خود؛ ارزش اخلاق پسندیده را درك کرده و به اهمیت آن از نظر انفرادی و از نظر اجتماعی پی می‌برد از این جهت در جامعه بشری کسی پیدا نمی‌شود که اخلاق نیکو را نستاید و صاحب اخلاق ستوده را محترم نشمارد

اهمیتی که انسان به اخلاق پسندیده می‌دهد محتاج به بیان نیست و دستوره‌های وسیع و دامنه داری که **و نفس و ما سویها فالحمها** :اسلام در اخلاق دارد برای همه کس روشن است خدای متعال می‌فرماید **فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها** سوره شمس آیه ۷ - ۱۰

خلاصه ترجمه: قسم به نفس و به خدائی که آن را آفریده و پس از آن بدیها و خوبیها را به او فهمانیده؛ رستگار است کسی که خود را از زشتیها پاکیزه کند، و کسی که در تربیت خویش کوتاهی کند از رستگاری باز مانده است

تحصیل علم

یکی از صفات پسندیده روحی داشتن علم است و فضیلت و برتری دانا بر نادان از آفتاب روشن‌تر است. آنچه انسان را از سایر حیوانات امتیاز می‌دهد همانا نیروی عقل و زور علم است حیوانات دیگر هر کدام طبق ساختمان ویژه خود دارای غریزه‌های ثابتی هستند که بطور یکنواخت نیازمندی‌های زندگی خود را مطابق آنها رفع می‌کنند و هرگز در زندگی آنها امیدی بترقی و تعالی نیست و نمی‌توانند درهای تازه‌ئی بروی خود و دیگران باز کنند. تنها انسان است که بواسطه نیروی خرد هر روز معلومات تازه‌ئی بر معلومات گذشته خود می‌افزاید و با کشف قوانین طبیعت و ماوراء طبیعت هر زمان ارزش و رونق تازه‌ای به زندگی مادی و معنوی خود می‌دهد به ادوار گذشته نظر افکنده برای آینده خود و دیگران پایه‌گذاری می‌نماید.

اسلام در تحصیل علم بقدری تأکید فرموده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

بدنبال علم بروید اگرچه در چین باشد و نیز :تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است و نیز می‌فرماید

از گهواره تا گور در آموختن دانش بکوشید : می‌فرماید

اسلام بشناختن اسرار آفرینش و تفکر در آسمانها و زمین و طبیعت انسان و تاریخ ملل و آثار گذشتگان (فلسفه و علوم ریاضی و طبیعی و غیر آنها) بسیار توصیه می‌کند و همچنین یاد گرفتن مسائل اخلاقی و شرعی (اخلاق و حقوق اسلامی) و اقسام صنایع که بزندگی انسان سر و صورت می‌دهد در اسلام بسیار ترغیب و تأکید شده اهمیت علم از نظر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بقدری است که در جنگ بدر وقتی گروهی از کفار بدست مسلمانان اسیر شدند حضرت دستور دادند تا هر يك از اسیران با پرداختن پولهای هنگفتی آزاد شوند فقط عده‌ئی از اسیران که سواد داشتند از پرداختن آن مقدار معاف شدند بشرط آنکه هر کدام آنان به ده نفر از جوانان مسلمان خواندن و نوشتن بیاموزند.

اهمیت محصل از نظر اسلام

اهمیت سعی و کوشش در راه رسیدن بهر هدفی باندازه اهمیت همان هدف است و چون هر انسانی با فطرت خدادادی خود اهمیت علم و دانش را در عالم انسانیت از هر چیز بالاتر می‌داند ارزش محصل بالاترین ارزشها خواهد بود و نظر باینکه اسلام دینی است که بر اساس فطرت استوار است بدون تردید بالاترین ارزشها را به محصل می‌دهد. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود:

کسیکه در راه تحصیل علم باشد محبوب خدا است

با اینکه جهاد یکی از پایه‌های دین است و اگر پیغمبر یا امام دستور جنگ دهد عموم مسلمانان باید در جنگ شرکت کنند کسانی که مشغول تحصیل علوم دینی هستند از این حکم معافند، و باید پیوسته عده کافی از مسلمانان در مراکز علمی بتحصیل علم بپردازند.

خدای متعال می‌فرماید

و ما کان المؤمنون لینفروا کافه فلولاً نفر من کل فرقه منهم طائفة لیتفقوها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون سوره توبه آیه ۱۲۲

خلاصه ترجمه

مسلمانان نباید همگی برای جهاد بیرون روند بلکه باید از هر فرقه گروهی بسوی مراکز علمی کوچ کرده. حقایق دین را بدست آورند و پس از مراجعت، قوم خود را بتعالیم اسلام آشنا سازند.

اهمیت معلم و آموزگار

از بیانی که در خصوص دانش و دانش پژوه گذشت ارزش آموزگار نیز از نظر اسلام روشن می‌شود

:امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید

هر کس بمن چیزی آموخت مرا بنده خود کرده است

:و باز می‌فرماید: مردم سه دسته می‌باشند

اول عالم ربانی

دوم آنکه برای نجات خود و دیگران تحصیل علم می‌پردازد

سوم کسانی که از دانش و خرد عاری هستند ایشان مانند مگس‌هایی هستند که بسر و صورت چهارپایان

یا از هر سو بوی کثافتی بشنوند بآن سو می‌نشینند و با هر بادی که می‌وزد این سو و آن سو می‌روند

(می‌دوند)

:وظیفه معلم و شاگرد

قرآن کریم علم و دانش را حیات و زندگی حقیقی انسان می‌شناسد چه اگر دانش نبود انسان با جماد و

مرده هیچ فرقی نداشت

بنابراین دانش‌آموز باید معلم خود را کانونی از زندگی تصور کند که تدریجاً زندگی واقعی خود را از وی دریافت

می‌دارد و از اینجهت باید خود را زنده او بداند و در احترام و تعظیم او کوتاهی نکند و در پذیرفتن تعلیم و تربیت

او اگرچه همراه با خشونت و تندی باشد سرسختی نشان ندهد و در حضور و غیبت و زندگی و پس از مرگ

او در بزرگداشت وی کوتاهی نکند

همچنین معلم باید خود را مسؤول زندگی شاگرد بداند و نا هنگامیکه او را بپایه يك انسان زنده و با افتخار

نرسانیده خسته نشود و آرام نگیرد

اگر گاهی دانش‌آموز از پذیرفتن آموزش و پرورش وی کوتاهی کند دلسرد نشود و اگر در تعلیم و تربیت

پیشرفت کند از وی تقدیر نماید و اگر مسامحه کند با تشویق بنشاطش آورد و هرگز روحیه دانش‌آموز را با

گفتار و رفتار خود افسرده نکند

:وظیفه انسان نسبت به پدر و مادر

پدر و مادر واسطه آفرینش فرزند و تربیت ابتدائی او می‌باشند بدین سبب در دین مقدس اسلام بالاترین

توصیه و تأکید در اطاعت و احترام ایشان وارد شده تا جائیکه خدای متعال در کلام خود پس از ذکر توحید

:باحسان والدین توصیه فرموده و می‌فرماید

و قُضِيَ رَبِّكَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا اِلَّا اِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا سوره اسری آیه ۲۲

.خلاصه ترجمه: خدای تو فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید

.و در اخباریکه گناهان بزرگ را می‌شمارد پس از شرك، بدرفتاری نسبت به والدین شمرده شده است

:و نیز خدای متعال در ذیل آیه گذشته می‌فرماید

اِذَا بَلَغَ الْبِكْرُ احَدُهُمَا اَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا اِفْ و لَا تَنْهَرُهُمَا و قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا و اخفض لهما

جناح الذل من الرحمه سوره اسری آیه ۲۳

:خلاصه ترجمه

اگر یکی از پدر و مادر یا هر دوشان سالمند شده و بسن پیری رسیدند به آنان کلمه زنده‌نی مگو و بانك

برایشان وزن و با احترام با ایشان سخن گوی و با مهربانی در برابرشان بال فروتنی بگستر

چه خوش گفت زالی به فرزند خویش گر	چو دیدش پلنگ افکن و پیل تن که بیچاره
از عهد خردیت یاد آمدی نکردی در این	بودی در آغوش من که تو شیر مردی و
روز بر من جفا	من پیر زن

در دین مقدس اسلام اطاعت پدر و مادر جز در موردیکه بترك یکی از واجبات؛ یا فعل یکی از محرمات امر کنند، واجب است. و بتجربه رسیده است که مردیکه پدر و مادر خود را می‌رنجانند در زندگی خود خوشبخت و کامروا و بالاخره رستگار نمی‌شوند

احترام بزرگان

احترام پیران سالمند نیز لازم است چنانکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود **تجلیل و احترام پیران تجلیل و احترام خدا است**

وظیفه انسان نسبت بخویشاوندان

خویشاوندان که بوسیله پدر و مادر انسان رابطه نسبی دارند سبب طبیعی انعقاد اجتماع می‌باشند و بواسطه اتحاد خون و اشتراك سلول، انسان را جزئی از يك خانواده قرار می‌دهند. پیاس این اتحا و ارتباط طبیعی اسلام پیروان خود را بصله رحم امر می‌کند و در قرآن و اخبار پیشوایان دین توصیه‌های اکیدی در این باره شده است؛

خدای متعال می‌فرماید

و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیباً سوره نساء آیه ۱

خلاصه ترجمه

از خدائیکه همدیگر را باو قسم می‌دهید بپرهیزید؛ و خویشاوندان خود را رعایت کنید؛ زیرا خداوند عالم مراقب اعمال شما است

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید

من امت خود را به صله رحم سفارش می‌کنم و اگر در میان خویشاوندان یکسال راه فاصله باشد باید پیوند خویشی را از هم نگسلند

وظیفه انسان نسبت بهمسایگان

چون همسایگان بواسطه نزدیکی محل آسایش ارتباط بیشتری با یکدیگر دارند و طبعاً در حکم يك خانواده بزرگتری می‌باشند خوشرفتاری و بدرفتاری یکی از آنان در همسایه‌های دیگر بیشتر از سایرین تأثیر خواهد داشت

کسیکه در خانه خود شب را با هیاهو بروز می‌رساند بکسی که در آنطرف شهر است آزار نمی‌رساند ولی از

همسایه خود سلب آسایش می‌کند.

توانگری که در کاخ زیبای خود با عیش و نوش روزگار می‌گذرانند از پیش چشم بینوایان دور دست بدور است ولی هر لحظه بدل همسایه تنگدست خود که در کلبه گلی خزیده، آتش می‌زند و قطعاً روزی فرا می‌رسد که کیفر کردار خود را بچشد، از اینرو و در شرع مقدس اسلام رعایت حال همسایه بسیار توصیه شده

:پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود

جبرئیل در خصوص همسایه آنقدر بمن سفارش کرد که گمان بردم خدای متعال همسایه را یکی از وراث قرار خواهد داد

:و نیز می‌فرمود

کسیکه خدا و قیامت را قبول دارد و هرگز به همسایه خود ظلم و ستم نمی‌کند و اگر از وی قرضی بخواهد باو می‌دهد؛ و در غم و شادی شریک او خواهد بود، و همسایه را اگرچه کافر باشد نباید آزد

:و باز می‌فرماید

کسیکه همسایه خود را بیازارد بوی بهشت را نخواهد شنید و کسیکه حق همسایه را مراعات نکند از ما نیست و کسی که سیر باشد و بداند که همسایه‌اش گرسنه است و باو چیزی ندهد مسلمان نیست

:وظیفه انسان نسبت بزیردستان و بیچارگان

شك نیست که تشکیل جامعه برای رفع نیازمندیهای افراد است، و مهمترین وظیفه اعضاء هر جامعه آنست که از درماندگان و ناتوانان دستگیری کنند و نیازمندیهای زندگی کسانی را که خود توانائی رفع آنها ندارند بوسیله‌ئی رفع نمایند

امروز دیگر این مسأله روشن شده است که بی قیدی متمولین نسبت به گرفتاری افراد تنگدست بزرگترین خطری است که می‌تواند جامعه‌ئی را نابود کند و توانگران خود نخستین قربانی این خطر می‌باشند اسلام چهارده قرن پیش با توجه باین خطر دستور داده که توانگران هر سال بخشی از ثروت خود را در میان ناتوانان قسمت کنند؛ و چنانچه با این اندازه رفع نیازمندیشان نشد مستحب است که برای توسعه زندگی فقیران بمقداریکه می‌تواند در راه خدا انفاق نمایند

:خدای متعال می‌فرماید

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون سوره آل عمران آیه ۹۲

:خلاصه ترجمه

به نیکی رستگاری نخواهید رسید مگر مقداری از آنچه را که مورد علاقه شما است در راه خدا بدهید :اخباریکه در خصوص خدمت بخلق رسیده بیشمار است پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود :
خير الناس أنفعهم للناس بهترین مردم کسی است که بیش از همه برای مردم سودمند باشد

:و نیز می‌فرمود

در روز رستاخیز کسی در نزد خدای متعال مقامش بالاتر است که بیش از همه در راه خیرخواهی بندگان خدا قدم برداشته باشد

در بلا یار باش یاران را بهمه حال
بدروی روزی

تا کند فضل ایزدت یاری تخم نیکی که
اینزمان کاری

وظیفه انسان نسبت به جامعه

چنانچه می‌دانیم افراد انسان بدستکاری هم کار می‌کند و در اثر آن از کار و کوشش همدیگر استفاده کرده و نیازمندیهای زندگی خود را رفع می‌نمایند جامعه‌هایی که از این افراد بوجود می‌آید بمنزله يك انسان بزرگ است و هر يك از افراد مانند عضوی از اعضای انسان بزرگ می‌باشد. هر يك از اعضاء بدن انسان کاری را که مخصوص به خود او است انجام می‌دهد و از منفعت کار خود بعلاوه منافع اعضاء دیگر بهرمند می‌شود یعنی در محیط فعالیت خود منافع خود را در ضمن منافع اعضاء دیگر تأمین می‌کند، و در شعاع زندگی دیگران بزندگی خود ادامه می‌دهد؛ و اگر هر يك از اعضاء خودخواهی بخرج می‌داد و بدرد دیگران نمی‌خورد مثلاً جائی که دست یا پا مشغول کار است چشم با نگاه خود با آنها همکاری نمی‌کند، یا دهان تنها به جویدن غذا و لذت بردن از آن قناعت کرده برای رفع نیازمندی معده غذا را فرو نمی‌برد، انسان بیدرنگ بدرد زندگی می‌گفت و در نتیجه؛ همان اعضای خودخواه انفرادی طلب نیز می‌مردند.

وظیفه افراد اجتماع نیز نسبت بجامعه همان وظیفه اعضای يك انسان است یعنی آدمی باید منافع خود را در ضمن منافع جامعه بخواهد و از کار و کوشش خود بهره‌برداری جامعه را در نظر گیرد تا از زحمت خودش برخوردار شود و بهمه نفع برساند تا خود نیز بتواند نفعی ببرد، از حقوق همه دفاع کند تا حقوق خودش از بین نرود این حقیقتی است که ما با فطرت خدادادی خود می‌فهمیم و دین مقدس اسلام نیز که بر اساس فطرت و آفرینش استوار است حکم و نظری جز این نخواهد داشت. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

مسلمانان برادر همدیگر و در برابر بیگانگان بمنزله یکدست؛ یکدل و يك جهت می‌باشند

و باز می‌فرماید

المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او در امان باشند

و باز می‌فرماید

من أصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم یعنی کسیکه بامور مسلمانان اهمیت ندهد مسلمان نیست.

از این جهت، در جنگ تبوک که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با لشکر اسلام بسر حد روم حرکت کردند بواسطه آنکه سه نفر از مسلمانان در جنگ شرکت ننمودند پس از مراجعت لشکریان اسلام وقتی آن سه نفر به استقبال رفته و بآن حضرت سلام کردند روی مبارك خود را از ایشان برگردانیده و جواب سلامشان را نداد همچنین مسلمانان روی از ایشان برتافتند و کسی در شهر مدینه حتی زنهای ایشان با آنان سخن نگفتند بالاخره بیچاره شده بکوههای مدینه پناه بردند و بتوبه و انابه پرداختند تا پس از چند روز خداوند توبه

ایشان را پذیرفت و بداخل شهر برگشتند

عدالت:

در قرآن و اخبار پیشوایان دین، عدالت بر دو قسم است

فردی و اجتماعی؛ و بهر دو معنی مورد عنایت کامل آئین مقدس اسلام می‌باشد

عدالت فردی

آنست که انسان از دروغ و غیبت و گناهان بزرگ دیگر اجتناب نموده و در انجام سایر گناهان پافشاری نکند و کسیکه دارای این صفت است عادل نامیده می‌شود و طبق مقررات اسلامی می‌تواند متصدی قضاوت و حکومت و پیشوائی تقلید و سایر مشاغل اجتماعی شود ولی کسیکه این شخصیت دینی را نداشته باشد نمی‌تواند از این مزایا بهرمند گردد

عدالت اجتماعی

آنست که انسان بحقوق دیگران افراد و تفریط روا ندارد و همه را در برابر قانون الهی مساوی به‌بیند و در اجراء مقررات دینی از حق تجاوز نکند و تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نگرفته از راه راست منحرف نشود

خدای متعال می‌فرماید

ان الله يأمر بالعدل سورة نحل آیه ۹۰. خدای متعال بعدالت امر می‌کند

در آیات و روایات بیشماری بعدالت در گفتار و رفتار امر شده و خدای متعال ستمکاران را در چند مورد از کلام خود صریحاً لعنت کرده است

در علم اخلاق عدالت بمعنی میانه‌روی در ملکات و صفات نفسانی است و کسی دارای این صفت می‌باشد که عدالت فردی و اجتماعی را مراعات نماید

راستگویی

ارتباط افراد انسان با یکدیگر که اساس اجتماعی بشری است بوسیله سخن گفتن برقرار می‌شود بنابراین، سخن راست که حقیقت پوشیده‌ئی را برای انسان کشف می‌کند یکی از ارکان ضروری اجتماع است و فوائد مهمی که هرگز اجتماع از آنها بی نیاز نیست بواسطه سخن راست تأمین می‌شود
و فوائد راستگویی را در چند جمله می‌توان بیان نمود

راستگو مورد اعتماد هموعان خویش است و آنان را از بررسی هر سخنی که از وی می‌شنود آسوده - 1
می‌کند

راستگو پیش وجدان خود سربلند و از رنج دروغ آسوده است - 2

راستگو بعهد و پیمان خود وفا می‌کند و در امانتی که باو سپرده شده خیانت نمی‌نماید زیرا راستی در - 3
رفتار از راستی در گفتار جدا نیست

بوسیله راستگویی بیشتر اختلافات و مشاجرات از بین می‌رود زیرا اکثر نزاعها در اثر این است که يك - 4
طرف یا هر دو طرف نزاع؛ حق و حقیقت را منکر می‌شوند

بخش بزرگی از عیوب اخلاقی و تخلف از قوانین و مقررات خود بخود از بین می‌رود زیرا غالب مردم برای - 5
پوشانیدن همین نوع کردارها و رفتارها است که دروغ می‌گویند

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید

مسلمان واقعی کسی است که راستگوئی را اگرچه بضرر او تمام شود بر دروغی که از آن بهرمنده می‌شود ترجیح دهد و از این ترجیح آسایش درونی یابد.

دروغ:

دروغ در اسلام یکی از گناهان بزرگ است که در کلام خدای متعال در برابر آنها عذاب قطعی وعده داده شده است.

دروغ نه تنها در شرع، گناه و کرداری زشت معرفی شده بلکه از نظر عقل نیز زشتی و ناروائی آن روشن است و شیوع این کردار ناپسندیده در جامعه در کمترین فرصتی؛ اعتماد را که یگانه رابطه اجتماعی مردم است از بین می‌برد و با تباه شدن چنین رابطه‌ای مردم در معنی با نهایت نگرانی که از همدیگر دارند در حال انفراد زندگی می‌کنند اگرچه به صورت در هیئت اجتماع بچشم می‌خورند.

مضرات دروغ:

از بیانی که در راستگوئی گذشت مضار دروغگوئی روشن می‌شود. دروغگو دشمن نابکار جامعه بشری می‌باشد و با دروغ خود که جنایت بزرگی است، در خرابی جامعه می‌کوشد زیرا دروغ مانند ماده مخدری است که نیروی فهم و شعور جامعه را کشته و حقایق را می‌پوشاند یا مانند نوشابه الکلی است که مردم را مست نموده و قوه عاقله را از تمیز خیر و شر باز می‌دارد. و از اینجاست که اسلام دروغ را یکی از گناهان بزرگ شمرده و برای دروغگو شخصیت دینی قائل نیست. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

سه طایفه اگرچه نماز بخوانند و روزه بگیرند منافقند، دروغگو؛ کسیکه بوعده خودش وفا نمی‌کند و کسیکه در امانت خیانت نماید.

و: نیز امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید

انسان وقتی لذت ایمان را می‌چشد که دروغ را اگرچه از روی شوخی باشد ترك نماید.

غیبت و افتراء:

بدگوئی از دیگران و نکوهش ایشان اگر راست باشد غیبت است و اگر دروغ باشد افتراء و گاهی بهتان نامیده می‌شود.

البته خدای متعال انسان را (جز پیامبران و امامان) معصوم نیافریده و هر کسسی بواسطه نقایصی که دارد از لغزش مصون نیست و عموم مردم در پس پرده‌ایکه خدای متعال بحکمت بالغه خود روی اعمالشان کشیده زندگی می‌کنند چنانکه اگر لحظه‌ای این حجاب الهی از روی نواقص و عیوبشان برداشته شود همه از همدیگر متنفر و گریزان می‌شوند و بنیاد اجتماعشان دفعه ویران می‌گردد از اینرو خدای متعال غیبت را حرام فرموده که از همدیگر در پشت سر در امن باشند و ظاهر محیط زندگیشان آراسته جلوه کند تا تدریجاً همان زیبایی بیرونی زشتی درونی را اصلاح نماید.

خدای متعال می‌فرماید

و: لا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً سوره حجات آیه ۱۲ خلاصه ترجمه

غیبت همدیگر را نکنید زیرا غیبت برادر مسلمان مانند اینست که تن مرده و بی جان او را (که بیخبر است) دریده بخورید.

گناه و زشتی افتراء بمراتب شدیدتر از غیبت می‌باشد و زشتی آن پیش خرد روشن است، خدای متعال در

:کلام خود بدی و ناروایی آنرا مسلم و بیچون و چرا شمرده، و نیز می‌فرماید
انما یفتقری الکذب الذین لا یؤمنون سوره نحل آیه ۱۰۵ کسانی که افترا می‌گویند ایمان ندارند

:تعرض به عرض مردم

دریدن پرده عفت از نظر اسلام یکی از گناهان بزرگ است و بحسب اختلاف مورد مجازاتهای سختی از قبیل تازیانه و قتل و رجم برای آن وضع شده است
باز بودن راه این کردار زشت اگرچه با رضایت طرفین باشد بنیاد نسبها را که اسلام اهمیت زیاد بآن می‌دهد متزلزل و جریان احکام ارث و غیر آن را متوقف می‌سازد، و بالاخره عاطفه و علاقه پدر و مادری و فرزندى را از اثر می‌اندازد، و ضامن حقیقی اجتماع را که عقله طبیعی توالد و تناسل است از میان می‌برد
:رشوه

گرفتن پول یا ارمغانی در برابر حکم یا انجام دادن عملی که وظیفه گیرنده است رشوه نامیده می‌شود
(عدالت) محروم و (در اسلام، رشوه یکی از گناهان بزرگ است که مرتکب آن از مزایای اجتماعی دینی مستحق عذاب خداوندی است و کتاب و سنت باین معنی ناطقند
پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رشوه دهنده و رشوه گیرنده و کسی را که میان آنان واسطه است نفرین فرموده است

:و امام ششم (علیه السلام) می‌فرماید

رشوه گرفتن در دادرسی برابر کفر بخدا است

البته اینهمه نکوهش در رشوه‌ای است که برای حکم حق یا عمل عادلانه گرفته شود، و رشوه‌ای که در برابر حکم خلاف حق و عمل ظالمانه گرفته شد گناه آن بسی بزرگتر و سزای آن سخت‌تر است
:حسن معاشرت

انسان که خواه و ناخواه در اجتماع زندگی می‌کند از معاشرت با مردم گریزی ندارد و بی تردید معاشرت برای اینست که انسان وضع اجتماعی خود را حفظ نماید و روزبروز بر ترقی و پیشرفت مادی و معنوی خود بیفزاید و مشکلات زندگی را بهتر و آسانتر حل کند

بنابراین باید با مردم طوری برخورد کرد که موجب محبوبیت گردد و روز بروز بر وزن اجتماعی انسان بیفزاید و بر شماره یاران وی اضافه شود زیرا اگر مردم در برخورد با کسی سنگینی یا تلخی درك کنند در دلهایشان نفرت و دل‌تنگی ایجاد خواهد شد و بالاخره روزی فرا خواهد رسید که همه از او گریزان می‌شوند و چنین کسی منفور و میغوض اجتماع خواهد شد و باید در میان جمعیت با حال تنهائی و در وطن خود غریبانه زندگی کند و این وضع یکی از تلخترین و ناگوارترین نمونه‌های تیره بختی انسان است

اینست که دین مقدس اسلام معاشرت نیکو را به پیروان خود توصیه فرموده و درباره آن بهترین آداب و دستورها را بیان کرده است. از آنجمله دستور داده که مسلمانان هنگام ملاقات، بیکدیگر سلام کنند و فضیلت را از کسی دانسته که ابتدا بسلام نماید

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در سلام بهمه کس سبقت می‌گرفت حتی بزنان و کودکان هم سلام می‌کرد و اگر کسی بآن حضرت سلام می‌کرد جواب سلامش را بهتر از او می‌داد

:خداوند متعال می‌فرماید

و اذا حیئتم بتحیه فحیوا بأحسن منها أوردوها سوره نساء آیه ۸۵

:خلاصه ترجمه

وقتی بشما سلام دادند بهتر از آن پاسخ دهید یا عین آنرا رد کنید. و نیز دستور داده که انسان در برخورد با مردم تواضع و فروتنی کند و هر کس را فراخور وضع اجتماعی احترام نماید

:خدای متعال می‌فرماید

و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا سوره فرقان آیه ۶۳ خلاصه ترجمه: بندگان شایسته خدا

.کسانی هستند که با مردم تواضع و فروتنی می‌کنند

نکته‌ای را که باید متذکر شد اینست که معنی تواضع و فروتنی نه آنست که انسان خود را در انظار خوار و سبک کند و بانسانیت خود لطمه زند بلکه مقصود اینست که مزایا و افتخارات خود را برخ مردم نکشد و مزایای گزاف دیگری بخود نبندد و مردم را سبک و ناچیز نشمارد و همچنین معنی احترام به مردم این نیست که مردم را بحدی احترام کند که بتملق و چاپلوسی بکشد بلکه باید هر کسی را باندازه مزایای دینی و اجتماعی ارزش دهد بزرگان باندازه بزرگیشان احترام نماید و دیگران را نیز برعایت انسانیت آنان اکرام کند و باز معنی احترام و بزرگداشت مردم نه اینست که هر کار ناشایسته‌ای از هر که دید لب فرو بندد و بگذرد یا در مجلسی که همه اهل آن مجلس خلاف شرافت انسانی رفتار می‌کنند یا عملی را مخالف مقررات دینی انجام می‌دهند با آنان آمیزش کند و از ترس رسوائی هم‌رنگ جماعت شود زیرا احترام مردم در حقیقت احترام شرافت انسانی و مزیت دینی آنان است نه احترام هیکل و اندامشان و در صورتیکه شخصی شرافت انسانی و مزیت دینی خود را از بین ببرد و دلیلی برای بزرگداشت وی در میان نیست

بواسطه فرمانبرداری از دیگران نباید معصیت خدا نمود: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرمود

:همنشینی با نیکان

انسان با اینکه بسیاری از مردمان معاشرت دارد بحسب اقتضای زندگی ناگزیر است که با بعضی از مردم بیشتر از دیگران معاشرت کند اینان کسانی هستند که بنام دوست نامیده می‌شوند البته باعث این دوستی نزدیکی یکنوع همانندی در اخلاق یا روش یا پیشه و نظائر آنها است که بین دو یا چند نفر وجود دارد و چون ملازمت و همنشینی کم کم عادات و اخلاق یکی از دو همنشین را بدیگری انتقال می‌دهد از اینرو انسان باید همنشینی نیکان را اختیار کند زیرا در اینصورت اخلاق پسندیده آنان بوی سرایت خواهد کرد و از دوستی و یاری بی شائبه و خیرخواهانه ایشان سود خواهد برد و به پایداری دوستی ایشان دلگرم خواهد بود و گذشته از همه اینها بارزش و وزن اجتماعی خود پیش مردم خواهد افزود

:امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید

خير الاصحاب من يد لك على الخير

.بهترین یاران کسی است که تو را به کار نیک رهبری کند

:و نیز می‌فرماید

المرء یوزن بخليله مرد با دوستش سنجیده می‌شود

تو اول بگو با چه کس زیستی همان
قیمت آشنایان تو

که تا من بگویم که تو کیستی بود قیمت و
ارزش جان تو

همنشینی با بدن

نشست و برخاست با بدن و تبهکاران مایه هر گونه تیره‌بختی و بدفرجامی است و برای روشن شدن این مطلب همین بس که اگر از جنایتکاران و زشت کرداران مانند دزدان و راهزنان سبب انحراف و کجرویشان را بپرسیم بدون تردید خواهند گفت همنشینی با بدن و معاشرت با آنان ما را بدین روز انداخته است. و در میان هر هزار نفر بدکار یکی پیدا نمی‌شود که از پیش خود راه ناشایست را انتخاب کند. امیرالمؤمنین علی می‌فرماید ((علیه السلام

از همنشینی با بدن دوری کن چه آنکه یار بد ترا همانند خود می‌سازد. زیرا تا تو را مانند خود نسازد بتو نمی‌پیوندد.

و نیز می‌فرماید

ایاک و مصادقه الفاجر فانه یببعك بالتافه از دوستی بدکردار دوری کن زیرا تو را باندك چیزی می‌فروشد

با بدن کم نشین که درمانی

خوپذیر است نفس انسانی

حقوق فرزندان بر پدر و مادر

کارهائی که انسان باید انجام دهد نسبت بکسیکه در نتیجه آن ذی نفع است حق نامیده می‌شود و نسبت بکسیکه باید آنها را انجام دهد وظیفه و حکم و تکلیف نامیده می‌شود مثلاً کسیکه در مقابل اجرت برای دیگری کاری انجام دهد. پرداختن اجرت وظیفه کارفرما و حق کارگر است؛ و اگر کارفرما اجرت را نپردازد کارگر می‌تواند آنرا مطالبه کند و از حق خود دفاع نماید

چون انسان طوری آفریده شده که زندگی وی در این جهان جاوید نیست و خواه و ناخواه پس از چندی رخت بر می‌بندد، خداوند برای اینکه نوع بشر را از نابودی نگهدارد روش توالد و تناسل را برقرار ساخته و افراد را بوسائل ایجاد نسل مجهز نموده و عواطف درونیش را متوجه اینکار کرده است

در اثر همین تجهیز کامل است که طبعاً انسان فرزند خود را پاره‌ای از خود می‌داند و بقاء او را بقاء خود فرض می‌کند و در راه ا سایش و کامیابی وی هر گونه تلاش و کوششی را می‌نماید و رنجهای گوناگون را بر خود هموار می‌سازد؛ زیرا نابودی شخص یا شخصیت او را نابودی شخص یا شخصیت خود می‌داند، و در حقیقت پس وظیفه پدر و مادر است که از فرمان سازمان آفریتش که بقاء نوع بشر را می‌خواهد اطاعت می‌کند حکمی را که وجدان و شرع در آن متفقند در مورد فرزند اجراء نمایند و او را نیکو پرورش دهند تا انسان شایسته‌ای بار آید و در حق او چیزی را روا دارند که از نظر انسانیت برای خود روا می‌دارند و اینك بقسمتی از آنها اشاره می‌شود

از نخستین روزیکه سخن یا اشاره را می‌فهمد پایه اخلاق پسندیده و صفات شایسته را در روان وی بنا - 1 نهاده استوار سازند، و تا می‌توانند او را از موضوعات خرافی نترسانند و از کارهای زشت و خلاف عفت باز دارند؛ و خود نیز نزد وی از دروغ و بدگوئی و دشنام و الفاظ رکیک اجتناب کنند؛ و در برابر وی کارهای

پسندیده کنند تا عقیق و عالی طبع بار آید. و از خود جدیت و همت و عدالت بروز دهند تا عدالت دوستی و نوع پروری آنان از روی قانون **انتقال اخلاق** بوی منتقل شود و از زورگوئی و پستی همت و خودخواهی دور ماند.

تا بعد تمیز نرسیده در خور و خواب و سایر نیازمندیهای زندگیش عنایت بخرج دهند و بهداشت جسمی - 2 وی را رعایت کنند تا بدنی سالم و مغز و مزاجی قوی یافته آماده تعلیم و تربیت شود.
معمولاً از سال هفتم بدست آموزگارش بسپارند و کمال سعی را (از موقعیکه استعداد آموزش پیدا کند - 3 میزول دارند که زیردست آموزگار شایسته‌ای درآید تا آنچه می‌شنود اثر نیک و مطلوبی در وی بگذارد و موجب تلطیف روح و تزکیه نفس و تهذیب اخلاق وی گردد

هنگامیکه سن فرزند اقتضای آن را دارد که در مجامع عمومی یا در ملاقاتهای خانوادگی شرکت کند برای - 4 آشنائی برسمهای اجتماعی ویرا همراه خود بمجامع ببرند و بطرز معاشرتهای پسندیده آشنا سازند.
حق والدین بر اولاد

همان ندائی که از منادی وجدان و شرع بگوش پدر و مادر رسیده آنانرا درباره اولاد موظف می‌نماید، همانند آنرا وجدان و شرع متوجه فرزند ساخته او را موظف می‌سازد که از نیکی‌های پدر و مادر با دست و زبان و یا هر وسیله دیگر سپاسگزاری کند

پدر و مادر کسانی هستند که بخواست خدا فرزند را بوجود آورده‌اند و آسایش زندگی خود را فدای آسایش روحی و جسمی او نموده، يك عمر شبها بیداری کشیده و روزها رنج برده او را بعد يك انسان برومند رسانیده‌اند

بسی ناجوانمردی و پست فطرتی و نمک نشناسی است که انسان پدر و مادر را از خود بیازارد یا در روز پیری و ناتوانی با توانائی خود از ایشان دستگیری نکند

پس از توحید خدای متعال که اولین وظیفه انسان می‌باشد دومین وظیفه‌ای را که اسلام برای مردم معین فرموده نیکی به پدر و مادر است

و قضی ربك أن لا تعبدوا الا اياه و بالوالدين احساناً سوره اسری آیه ۲۳

حاصل ترجمه

خدای تو فرمان داده است که خدائی را جز او نپرستید و بر والدین نیکوئی کنید

بموجب وظیفه‌ای که در اسلام مقرر شده فرزند حق ندارد بهیچ وجه پدر و مادر خود را خوار بشمارد یا کاری انجام دهد که موجب رنجش ایشان شود، و باید پیوسته از پدر و مادر احترام نموده و نسبت به آنان فروتنی کرده و از احسان نیکوئی مخصوصاً در موقع نیازمندی ایشان مضایقه نکند ولی باید دانست که رضایت ایشان فقط در مستحبات و مباحات است و در واجبات مراعات رضایت آنان لازم نیست

حق برادران و خواهران نسبت بیکدیگر

در قرآن کریم بارها درباره خویشاوندان سفارش شده است و از قطع رحم اکیداً نهی گردیده و برادر و خواهر بعد از پدر و مادر و فرزند نزدیکترین خویشاوند می‌باشند و رابطه اجتماعی در میان آنان طبیعی و از سایر رابطه‌ها استوارتر و ریشه دارتر است، وظیفه برادران و خواهران است که اتصال نسبی خود را ترك نکنند و تعاون پرداخته تا آنجا که ممکن است بهمدیگر یاری دهند و در روز نیازمندی از همدیگر دستگیری کنند؛
بزرگترین نسبت به کوچکترین مهربان و دلسوز باشند کوچکترین نیز نسبت به بزرگترین احترام نمایند

عقوق والدین

پدر و مادر در اجتماع خانوادگی نسبت به فرزندان بمنزله ریشه درختند نسبت به شاخه‌ها چنانکه نسل و موجودیت شاخه‌های درخت بسته به ریشه آن است همچنین پایه‌گذار زندگی فرزند پدر و مادر وی می‌باشد و نظر باینکه جامعه انسانی از دو طبقه والدین و اولاد ترکیب یافته ریشه اصلی جامعه همان پدر و مادر می‌باشند.

بدرفتاری با پدر و مادر و آزار رسانیدن بآنها گذشته از اینکه نهایت حق ناشناسی و ناجوانمردی است موجب انقراض انسانیت و انهدام جامعه است؛ زیرا بی احترامی فرزند نسبت به پدر و مادر از جانب پدر و مادر نیز در شکل بی مهری و بی اعتنائی منعکس خواهد شد و از سوی دیگر چنانچه طبقه فرزند به پدر و مادر خود با چشم خواری و پستی نگاه کنند از فرزندان خود توقع بیشتر از آنکه خود دارند نخواهند داشت و بمهربانی و دستگیریشان در روز پیری و ناتوانی امیدوار نخواهند بود و قهراً از تشکیل خانواده دلسرد خواهند شد چنانکه در بسیاری از جوانان امروز اینحال مشاهده می‌شود.

عمومیت پیدا کردن این طرز تفکر بطور قطع راه توالد و تناسل را می‌بندد زیرا هرگز عاقلی عمر گرانباه را وقت پرورش نهالی نمی‌کند که نه میوه‌اش را خواهد خورد و در زیر سایه‌اش خواهد نشست و نه از تماشای آن سودی جز غم و اندوه خواهد برد. ممکن است تصور کنیم که دولت می‌تواند بوسیله جاذبه‌های گوناگون مردم را به تشکیل خانواده تشویق نماید، و بدین طریق مشکل توالد و تناسل را حل کند. ولی این نکته را باید متذکر بود که هیچ طریقه و رسمی از رسوم اجتماعی که پشتوانه طبیعی (مانند عاطفه پدر و مادری و فرزندی) نداشته باشد قابل دوام نیست.

گذشته از اینکه رها کردن یکی از گزینه‌های طبیعی ناگزیر انسانرا از يك رشته لذتهای روحی پاک محروم خواهد ساخت.

عزت نفس و درستکاری

دستگاه آفرینش که انسان را اجتماعی و نیازمند بتعاون آفریده است او را طوری مجهز نموده که در محیط اجتماع با نیروی شخصی خود می‌تواند گلیم خود را از آب بیرون کشیده از بهره کاریکه انجام می‌دهد چرخ زندگی خود را بگرداند.

تأمل در بیان گذشته جای تردید باقی نمی‌گذارد که صفت عزت نفس عبارت از آنست که انسان در زندگی از نیروهای خدادادی استفاده کند و در راه رسیدن به مقاصد خویش آنها را بکار اندازد و به نیروی دیگران تکیه نکند، و این خود یکی از اخلاق فطری و پسندیده انسان است.

عزت نفس سدی است که انسان را از زندگی پست و بسیاری از کارهای ناروا و کردارهای زشت نگه می‌دارد؛ کسیکه عزت نفس ندارد و چشم بدست این و آن دوخته بآسانی می‌تواند اراده و شخصیت خود را بدیگران بفروشد؛ و بطمع نوائی ناچیز هر چه بگویند آن کند؛ و هر چه از او بخواهند اگرچه آزادی فطری و آبرو و عزت و شرافت باشد نثار کند.

غالب جنایتها مانند آدمکشی و راهزنی و دزدی و جیب بری و خیانت و دروغگوئی و چاپلوسی و وطن فروشی و اجنبی پرستی و مانند اینها از نتایج شوم طمع و تکیه زدن بر دیگران است.

ولی کسیکه تاج افتخار و عزت نفس را بسر دارد در برابر هیچ عظمتی جز عظمی خدای متعال سر فرود نمی‌آورد؛ و در مقابل هیچ صولت و حشمتی بزانو در نمی‌آید و همیشه از آنچه حق تشخیص می‌دهد دفاع

می‌کند.

عزت نفس بهترین وسیله‌ای است که می‌توان با آن صفت درستکاری را بدست آورده حفظ نمود

احسان و دستگیری از درماندگان

این مطلب مسلم است که در هر جامعه‌ای درماندگان و بینوایان مستحق کمک و دستگیری هستند

وظیفه توانگران است که آنها را یاری کنند و این حق مسلم را پایمال نکنند و شرع مقدس اسلام نیز

سفارشهای مؤکد در رعایت این حق فرموده و توانگران را موظف می‌دارد که از ناتوانان و درماندگان دستگیری

نمایند

خدای متعال در قرآن مجید، خود را نیکوکار و بخشاینده و بخشنده معرفی نموده و بندگان خود را به داشتن

این صفات پسندیده ترغیب و تشویق می‌فرماید، تا جائیکه می‌فرماید

خدا همراه نیکوکاران است

و: نیز می‌فرماید

چیز را که انفاق می‌کنید بنفع خودتان است

و: در جای دیگر می‌فرماید

آنچه را که انفاق می‌کنید بخودتان خواهد برگشت و خسارتی نبرده‌اید

مطالعه و دقت در وضع اجتماعی و نیز در فوائد احسان مضمون شریف این آیات را روشن می‌سازد زیرا در

حقیقت همه قوای اجتماع برای همه افراد کار می‌کند و در جامعه‌ای که گروهی درمانده بر اثر دست تنگی

از کار و کوشش باز می‌مانند بهمان نسبت از تولید ثروت کاسته می‌شود و نتایج نامطلوب آن دامنگیر همه

افراد می‌شود و کار بجائی می‌رسد که توانگران از همه درمانده‌تر می‌شوند

ولی اگر توانگران با نیکوکاری و بخشش خود از درماندگان دستگیری نمایند نتایج بسیار عالی عایدشان

می‌شود که از آنجمله است

1 - با اینکار در دیگران نسبت به خود ایجاد محبت کرده دل گروهی را شیفته خود ساخته‌اند -

2 - با سرمایه ناچیزی احترام زیاد کسب نموده‌اند -

3 - پشتیبانی همه مردم را نسبت به خود کسب کرده‌اند زیرا مردم از نیکوکار طرفداری می‌کنند -

4 - از خطر روزی که کینه و خشم تنگدستان رویهم تراکم کرده هر خشک و تر را بسوزاند ایمن می‌باشند -

همان مال ناچیزی که در انفاق خرج کرده‌اند بواسطه براه افتاد چرخ اقتصاد جامعه مضاعف شده -

5 - بخودشان برمی‌گردد

آیات و روایات در فضیلت انفاق در راه خدا و تحریص و ترغیب بر آن بی شمار است

تعاون:

مسأله احسان و نیکوکاری که ذکر شد یکی از شعبه‌های مختلف تعاون است که اساس اجتماع بشری

است چه حقیقت اجتماع، دست بدست هم دادن افراد است که بواسطه کمکی که به‌همدیگر می‌کنند کار

همه درست گردد و زندگی همه استوار شود و نیازمندی همه رفع شود. نباید تصور کرد که دین مقدس

اسلام نیکوکاری را تنها در مال خواسته بلکه دستگیری از هر درمانده‌ای اگرچه نیاز مالی نداشته باشد

مطلوب دین مقدس اسلام و هم یکی از خواسته‌های وجدان انسان است

نادانی را دانش آموختن؛ نابینائی را دست گرفتن؛ گمراهی را راهنمائی کردن، افتاده‌ای را کمک کردن و...

همه از مصادیق احسان و نیکوکاری است و از تعاونی است که ما در نخستین روز تشکیل اجتماع اعتبار آن را تصدیق کرده و امضاء نموده‌ایم و پر روشن است که اگر انسان بخشی از کارهای فرعی را انجام ندهد کارهای اساسی را انجام نخواهد داد و اگر وظایف جزئی غیر مهم را رعایت نکند زیر بار وظائف کلی و مهم نخواهد رفت.

اقدام در خیرات و میرات

پسندیده بودن نیکوکاری برای نتیجه‌هایی است که از آن حاصل می‌شود و البته هر چه این نتایج و آثار؛ همگانی‌تر و پاینده‌تر باشد نیکوکاری خود نیز پسندیده‌تر و عالی‌تر خواهد بود معالجه يك بیمار، نیکوکاری و احسان است ولی ساختن و براه انداختن بیمارستانی که روزانه صدها بیمار را معالجه کند با آن قابل سنجش نیست. تعلیم يك دانشجو پسندیده است ولی هرگز بپایه تأسیس يك مؤسسه‌ای که سالانه صدها دانشمند بیرون می‌دهد نخواهد رسید؛ اینست که اوقاف عامه و خیرات و میرات همگانی از مراتب عالی‌ه احسان و نیکوکاری است

در زبان شرع از این خیرات عمومی بصدقه جاریه تعبیر می‌شود. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دو چیز اسباب سربلندی مرد است: یکی فرزند صالح و دیگری جاریه و چنانکه از کتاب و سنت :می‌فرماید معلوم می‌شود تا صدقه جاریه برپاست خدای متعال در حق کسیکه آنرا صدقه کرده حسنات می‌نویسد :تعدی بر مال یتیم

همان اندازه که نیکی به مردم عقلاً و شرعاً پسندیده است بدی به بندگان خدا نیز ناروا و نکوهیده می‌باشد ولی در شرع مقدس اسلام از چند مورد از مورد ظلم و اجهاف به شدت نهی شده که یکی از آنها تفریط در مال یتیم است

اسلام خوردن مال یتیم را یکی از گناهان بزرگ شمرده و در قرآن کریم تصریح شده که کسی که مال یتیمی را می‌خورد در حقیقت آتش می‌خورد و بزودی داخل آتش برافروخته‌ای خواهد شد. و چنانکه بیانات ائمه هدی می‌رساند سبب این همه تأکید این است که اگر به شخصی سالمند ستمی رسد ممکن است در مقام مخاصمه برآمده از حق خود دفاع کند ولی یتیم خردسال از دفاع عاجز می‌باشد

قتل نفس

یکی دیگر از موارد ظلم که در شرع مقدس اسلام بسیار ناپسندیده و نکوهیده است قتل نفس و کشتن بیگناه است

قتل نفس یکی از گناهان بزرگ می‌باشد و خدای متعال در کلام خود کشتن يك انسان را با کشتن همه مردم برابر می‌گیرد، و این نیست مگر از این راه که کشنده انسان سر و کار با انسانیت دارد و انسانیت در يك نفر و هزار نفر یکسان است

نومیدی از رحمت خدا

یکی از خطرناکترین گناهان در اسلام نومیدی از رحمت خدا است

قل يا عبادى الذين أسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله يَغفر الذنوب :خدای متعال می‌فرماید جمیعاً آنه هو الغفور الرحيم سوره زمر آیه ۵۴

خلاصه ترجمه: بگو ای بندگان من که به خود ستم کرده‌اید از رحمت و آمرزش من نومید نشوید زیرا خدا آمرزنده و مهربان است و اگر توبه کنید هر گناهی را می‌آمرزد

در جای دیگر نومید از رحمت را کافر می‌شمارد و جهتش این است که اگر کسی از رحمت و آمرزش خدا نومید شود دیگر محرك درونی ندارد که در زندگی خود کار خوب و پسندیده‌ای انجام دهد یا از گناهان بزرگ و كوچك و كردارهای زشت و ناروا اجتناب ورزد، زیرا محرك اصلی در این دو چیز **امید رحمت** و **نجات** از عذاب خدا است و این امید در چنین آدمی وجود ندارد و این فرد با کافری که پایبند به هیچ دین و آئین نیست از جهت حالت قلبی و صفات درونی کمترین فرقی ندارد.

فرار از جهاد و دفاع

فرار از میدان جنگ و پشت بدشمن کردن معمایش اینست که گریزنده جان خود را پرارزش‌تر و گرامی‌تر از زندگی جامعه می‌داند، و در حقیقت تسلیم کردن مقدسات دینی و جان و عرض و مال جامعه است. بدشمنی که همه شئون زندگیشان را تهدید می‌کند. بدین سبب فرار از جهاد و دفاع یکی از گناهان بزرگ شمرده شده و خدای متعال در کلام خود برای فرار:

و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفاً لقتال او متحيزاً الی فئه فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم سوره انفال آیه ۱۶.

خلاصه ترجمه

کسیکه در جهاد و دفاع پشت بدشمن کند و برگردد با خشم خدای تعالی برگشته و بازگشت وی بسوی جهنم است مگر اینکه کناره گیرد برای اینکه بهتر بتواند بجنگد یا برگردد که در میان یاران خود جای گرفته با دشمن بجنگد.

دفاع از آب و خاک

بنابر آنچه گذشت دفاع از جامعه اسلامی و خانه و کاشانه مسلمانان یکی از مهمترین واجبات اسلامی است.

خدای متعال می‌فرماید

و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء ولكن لا تشعرون سوره بقره آیه ۱۵۴

خلاصه ترجمه: کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مردگان نخوانید آنان زنده هستند ولی شما درک نمی‌کنید.

داستان مردانیکه در آغاز پیدایش اسلام جان بکف گرفته به جنگهای خونین می‌شتافتند، و شهدائی که در خون پاك خود آغشته می‌شدند، بسیار حیرت‌انگیز و در عین حال عبرت‌آمیز است اینان بودند که با خون پاك و تنهای چاك چاك خود پایه این آئین مقدس را استوار ساختند.

دفاع از حق

دفاع دیگری که بسی عمیقتر و وسیع‌تر از دفاع آب و خاک می‌باشد دفاع از حق است که یگانه هدف آئین مقدس اسلام می‌باشد. ریشه‌دارترین مقصد این روش خدائی احیاء حق و حقیقت است و بهمین نظر این آئین پاك دین حق نامیده شده یعنی دینی که از آن حق است و جز حق در بر ندارد، و چیزی را جز حق هدف قرار نمی‌دهد.

یهدی الی الحق و الی الطریق : خدای متعال در وصف کتاب خود که جامع همه حقایق است می‌فرماید **مستقیم** سوره احقاف آیه ۳۰ قرآن راهنمائی می‌کند بسوی حق و بسوی راهی که هیچگونه تناقض و تضاد

در آن نیست.

اینست که بر هر فرد مسلمان لازم است که حق را پیروی کند و حق گوید و حق شنود و با جمیع قوای خود و از هر راه که ممکن است از حق دفاع کند.

خشم و غضب:

خشم حالتی است در انسان که اگر بروز کند او را ب فکر انتقام می اندازد و راحتی درون را در گرفتن انتقام نشان می دهد و چنانچه انسان در این حال کمترین سستی در مهار کردن نفس خود ورزد بیدرنگ عقل سلیم وی مقهور خشم می شود و هر زشت و ناروایی و ناشایسته و ناسزایی در نظرش درست می آید و بجائی می رسد که بواسطه آن از هر درنده ای درنده تر و از هر آتشی سوزنده تر می گردد. در اسلام سفارشهای مؤکدی در جلوگیری از طغیان این حال رسیده و نکوهش بسیاری از متابعت آن شده است، خدای متعال عنایت زیادی نسبت بکسانیکه غیظ خود را فرو می برند و در حال خشم بردباری بکار برده عفو می کنند فرموده است

چنانکه می فرماید

و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس سوره آل عمران آیه ۱۳۴ آنانکه غیظ خود را فرو برده از مردم عفو و اغماض می کنند

و در علامت مؤمنان می فرماید

و اذا ما غضبوا هم یغفرون سوره شوری آیه ۳۷ مؤمنان کسانی هستند که وقتی خشمناک می شوند می بخشایند

وجوب کار و اهمیت حرفه و صنعت

فعالیت و کار؛ پایه و اساسی است که نظام آفرینش روی آن استوار می باشد و آنست که ضامن بقاء هر آفریده ای است. خدای متعال آفریده های خود را مناسب حال هر يك با وسائلی مجهز کرده که با بکار انداختن آنها منافع را جلب و مضار را از خود دفع کند

انسان که شگفتی ترین و پیچیده ترین نقش آفرینش است نیازش از دیگر آفریدگان بیشتر می باشد و بدین سبب بفعالیت بیشتری احتیاج دارد تا بوسیله آن حوائج بیشمار شخصی خود را رفع نماید و هم نظام خانوادگی را که طبعاً باید تشکیل دهد سرپا نگهدارد

اسلام که دینی است فطری و اجتماعی، بهمین ملاحظه کسب و کار را واجب شمرده و برای افرادی که بیکار می نشینند ارزشی قائل نشده است

در اسلام هر فرد باید طبق سلیقه و ذوق خود یکی از اینهمه حرفه و صنعت که خدای متعال فکر انسان را بسوی آنها هدایت فرموده است انتخاب کند و از اینراه روزی خود را بدست آورد و باری از بارهای اجتماع را بدوش کشیده در آسودگی مردم بکوشد

خدای متعال می فرماید

و أن لیس للانسان الا ما سعی سوره نجم آیه ۳۹

خلاصه ترجمه

انسان تنها بوسیله کوشش و کار می‌تواند بجائی برسد.
و از اینجاست که بیکاری در اثر تنبلی در اسلام شدیداً ممنوع است

مضار بیکاری

از بیان گذشته روشن شد که کار و کوشش راهی است راست که آفرینش پیش پای انسان گذاشته تا با پیمودن آن، سعادت زندگی خود را دریابد و البته انحراف از مجرای خلقت و طبیعت اگرچه بسیار کم هم باشند جز بضرر انسان تمام نخواهد شد و در این صورت انحراف از امری که اساس نظام زندگی روی آن استوار است جز بدبختی دنیا و آخرت در بر نخواهد داشت

از اینجا است که امام هفتم (علیه السلام) می‌فرماید

در کارها اظهار سستی و خستگی مکن وگرنه دنیا و آخرت را از دست می‌دهی

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کسانی را که به بیکاری خو کرده سنگینی زندگی خود را بدوش دیگران می‌اندازند لعنت فرموده است

امروز از راه سنجش‌های روانی و اجتماعی بخوبی روشن شده است که قسمت اعظم مفاسد اجتماعی از بیکاری برمی‌خیزد. بیکاری است که چرخ اقتصادی و فرهنگی جامعه را از گردش باز می‌دارد و هر گونه انحطاط اخلاقی و خرافه پرستی را رواج می‌دهد

کشاورزی و منافع آن

کشاورزی که بوسیله آن مواد غذایی جامعه تهیه می‌شود بواسطه اهمیتی که دارد یکی از پسندیده‌ترین حرفه‌های انسانی است و بهمین سبب در اسلام تأکید زیادی در اتخاذ این شغل وارد شده است

امام ششم (علیه السلام) می‌فرماید

روز قیامت مقام کشاورزان از هر مقامی بالاتر است

امام پنجم (علیه السلام) می‌فرماید

هیچ کاری از زراعت بهتر و فائده آن عمومی‌تر نیست زیرا نیکوکار و بدکار، چرنده و پرنده از آن نفع می‌برند و بزبان حال کشاورز را دعا می‌کنند

اعتماد بنفس

بارها در بخش اعتقادات تذکر داده شد که برنامه عمومی اسلام اینست که انسان جز خدای یگانه کسیرا نپرستد و بکسی جز وی که پروردگار جهان است کرنش نکند و سر تعظیم فرو نیاورد

همه و همه، آفریدگان و پروردگان خدا می‌باشند و روزی او را می‌خورند و کسی را بر کسی حق تقدم

نیست مگر آنچه بسوی خدا برگردد

هر فرد مسلمانی باید بنفس خود اعتماد داشته باشد و از استقلال که خدای متعال بوی داده استفاده کند و وسائلی را که بوی ارزانی داشته بکار اندازد و راه زندگی را به پیماید نه اینکه بدیگران امید بسته و هر روز شریکی برای خدا بگیرد و بت تازه‌ای بتراشد

خادم باید بداند که نان خود را می‌خورد نه نان مخدوم را، کارگر باید بداند که بهره دسترنج خود را می‌برد نه

بخشش رایگان کارفرما یا ارباب خود را؛ هر کارمندی باید ایمان داشته باشد که مزد کار خود را می‌برد نه عطیه و هدیه رئیس یا اداره مربوط یا دولت یا جامعه را. بالاخره انسان آزاد نباید جز خدا بکسی امید بسته و کرنش کند وگرنه در باطن همان پستی و بردگی شرك را خواهد داشت که بت پرستان در ظاهر دارند.

مضار زندگی اتکالی

زندگی اتکالی یعنی بامید و پشتیبانی دیگران زیستن در حقیقت از دست دادن افتخار انسانی و شرافت استقلال و آزادی و منشأ همه گونه بزه و زشتکاریهای اجتماعی است که از خواری و پستی سرچشمه می‌گیرد.

کسیکه بامید دیگران نشسته چشم بدست این و آن می‌دوزد در حقیقت اراده و شعور خود را در این راه انجام دهد. به هر عار و (می‌فروشد، باید تملق کند؛ باید هر چه بخواهند و بگویند (حق یا باطل؛ زشت یا زیبا ننگی تن در دهد، بیگانه پرستی نماید، بهر ستم و ناروایی راضی شود، و بالاخره همه حدود و مقررات انسانی را بهیچ شمرد.

سؤال در غیر حال ضرورت در اسلام حرام است و مساعدت مالی فقرا که جزء مقررات اسلامی است تنها شامل حال فقیرانی است که مزد کارشان با مخارجشان برابری نمی‌کند یا از کار بازمانده‌اند.

کم فروشی:

از نظر اسلام کم فروشی یکی از گناهان بزرگی است که خدای متعال در کلام خود مرتکبین آن را سرزنش و تهدید می‌کند و می‌فرماید

ویل للمطففین... یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم سوره مطففین آیه ۱ خلاصه ترجمه

وای بر کم فروشان... آیا اینان نمی‌دانند که برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد؟

کم فروش علاوه بر اینکه بمردم ستم کرده اموالشان را از راه دزدی می‌رباید اطمینان و وثوق مردم را از خود سلب و تدریجاً مشتریان و بالاخره سرمایه خود را از دست می‌دهد.

ظلم و ستمگری

خدای متعال در کلام آسمانی خود صدها بار از ظلم یاد کرده و از این صفت پست که خوی درندگان است نکوهش فرموده (در دو سوم سوره هاس قرآن کریم که مجموعاً صد و چهارده سوره می‌باشد از ظلم سخن (بمیان آمده).

کسی را نمی‌توان پیدا کرد که با فطرت خود بدی و ناروایی ظلم را درک نکرده باشد یا کم و بیش نداند که از ظلم و ستم چه مصیبت‌های دردناکی به پیکر جامعه بشری وارد شده و چه خون‌هایی روان گردیده و چه خانه‌هایی بر باد رفته است.

بتجربه قطعی رسیده است که کاخ ستم هر چه محکم باشد پایدار نیست و زود یا دیر بر سر ستمکاران فرو خواهد ریخت. خدای متعال می‌فرماید

ان الله لا یهدی القوم الظالمین سوره انعام آیه ۱۴۴

:خلاصه ترجمه

.البته ستمکاران را بمقصد نهائی‌شان نخواهد رسانید

:و اولیاء دین فرموده‌اند

.سلطنت و ملک با کفر باقی می‌ماند ولی با ظلم و ستم پایدار نخواهد بود

:ایذاء مردم و شرارت

ایت دو صفت بهمدیگر نزدیکند زیرا ایذاء رسانیدن اذیت و رنج است به دیگران از راه زبان مانند دشنام دادن و گفتن سخنی که دیگران را برنجاند، یا از راه دست مثل کاری که مردم را ناراحت کند. و شرارت انجام دادن کارهایی است که برای مردم ایجاد شر کند

بهر حال این دو صفت نقطه مقابل آرزویی قرار دارند که انسان اجتماع را برای رسیدن بآن بوجود آورده است؛ و آن آسایش زندگی و آرامش خاطر می‌باشد

و از اینجا است که شرع اسلام که صلاح جامعه را درجه اول اهمیت قرار می‌دهد آنها را تحریم کرده است :چنانکه خدای متعال می‌فرماید

.و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغير ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثمًا عظیمًا سوره احزاب آیه ۵۸

:خلاصه ترجمه

.کسانیکه مردان و زنان مسلمان را بی جهت اذیت می‌کنند بار بهتان و گناه بزرگی را بدوش گرفته‌اند

:پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید

کسیکه مسلمانی را اذیت کند مرا اذیت کرده است و اذیت من اذیت خدا است، چنین کسی در توره و

انجیل و قرآن لعنت شده است

سرقت

دزدی پیشه زشت و ناروایی است که امن مالی جامعه را تهدید می‌کند و بدیهی است که ماده اولی زندگانی انسان مال و ثروتی است که بقیمت عمر خود آنرا بدست می‌آورد و بواسطه امن، حصارى بدور آن می‌کشد که از گزند هر گونه تعدی و تجاوز مصون بماند و پشتوانه و پشتیبان زندگی جامعه باشد البته شکستن این حصار و مختل ساختن این نظم، تباہ ساختن سرمایه عمری است که در راه بدست آوردن آن مصرف شده است و سبب از کار انداختن قسمت اعظم فعالیت مردم و بردیت دست آنها است اینست که اسلام در مجازات این عمل نفرت بخش که وجدان خود دزد نیز بخیانت بودن آن گواهی می‌دهد مقرر داشته که دست وی (چهار انگشت از دست راست) را ببرند

:خدای متعال می‌فرماید

.و السارق و السارقه فاقطعوا ايديهما جزاء بما کسبا سوره مائده آیه ۳۸

:خلاصه ترجمه

.دست دزد را ببرید و او را بسزای کردارش برسانید

اینهمه وسایل زندگی بیرون از شمار که امروز در دسترس انسان می‌بینیم در راه تحصیل و استفاده از آنها روز و شب می‌کوشیم؛ از نخستین روز در دسترس انسان نبوده و تدریجاً در اثر فعالیت بشر بوجود آمده مورد استفاده قرار گرفته است.

ولی در هر صورت بشر از انسان اولی گرفته تا انسان متمدن امروزی هرگز از کار و کوشش آرام ننشسته و برای تهیه وسایل زندگی با فطرت خدادادی خود می‌کوشیده است.

زیرا انسانی که نیروی وجودی او از فعالیت بیفتد و ابزار و جهازات داخلی و خارجی او مانند چشم و گوش و دهان و دست و پا و همچنین مغز و قلب و ریه و کبد او؛ از کار بماند جز مرده نخواهد بود.

از اینجا است که انسان نه تنها از راه ناچاری کار می‌کند بلکه از این جهت که انسان است فعالیت‌های گوناگون از خود بروز می‌دهد؛ و برای اینکه با شعور انسانی خود درک می‌کند که هر راه که هست باید سعادت و خوشی زندگی خود را تأمین کند، بکار و کوشش می‌پردازد و در راه خواسته‌های خود قدم بر می‌دارد و هم از اینجا است که انسان در هر محیطی و با هر روشی زندگی نماید؛ دینی یا غیر دینی؛ قانونی یا استبدادی و شهری و یا بیابانگردی، برای خود یک رشته تکالیف و وظائفی (کارهاییکه انجام دادن آن در زندگی لازم است) حس می‌کند که انجام دادن آنها آرزوهای واقعی انسانیت را بر می‌آورد و برای وی زندگی خوش و آسوده و سعادت‌مندانه‌ای را مهیا می‌سازد.

و البته ارزش این تکالیف و وظائف که تنها طریق سعادت‌مندی است قیمت و ارزش خود انسانیت است که ما پر ارزشتر و گران‌بها تر از آن کالائی تصور نمی‌نمائیم و آن را با هیچ کالای دیگری عوض نمی‌کنیم.

بنابراین **وظیفه‌شناسی** و انجام آن مهمترین مسئله عملی است که انسان در زندگی خود با آن روبرو است.

زیرا اهمیتش همان اهمیت خود انسان می‌باشد و کسیکه از انجام وظائف مسلمة خود سرباز می‌زند یا گاهی کوتاه می‌آید بهمان اندازه از مقام والای انسانیت سقوط می‌نماید و طبعاً به پستی و بی ارزشی خود اعتراف می‌کند؛ و یا هر تخلفی که می‌ورزد ضربت تازه‌ای به پیکر جامعه خود و در حقیقت به پیکر خود وارد می‌سازد.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

و العصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر سوره عصر آیه

۳.

و نیز می‌فرماید

ظهر الفساد في البر و البحر بما كسبت ايدي الناس سوره روم آیه ۴۱

اختلاف نظر روش‌ها در تشخیص وظیفه

اهمیت شناختن وظیفه و انجام آن در جهان انسانیت يك وظیفه‌ای است ثابت و مسلم، و هرگز انسانی

نمی‌توان یافت که با فطرت انسانی خود منکر این حقیقت گردد.

آری چون وظائف انسانی ارتباط کامل با سعادت زندگی انسان دارد، و دین با روشهای غیردینی درباره

زندگی انسان اختلاف نظر دارد، قهراً وظائف دینی با وظائف روشهای دیگر اختلاف خواهد داشت.

دین معتقد است که زندگی انسان يك زندگی نامحدود و بی پایانی است که با مرگ از میان نمی‌رود و سرمایه بخش پس از مرگ این زندگی بی پایان، همان فرآورده عقائد پاک و صحیح و اخلاق پسندیده و اعمال صالحه‌ای است که انسان در این نشاه پیش از مرگ کسب نموده است.

از این‌روی در وظائف و تکالیفی که دین برای فرد و جامعه تنظیم کرده زندگی آن جهان جاویدان نیز در نظر گرفته شده.

دین مقررات خود را در شعاع خداشناسی و پرستش و بندگی خدا که اثر بارز آن پس از مرگ و روز رستاخیز جلوه خواهد مرد وضع می‌نماید.

روشهای غیر دینی (هر چه باشد) تنها زندگی چند روزه این جهان را در نظر می‌گیرند و برای انسان وظائفی وضع می‌کنند که در سایه آنها از زندگی مادی و منابع جسمانی که میان انسان و سایر حیوانات مشترك است بهتر بتواند بهره‌برداری نماید.

و در حقیقت يك زندگی حیوانی را با منطقی که از احساسات و عواطف چرندگان و درندگان سرچشمه می‌گیرد برای انسان تنظیم می‌کنند؛ و دیگر توجهی بواقع بینی انسان و زندگی جاوید و مملو از معنویات وی ندارند.

از اینجا است که اخلاق عالی‌ه انسانی (چنانکه تجربه قطعی نشان می‌دهد) تدریجاً از جامعه‌های غیر دینی رخت می‌بندد و روز بروز انحطاط اخلاقی آنان روشنتر و آشکارتر می‌گردد.
:برخی می‌گویند

پایه اساس دین تقلید است و پذیرفتن بی چون و چرا یکرشته وظائف و مقررات است ولی روشهای اجتماعی بمنطق روز قابل انطباق می‌باشد.

کسانیکه این سخن را گفته‌اند از این نکته غفلت کرده‌اند که قوانین و مقرراتی که در جامعه اجرا می‌گردد باید بی چون و چرا اجرا شود.

هرگز دیده یا شنیده نشده که افراد کشوری قوانین جاریه کشور را توأم با مناظره و گفتگوی علمی بکار ببندند، و هر که حکمت قانونی را نفهمید از بکار بستن آن معاف و در پذیرفتن آن مختار باشد و درین جهت روش دینی و غیر دینی فرق ندارند.

بلی با مطالعه اوضاع طبیعی و اجتماعی کشوری و کنجکاوی در روش عمومی آن می‌توان به حکمت کلیات قوانین آن کشور و پاره‌ای از جزئیات (نه بهمه) پی برد.

و این خاصیت در مقررات دینی نیز هست و از راه واقع بینی و کنجکاوی در خلقت و آفرینش و نیازمندیهای فطری انسان می‌توان بکلیات مقررات دین که روش فطری است و برخی از جزئیات آنها پی برد.

قرآن کریم و روایات زیادی به تعقل و تفکر و تدبیر دعوت می‌کنند و در برخی از احکام بمصلحت اجمالی حکم اشاره می‌فرماید و از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت گرام وی اخبار زیادی در علل احکام در دست است.

:دفاع و گذشت

همانطور که یکفرد انسان در زندگی خود شیفته خوشی و سعادت حیات است و فعالیت خود را در راه جلب

آن بمصرف می‌رساند و در عین حال از هر سوی با خطرهای بیشمار تهدید می‌شود که برخی از آنها اصل وجود و برخی سعادت و خوشی زندگی وی را هدف قرار داده‌اند و ناگزیر بدفع آنها باید پرداخت و در برابر آنها مقاومت باید نمود.

در آفرینش انسان نیز همین دو مرحله جذب و دفع پیش بینی شده و تجهیزات مناسبی در ساختمان وجودش بعمل آمده است.

همچنین جامعه منافع وجودی دارد که باید جلب و تأمین شود و در معرض خطرهای قرار دارد که در هر حال باید در برابر آنها ایستادگی کرد و از مقدسات زندگی دفاع نمود.

کسی که درصدد از میان بردن جان افراد است یا سرنگون ساختن پرچم استقلال یا کشتن آزادی ایشان را وجهه هدف خود داده دشمن جامعه است. فقر و ضعف ایمان و نادانی دشمن جامعه است و کسیکه به جامعه خود یعنی بسعادت زندگی یعنی بواقعیت انسانی خود پایبند است باید در برابر این دشمنان خطرناک خود، بدفاع بپردازد.

از خودگذشتگی

نمی‌توان تردید داشت که در قاموس وجدانی انسان اصل زندگی و زندگی شرافتمندانه بیک پایه است، و زندگی که با شرافت توأم است و سعادت انسان را در بر ندارد زندگی نیست بلکه مرگی است پس تلختر و ناگوارتر از مرگ طبیعی، و انسانی که برای شرافت و سعادت خود ارزشی قائل است باید از این زندگی پست مانند مرگ بگریزد.

انسان در هر محیطی زندگی کند و بهر روشی تمایل نماید با نهاد خدادادی خود می‌فهمد که مرگ در راه آنچه تقدیس می‌کند خود سعادت است اگرچه در منطق دین این مسئله از هر منطق دیگر روشن‌تر و از پندار و خرافه دورتر است. زیرا کسیکه بدستور دین از جامعه دینی خود دفاع نموده جان می‌سپارد می‌داند که محرومیتی را بخود هموار نکرده است و جان شیرین چند روزه را که در راه خدا بذل می‌کند يك زندگی شیرین‌تر و گران بهاتر و جاویدان بدست می‌آورد و براستی سعادت وی قابل زوال نیست.

و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم : چنانکه خدای متعال در کلام خود می‌فرماید.

یرزقون سوره آل عمران آیه ۱۶۹

خلاصه ترجمه: کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده نیستند بلکه زندگی جاودانی دارند و در مقام قرب از نعمتهای خداوندی برخوردار هستند.

ولی در روشهای غیر دینی که زندگی انسان را بهمین زندگی چند روزه گذران این جهان منحصر می‌دانند هرگز نمی‌توان گفت انسان پس از مرگ زنده می‌باشد، یا سعادت و نیکبختی بدست می‌آورد جز اینکه از راه پندار و خرافه بوی تلقین شود که کسیکه در راه وطن یا مقدسات ملی مثلاً کشته شود نام وی در فهرست جانبازان و از خود گذشتگان ملت درج و در صحیفه تاریخ با خطوط طلائی نوشته می‌شود و برای همیشه زنده و جاوید خواهد بود.

تمجید و تقدیسی که در اسلام از شهادت و کشته شدن در راه خدا شده از هیچ عمل صالحی بعمل نیامده، بالاتر از هر نیکو کاری نیکو کاری دیگری هست تا : پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید **برسد بشهادت که بالاتر از آن نیکو کاری نیست** مسلمانان صدر اسلام از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) درخواست استغفار می‌کردند و در اثر دعای آن حضرت بدرجه رفیع شهادت نائل می‌شدند؛ و

بکسانی که با شهادت از دنیا می‌رفتند برای اینکه زنده است و نمرده گریه نمی‌کردند.

بخشش و بذل مال

سهمی که مال در تعدیل زندگی بعهده دارد محتاج بیان نیست؛ و از اهمیت آنست که بسیاری از مردم زندگی را همان مال می‌دانند و برای انسانی فضیلت و شرافتی جز دارائی تصور نمی‌کنند و همه فعالیت خود را در انباشتن و ذخیره نمودن پول متمرکز می‌سازند و در نتیجه همین شیفتگی و حرص گرفتار صفت بخل گردیده دیگران را محروم می‌سازند و گاهی قدمی فراتر گذاشته به پستی و لثامت تن داده خود را نیز از بهره برداری از مال محروم می‌سازند، نه خود می‌خورند نه ب دیگران می‌دهند و تنها از جمع‌آوری پول لذت می‌برند.

اشخاصی که گرفتار صفت ناپسندیده بخل می‌باشند (و البته گرفتاران لثامت از آنان پست‌ترند) از فطرت انسانی بکنار افتاده‌اند و در بازار زندگی ورشکسته‌اند، زیرا

در زندگی تنها سعادت و نیکبختی و آسودگی خود را می‌خواهند و به زندگی فردی معتقدند با اینکه - 1
فطرت انسان زندگی اجتماعی را برای ما زندگی معرفی می‌نماید و زندگی فردی از هر راه که باشد محکوم بشکست است.

با نشان دادن قدرت ب دیگران خضوع مستمندان و بینوایان را بخود جلب می‌نمایند و با اینکه بدرد درمندان - 2
نمی‌رسند آنان را پیوسته در حال کرنش نگهداشته برده می‌گیرند و روح بت‌پرستی را زنده می‌دارند؛ و در نتیجه هر گونه شهامت و شجاعت و علو طبع و افتخارات انسانی از جامعه رخت می‌بندد.
گذشته از اینکه خودشان عواطف پاك مهر و مودت و انسان دوستی و دلسوزی و خیرخواهی را زیر پا - 3
می‌گذارند انواع جرم و خیانت و هر گونه پستی و رذالت را در جامعه ترویج می‌نمایند زیرا قوی‌ترین عامل طبیعی جنایت و جرم مانند بدگوئی و بی‌عفتی و دزدی و راهزنی و آدم‌کشی، فقر و فاقه‌ای است که در طبقه نیازمند است؛ و خشم و کینه و حس انتقامی است که توانگران در دل گرفتاران و پریشانان جایگیر می‌شود و توانگران بخیل و لئیم دامن بر آن می‌زنند. از اینجا است که مرد بخیل در جامعه بحسب حقیقت دشمن شماره يك آن جامعه است و در حال گرفتار خشم و پاداش سخت خدای جهان و نفرت جهانیان خواهد بود.

در قرآن کریم آیات بسیاری در نکوهش مذمت رذیله بخل و امساك و بالعکس در مدح صفت جود و سخا و انفاق در راه خدا و دست‌گیری بینوایان و مستمندان وارد است.
خدای متعال در کلام خود وعده می‌دهد که مالی را که مورد انفاق قرار می‌گیرد يك به ده و در مواردی تا هفتاد و تا بهفتصد و بیشتر مضاعف نموده بانفاق کنند برگرداند.
و بتجربه نیر ثابت شده کسانی که دست بازدارند و جوانمردانه از نیازمندان دستگیری می‌کنند و نواقص جامعه انسانی را تکمیل می‌نمایند روز بروز ثروت و نعمتشان افزوده می‌شود.

کار گرمگشا نشود در زمانه بند

هرگز کسی ندید در انگشت شانه بند

و اگر اتفاقاً روزی بسختی بیفتند همه دلها همراه ایشان است و دستگیری که از دیگران کرده‌اند بصورت دسته جمعی بسوی خودشان برمی گردد.

و گذشته از اینکه با کردار خوب خود مانند يك انسان شریف وجدان خود را آرامش بخشیده‌اند و ندای آسمانی را نسبت بحقوق واجبه و مندوبه اجابت نموده‌اند؛ و عواطف پاك انسانیت را از رأفت و شفقت و انسان دوستی و خیرخواهی بکار انداخته و محبوبیت عمومی و احترامی بی شائبه کسب کرده‌اند و بالاخره خشنودی خدای متعال و سعادت جاوید را بکمترین قیمتی بدست آورده‌اند.

بذل علم

دانش و فرهنگ ثروت غیر قابل رقابتی است که انسان در زندگی خود هرگز از وی بی نیاز نیست و انسانی نمی‌توان پیدا کرد که با فطرت انسانی خود برتری علم رابه جهل درک نکند یا باحترام اهل علم و دانشمندان قضاوت ننماید.

خدای متعال در کلام خود فرق میان دانا و نادان را با فرق میان زنده و مرده و بینا و نابینا تمثیل می‌فرماید، و اهمیتی که در اسلام بعلم و دانش داده شده در هیچ دین و آئینی داده نشده تا آنجا که پیغمبر اکرم می‌فرماید:

طلب علم بر هر مسلمانی واجب است

و می‌فرماید:

علم را بخوانید از گهواره تا لب گور و اگرچه در آن طرف جهان باشد.

و از همین نظر است که اسلام چنانکه از بخل و امساک نهی کرده کتمان علم را نکوهش نموده بلکه کتمان علوم دینی را حرام کرده و علم را مسئول تربیت جاهل شناخته است.

مبارزه با دشمنان داخلی جامعه

چنانکه بحکم فطرت؛ با دشمنان خارجی جامعه باید جنگید و از خسارت جامعه دفاع کرد همچنان با دشمنان داخلی جامعه باید مبارزه و جنگ برخاست. دشمن داخلی جامعه کسی است که از روش عمومی و قوانین جاریه تخلف می‌ورزد و بدین طریق رشته زندگی جامعه را پاره می‌کند و نظام جاریه را مختل می‌سازد. از این رو است که در جمعیت‌های متشکل برای حفظ نظم و جریان امور، قوای تأمینی و مجازاتهای گوناگون برای پاداش متخلفین بکار برده می‌شود.

اسلام نیز اضافه بر قوه اجرائی و مجازاتهای مختلف، فریضه امر بمعروف و نهی از منکر را برای عموم افراد جامعه فرض و ایجاب نموده بدین وسیله مبارزه را عمومی‌تر و مؤثرتر ساخته است. فرق اساسی میان اسلام و روشهای اجتماعی دیگر این است که در سایر روشها تنها باصلاح افعال و اعمال مردم بذل عنایت شده است، ولی اسلام هم با افعال مردم و هم باخلاقشان اعتنا نموده و در هر دو مرحله با فساد مبارزه کرده است.

معاصی و گناهایی که اسلام آنها را تحریم نموده اعمالی هستند که در جامعه آثار شوم و دنباله‌های ناگوار دارند با این وصف برخی از آنها مستقیماً فرد یا افرادی را که مرتکب می‌شوند فاسد می‌کند و بواسطه‌ای در

جامعه رخنه بوجود می‌آورد مانند زخمهای محلی و عارضه‌های عضوی که در بدن انسان پیدا می‌شود. غالب گناهایی که مزاحم حال بندگی است و حقوق خدائی را تضییع می‌کند مانند نماز نخواندن و روزه خوردن این حال را دارد.

و برخی از آنها مستقیماً زندگی اجتماعی را تهدید نموده پیکر جامعه را از پا در می‌آورد مانند امراضی که مستقیماً با حیات انسان سر و کار دارد و رشته زندگی را پاره می‌نماید، دروغ گفتن و تهمت زدن از این قبیل است؛ و بنظر اسلام حقوق والدین و غیبت و تعرض مردم نیز همین حکم را دارد.

پاداش عمومی گناهان بزرگ در اسلام

اینگونه کردارهای زشت در اسلام گناهان بزرگ نامیده شده خدای متعال در کلام خود صریحاً وعده عذاب بمرتکبین آنها داده است.

گذشته از اینکه در مورد برخی از آنها مجازاتهای سخت وضع شده بطور کلی از مرتکبین آنها (اگرچه یکمرتبه انجام دهند) عدالت را الغاء کرده است یعنی شرافت يك عضو صالح جامعه انسانی را از ایشان سلب نموده کسیکه مرتکب گناه بزرگ شود عدالت خود را از دست می‌دهد و از مزایائی که يك عضو صالح از اعضاء جامعه می‌تواند بهرمنند گردد برخوردار نمی‌شود؛ نمی‌تواند متصدی یکی از مشاغل گوناگون حکومت اسلامی باشد؛ نمی‌تواند بمسند خلافت تکیه زند، امام جماعت نمی‌تواند باشد، شهادت وی بر نفع و ضرر کسی قبول نیست. و بهمان حال خواهد ماند تا توبه کند و با تقوای مداوم خود دوباره صفت عدالت را در خود برقرار نماید.

درسهای از احکام - 2

اجتهاد و تقلید

نیازمندیهایی که انسان در محیط زندگی خود دارد فعالیت‌هایی که برای رفع آنها باید انجام دهد بقدری زیاد است که يك انسان معمولی بشمردن نام آنها قادر نیست تا چه رسد باینکه در همه آنها تخصص پیدا کرده و اطلاع کافی بدست آورد.

از طرف دیگر چون انسان کارهای خود را از روی فکر و اراده انجام می‌دهد و در جائیکه می‌خواهد تصمیم بگیرد باید اطلاع کافی داشته باشد و اگر اطلاع کافی نداشته باشد نمی‌تواند تصمیم بگیرد باید یا خود در کارهاییکه می‌خواهد انجام دهد خبره باشد یا از اهل خبره بپرسد و با دستور او وارد مرحله عمل شود چنانکه باقتضای غریزه در معالجه امراض بپزشك مراجعه نمائیم؛ و در نقشه ساختمان بمهندس ساختمان و در بنائی بی‌نا و در تهیه در و پنجره بنجار اعتماد می‌کنیم.

پس ما پیوسته جز در مورد بسیار ناچیزی زندگی خود را با تقلید می‌گذرانیم

کسیکه می‌گوید **من در زندگی خود زیر بار تقلید نمی‌روم** یا معنی سخن خود را نمی‌فهمد یا گرفتار يك آفت

فکری است.

اسلام نیز که شریعت خود را بر اساس فطرت انسانی بنا نهاده همین روش را پیش گرفته است. اسلام به پیروان خود دستور داده که معارف و احکام دینی را یاد بگیرند و منبع این معارف جز کتاب خدا و سنت پیغمبر و ائمه هدی نیست. بدیهی است که بدست آوردن همه معارف دینی از کتاب و سنت کار هر کس نیست و برای افراد مسلمان میسر نمی‌باشد بلکه جز برای گروهی محدود امکان ندارند. بنابراین طبعاً این دستور دینی باین صورت در می‌آید که عده‌ای از مسلمانان که توانائی بدست آوردن معارف و احکام را از راه استدلال ندارند بکسانیکه دستوره‌ای دینی را با دلیل بدست آورده‌اند مراجعه نموده وظایف خود را انجام دهند. دانشمندیکه احکام دینی را از راه استدلال بدست می‌آورد مجتهد و عملش را اجتهاد می‌گویند و کسی را که به مجتهد مراجعه می‌کند مقلد و مراجعه او را تقلید می‌نامند. البته این نکته را باید دانست که تقلید در عبادات و معاملات و سایر دستوره‌ای عملی دین است، اما در اصول دین که اموری اعتقادی است و هرگز نمی‌شود بنظر دیگران اعتماد نموده بتقلید اکتفا کرد زیرا در مورد اصول دین، ایمان و عقیده مطلوب است نه عمل و هرگز نمی‌توان ایمان دیگران را ایمان خود فرض کرد نمی‌توان گفت خدا یکی است بدلیل اینکه پدران یا دانشمندان ما چنین می‌گویند یا زندگی پس از مرگ حق است زیرا همه مسلمانان بآن اعتقاد دارند. از اینرو بر هر فرد مسلمان واجب است که اصول دین خود را از راه دلیل بداند اگرچه بطوری ساده‌ای هم باشد.

نجاسات

نجاسات چند چیز است و از آنجمله است

⁴⁹اول و دوم - بول و غائط

حیوان حرام گوشتی که دارای خون جهنده است یعنی حیوانی که اگر رگش را ببرند خون از آن جستن می‌کند مانند گربه و روباه و خرگوش و غیره بلکه اگر مرغ یا حیوان دیگری بواسطه خوردن نجاست؛ حرام گوشت شده باشد بول و غائط آن نیز نجس است. سوم - مردار حیوانیکه خون جهنده دارد چه حلال گوشت و چه حرام گوشت ولی اجزائی از حیوان مرده که مانند پشم و مو و ناخن روح ندارد پاک است. چهارم - خون حیوانی که خون جهنده دارد خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت. پنجم و ششم - سگ و خوک بیابانی که همه اجزاء آنها حتی موی آنها هم نجس می‌باشد. هفتم - شراب و هر چیزی که انسانرا مست کند و در اصل مایع باشد. هشتم - آجیو

(مطهرات) پاک کننده‌ها

- هر چیز را که بوسیله آن نجاست پاك می‌شود مطهر می‌گویند و از آن جمله است:
- آب - و آن هر چیزی را که نجس شده باشد پاك می‌کند ولی این در صورتی است که آب مطلق باشد - 1
 - ⁵⁰ بنابراین با آب مضاف مانند آب هندوانه و گلاب نجاست پاك نمی‌شود، و وضو غسل هم با آن صحیح نیست.
 - زمین - و آن ته کفش و کف پا را پاك می‌کند - 2
 - آفتاب - و آن زمین و حصیر نجس را که بوسیله تابش خشك کند پاك می‌نماید - 3
 - استحاله - یعنی جنس چیز نجس عوض شود و بصورت چیز پاکی درآید مانند آنکه سگ در نم‌زار بیفتد و - 4
 - نمك شود.
 - انتقال - یعنی خون بدن انسان یا حیوانی که خون جهنده دارد بدن حیوانیکه خون جهنده ندارد برود مانند - 5
 - منتقل شدن خون بدن انسان بدن پشه و مگش و مانند اینها
 - برطرف شدن عین نجاست از ظاهر حیوان و باطن انسان مثلاً اگر پشت حیوان یا داخل بینی انسان خون - 6
 - آلود شد بعد از برطرف شدنش پاك می‌شود و احتیاج بآب کشیدن ندارد
 - تبعیت - تبعیت آنست که چیز نجسی بواسطه پاك شدن چیز نجس دیگر پاك شود مانند آنکه کافری - 7
 - مسلمان شود که فرزند او هم به تبعیت از او پاك می‌شود
 - نقصان - یعنی کم شدن دو سوم آب انگور که اگر آب انگور جوش بیاید نجس می‌شود و بعد از آنکه - 8
 - بوسیله جوشیدن دو سوم آن بخار شد باقیمانده پاك می‌شود

غسل

- غسل را به دو نوع می‌توان انجام داد
- ترتیبی و ارتماسی
- غسل ترتیبی عبارت است از شستن سر و گردن و طرف راست و طرف چپ بدن که به ترتیب انجام گیرد
- غسل ارتماسی آنست که انسان همه بدن را یکمرتبه در آب فرو برد
- غسل بر دو قسم است
- واجب و مستحب، غسل‌های مستحب در شرع اسلام بسیار و غسل‌های واجب هفت است
- 1 - غسل جنابت
 - 2 - غسل میت
 - 3 - غسل مس میت که اگر انسان بدن مرده‌ئی را که سرد شده و غسلش نداده‌اند مس نماید یعنی جائی - 3
 - از بدنش را به بدن او برساند باید غسل کند
 - 4 - نذر یا عهد کرده یا قسم خورده باشد که غسل کند - 4
 - 5 - غسل حیض
 - 6 - غسل نفاس
 - 7 - غسل استحاضه، چهار غسل اول برای مردان و زنان و سه غسل آخر فقط برای زنان است - 7
- و چیزهاییکه بر جنب حرام می‌باشد از اینقرار است
- رساندن جائی از بدن بخط قرآن و اسم خدا پیغمبر و امامان - 1

- داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد مدینه - 2
- توقف در مساجد دیگر و گذاشتن چیزی در آنها - 3
- خواندن یکی از چهار سوره‌ئی که سجده واجب دارد یعنی سوره والنجم و اقرأ و الم تنزیل و حم سجده؛ - 4
- و سایر احکام جنابت و حیض و نفاس و استحاضه را از رساله‌های عملیه باید بدست آورد
- تبصره - در غسل هم مانند وضو نیت لازم است و باید بدن پیش از غسل پاك باشد و مانعی هم از رسیدن آب در بدن نباشد

وضو و احکام آن

- مستحب است پیش از وضو انسان مسواک نماید و مضمضه کند یعنی آب پاك در دهان بگرداند، و نیز - 1
- مستحب است استنشاق نماید یعنی آب پاك در بینی بالا به کشد
- دستور و وضو:
- در وضو باید صورت را از دستگاه موی سر تا چانه و دستها را از آرنج تا سر انگشتان شست و جلوی سر و پشت پاها را مسح کرد، و این چند چیز باید در وضو مراعات شود
- اعضاء وضو پاك باشند - 1
- باشد⁵¹ آب وضوء پاك و مطلق و مباح - 2
- نیت - یعنی وضو باید برای رضای خدا انجام شود پس اگر برای خنك شدن یا منظور دیگری وضو بگیرند - 3
- صحیح نیست
- ترتیب - یعنی اول باید صورت بعد دست راست بعد از آن دست چپ را شست پس از آن سر و بعد پاها را - 4
- مسح کرد
- موالات - یعنی افعال وضو را پشت سر هم انجام دهد و بین آنها بقدری فاصله نیندازد که در موقع - 5
- شستن یا مسح کردن عضوی عضو قبلی خشك شده باشد ولی اگر کارهای وضو را پشت سر هم بجا آورد
- ولی بواسطه گرمای هوا یا حرارت زیاد بدن و مانند اینها رطوبت خشك شود و وضوی او صحیح است
- تبصره - لازم نیست مسح سر بر پوست آن باشد بر موی جلوی سر هم صحیح است ولی اگر موی جاهای دیگر سر جلوی سر جمع شود باید آنها را عقب بزنند و نیز اگر موی جلوی سر بقدری بلند باشد که اگر مثلاً شانه کنند بصورت می‌ریزد باید بیخ موها را مسح کنند یا فرق سر را باز کرده بر پوست سر مسح نمایند
- مبطلات وضو:
- چیزهاییکه وضو را باطل می‌کند مبطلات گویند و آنها هشت است
- بول - 1
- غایط - 2
- ریح (باد) و این در صورتی است که از محل معمولی بیرون آیند یا در اثر کسالت و جراحی، مخرج جای - 3
- دیگر شده باشد
- بیهوشی - 4
- مستی - 5

خوابی که بواسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود بنابراین اگر چشم نبیند ولی گوش بشنود باطل - 6
نمی‌شود

دیوانگی - 7

جنابت و چیزهای دیگری که برای آنها باید غسل کرد و نیز استحاضه که زنان در بعضی اوقات می‌بینند - 8
وضو را باطل می‌کند

تیمم

اگر انسان بواسطه تنگی وقت یا مرض یا نداشتن آب و مانند اینها نتواند برای نماز و مانند آن وضو یا غسل را
انجام دهد باید تیمم کند

دستور تیمم

در تیمم چهار چیز واجب است

اول - نیت

دوم - زدن کف دو دست با هم بر خاک یا چیزیکه تیمم بر آن صحیح است

کشیدن کف هر دو دست بتمام پیشانی از جاییکه موی سر می‌روید تا ابروها و بالای بینی و بهتر - سوم
است که دستها روی ابروها هم کشیده شود

چهارم - کشیدن کف دست چپ بتمام پشت دست راست و بعد از آن کشیدن کف دست راست بتمام
پشت دست چپ. در تیمم بدل از وضو همین مقدار کافی است ولی اگر تیمم بدل از غسل باشد یکمرتبه
دیگر دستها را بزمین می‌زند و پشت دستها را مسح می‌نماید

احکام تیمم

اگر خاک پیدا نشود به ریگ و اگر ریگ نبود بکلوخ و اگر آنها نباشد باید بسنگ تیمم کرد و در صورتیکه - 1
هیچ يك اینها نباشد باید بگرد و غباری که در جایی جمع شده تیمم نمود

تیمم بر گچ و چیزهای معدنی دیگر صحیح است - 2

اگر آبرای بقیمت گران بفروشند در صورتیکه انسان بتواند خریداری نماید نمی‌تواند تیمم کند بلکه باید آبرای - 3
خریداری نموده و وضو و غسل را انجام دهد

نماز

خداوند متعال می‌فرماید

ما سلککم فی سقر قالوا لم نك من المصلين سوره مدثر آیه ۴۲

وقتی از دوزخیان می‌پرسند

چه چیز شما را جهنمی کرد؟ می‌گویند

علتش آن بود که ما در دنیا نماز نمی‌خواندیم

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود

نماز ستون دین است که اگر قبول درگاه خداوند عالم شود عبادتهای دیگر هم قبول می‌شود؛ و اگر قبول

نشود عبادتهای دیگر هم قبول نمی‌گردد، و همانطور که اگر کسی شبانه روزی پنج مرتبه در نهر آبی شستشو کند چرك در بدنش نمی‌ماند نمازهای پنجگانه هم انسان را از گناهان پاک می‌کند. و باید دانست کسیکه نماز می‌خواند ولی بآن اهمیت نمی‌دهد مانند کسی است که نماز نمی‌خواند؛ خداوند در قرآن مجید می‌فرماید

و یل للمصلین الذین عن صلاتهم ساهون وای بر نمازگزارانی که از یاد خدا غفلت می‌کنند روزی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد شدند و دیدند یکنفر نماز می‌خواند ولی رکوع و سجودش را کاملاً انجام نمی‌دهد آنحضرت فرمود

اگر اینمرد در حالیکه اینطور نماز می‌خواند از دنیا برود مسلمان از دنیا نرفته است. بنابراین باید انسان نماز را با خضوع و خشوع بجا آورد و در موقع خواندن نماز متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید و رکوع و سجود و سایر اعمالش را بطور صحیح انجام دهد تا از نتایج عالیه نماز بهرمنند گردد. خداوند در قرآن راجع بنماز می‌فرماید

ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر سوره عنکیوت آیه ۴۵ یعنی نماز آدمی را از کارهای زشت و ناشایست باز می‌دارد. و البته همینطور است زیرا آداب نماز طوری است که اگر نمازگزار مراعات کند هیچگاه گرد بدیها نمی‌گردد مثلاً یکی از آدای نماز این است که مکان و لباس نمازگزار غصبی نباشد حتی اگر يك نخ غصبی در لباسش باشد نماز او درست نیست و نمازگزاری که مجبور است تا اینقدر از حرام اجتناب کند ممکن نیست در مال حرام تصرف نماید یا حق کسی را ضایع کند

و نیز در صورتی نماز قبول می‌شود که آدمی از حرص و حسد و سایر صفات رذیله برکنار باشد و مسلم است که منشأ همه بدیها این صفات ناپسند است و نمازگزار که خود را از این صفات برکنار کند مسلماً از همه زشتیها و بدیها برکنار خواهد بود

و اگر بعضی از مردم با اینکه نماز می‌خوانند مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند علتش است که بدستورهای لازم نماز رفتار نمی‌کنند و در نتیجه نمازشان قبول نمی‌شود و از ثمرات عالیه آن استفاده نمی‌کنند و بقدری شارع مقدس اسلام بنماز اهمیت داده که در هر حال حتی در حال احتضار نماز را بر آنان واجب کرده و اگر نتواند نماز را بزبان بیاورد باید در دل بگذراند و در حالت جنگ و ترس از دشمن یا حال اضطرار و ناچاری که نمی‌تواند رو بقبله نماز بخواند توجه بقبله ساقط است و بهر حال که هست باید نماز را انجام دهد.

نمازهای واجب:

نمازهای واجب شش است

52. نمازهای یومیه - 1

نماز آیات - 2

نماز میت - 3

نماز طواف واجب - 4

نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگتر واجب است - 5

نمازی که بواسطه اجاره یا نذر و قسم و عهد واجب می‌شود - 6

مقدمات نماز:

برای انجام نماز یعنی حضور در برابر خداوند عالم و اظهار بندگی و پرستش آن ذات مقدس مقدماتی لازم است که تا فراهم نشوند نماز صحیح نیست و آن مقدمات عبارتند از:

طهارت - 1

وقت - 2

لباس - 3

مکان - 4

قبله - 5

تفصیل این مقدمات بترتیب گفته می‌شود:

اول - طهارت

نمازگزار باید در حال نماز با طهارت باشد یعنی مطابق وظیفه‌ئی که دارد نماز را با وضو یا غسل یا تیمم انجام دهد و بدن و لباسش آلوده به نجاست نباشد.

دوم - وقت

است تا ⁵³ نماز ظهر و عصر هر کدام وقت مخصوص و مشترکی دارند وقت مخصوص نماز ظهر از اول ظهر و قتیکه باندازه خواندن نماز ظهر بگذرد که اگر کسی سهواً هم نماز عصر را در این وقت بخواند نمازش باطل است.

وقت مخصوص نماز عصر موقعی است که باندازه خواندن نماز عصر وقت بمغرب مانده باشد که اگر کسی تا اینموقع نماز ظهر را نخواند نماز ظهر او وقت مخصوص نماز عصر وقت مشترك نماز ظهر و عصر است که اگر کسی اشتبهاً در این وقت تمام نماز عصر را پیش از نماز ظهر بخواند نمازش صحیح است و باید نماز ظهر را بعد از آن بجا آورد.

از اول مغرب است تا قتیکه از مغرب باندازه خواندن سه رکعت نماز بگذرد وقت ⁵⁴ وقت مخصوص نماز مغرب مانده باشد که اگر کسی تا این موقع نماز ⁵⁵ مخصوص نماز عشا که به اندازه خواندن نماز عشاء بنصف شب مغرب را نخوانده باشد باید اول نماز عشا و بعد از آن نماز مغرب را بخواند.

بین وقت مخصوص نماز مغرب و وقت مخصوص نماز عشا وقت مشترك این دو نماز است که اگر کسی در اینوقت اشتبهاً نماز عشا را پیش از نماز مغرب بخواند نمازش صحیح است و باید نماز مغرب را بعد از آن بجا آورد.

صادق است تا بیرون آمدن آفتاب ⁵⁶ وقت نماز صبح از اول فجر

سوم - لباس

لباس نمازگزار چند شرط دارد

آن که مباح باشد یعنی مال خود نمازگزار باشد اگر مال خودش نیست صاحبش بنماز خواندن در آن راضی - 1 باشد.

نجس نباشد - 2

پوست مردار نباشد؛ خواه از حیوان حلال گوشت یا حرام گوشت - 3

از پشم یا مو و کرک حیوان حرام گوشت نباشد ولی با لباس خز می‌شود نماز خواند - 4

اگر نمازگزار مرد است لباسش ابریشم و طلا باف نباشد و با طلا هم خود را زینت نکند و در غیر نماز هم - 5
پوشیدن لباس ابریشمی و زینت کردن طلا برای مردان حرام است

:چهارم - مکان

مکان نمازگزار یعنی جائیکه در آن نماز می‌خواند چند شرط دارد

1 - مباح باشد

بی حرکت باشد و اگر ناچار باشد در جائیکه مانند اتومبیل و کشتی حرکت دارد نماز بخواند مانعی ندارد - 2
و چنانچه آنها را از قبله بطرف دیگر حرکت کنند بطرف قبله برگردد

اگر مکان نجس است بطوری تر نباشد که رطوبت آن بدن یا لباس او برسد ولی جائیکه پیشانی را بر آن - 3
می‌گذارد اگر نجس باشد در صورتیکه خشک هم باشد نماز باطل است

جای پیشانی از جای زانها و سر انگشتان پای او بیش از چهار انگشت بسته پست‌تر یا بلندتر نباشد - 4

:پنجم - قبله

خانه کعبه که در مکه معظمه است قبله است و باید رو بروی آن نماز خواند ولی کسیکه دور است اگر طوری
بایستد یا بنشیند بگویند رو به قبله نماز می‌خواند کافی است و همچنین است کارهای دیگری که مانند سر
بریدن حیوانات باید رو بقبله انجام گیرد

کسیکه نشسته هم نمی‌تواند نماز بخواند باید در حال نماز بپهلوی راست طوری بخوابد که جلوی بدن او رو
به قبله باشد و اگر ممکن نیست باید بپهلوی چپ طوری بخوابد که جلوی بدن او رو بقبله باشد و اگر اینرا
اگر نمازگزار بعد از تحقیق نفهمد ، هم نمی‌تواند باشد به پشت بخوابد بطوریکه کف پاهای او رو به قبله باشد
که قبله کدام طرف است باید بگمانی که از محراب مسلمانان یا قبرهای آنان یا از راههای دیگر پیدا می‌شود
عمل نماید

:مقارنات نماز

مقارنات نماز یعنی کارهایی که در نماز واجب می‌شود یازده چیز است

اول - نیت

دوم - تکبیره الاحرام

سوم - قیام

چهارم - قرائت

پنجم - رکوع

ششم - سجود

هفتم - تشهد

هشتم - سلام

نهم - ترتیب

یعنی اجراء نماز را بدستوریکه معین شده بخواند و پس و پیش نیندازد

دهم - طمأنیه، یعنی نماز را با وقار و آرامش بخواند

یازدهم - موالات یعنی اجزاء نماز را پشت سر هم بجا آورد و بین آنها فاصله نیندازد

پنج چیز از این یازده چیز رکن است که اگر عملاً یا سهواً کم یا زیاد شود نماز باطل است و بقیه رکن نیست

و فقط در صورتی نماز باطل می‌شود که عمداً کم یا زیاد گردد.

ارکان نماز

ارکان نماز عبارت است از

نیت - 1

تکبیره الاحرام - 2

قیام در موقع تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع - 3

رکوع - 4

دو سجده - 5

نیت - 1

نیت آن است که انسان را به قصد قربت یعنی برای انجام فرمان خداوند عالین بجا آورد و لازم نیست نیت را از

قلب خود بگذرانند یا مثلاً بزبان بگویند

چهار رکعت نماز ظهر می‌خوانم قربه الی الله

تکبیره الاحرام

پس از گفتن اذان و اقامه با داشتن نیت و گفتن الله اکبر نماز شروع می‌شود و چون بواسطه گفتن این تکبیر

چیزهایی مانند خوردن و آشامیدن و خنده کردن و پشت بقبله نمودن حرام می‌شود این تکبیر را تکبیره

الاحرام می‌گویند. و مستحب است در موقع گفتن تکبیر دستها را بالا ببریم و با این عمل بزرگی خدا را در

نظر آورده و غیر او را کوچک شمرده و پشت سر بیندازیم

قیام - 3

قیام در حال تکبیره الاحرام و قیام متصل به رکوع رکن است ولی قیام در موقع خواندن حمد و سوره و قیام

بعد از رکوع رکن نیست؛ بنابراین اگر کسی رکوع را فراموش کند و پیش از رسیدن بسجده یادش بیاید باید

باستد بعد برکوع رود و چنانچه بطور خمیده‌گی بحال رکوع برگردد چون قیام متصل برکوع را انجام نداده

نمازش باطل است

رکوع - 4

بعد از خوان قرائت باید بقدری خم شود که دستها بزانو برسد و این عمل را رکوع می‌گویند و رکوع یکمرتبه

سبحان ربی العظیم و بحمد یا سه مرتبه سبحان الله باید گفت پس از رکوع باید کاملاً بایستد بعد بسجده

رود

سجده - 5

سجده یعنی پیشانی و دستها را سر زانو و سر دو انگشت بزرگ پاها را بر زمین بگذارد و یکمرتبه سبحان

ربی الاعلی و بحمد یا سه مرتبه سبحان الله بگوید. بعد می‌نشیند و دو مرتبه بسجده رفته ذکر سابق را

تکرار می‌نماید

محلّی که پیشانی را بر آن می‌گذارد باید زمین یا چیزی باشد که از زمین می‌روید و بر چیزهای خوراکی و

پوشاکی و معدنی سجده جایز نیست

تشهد و سلام

را انجام داده ⁵⁷ اگر نماز دو رکعتی است پس از انجام دو سجده برخاسته و حمد و سوره را می‌خواند و قنوت

می‌دهد⁵⁹ را می‌خواند و نماز را سلام⁵⁸ و پس از رکوع و دو سجده تشهد

اگر نماز سه رکعتی است پس از تشهد برمی‌خیزد و حمد تنها را خوانده یا سه مرتبه می‌گوید **سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر** و بعد رکوع و دو سجده و تشهد و سلام را انجام می‌دهد

چنانچه نماز چهار رکعتی است رکعت چهارم را مثل رکعت سوم انجام داده و بعد از تشهد نماز را سلام

می‌دهد

نماز آیات

نماز آیات بواسطه چهار چیز واجب می‌شود

اول - گرفتن خورشید

دوم - گرفتن ماه اگرچه کمی از آنها گرفته شود و کسی هم از آن نترسد

سوم - زلزله اگرچه کسی هم نترسد

چهارم - رعد و برق و بادهای سیاه و سرخ و مانند اینها در صورتیکه بیشتر مردم بترسند

دستور نماز آیات

نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد و دستور آن اینست که انسان بعد از نیت؛ تکبیر بگوید و يك حمد و يك سوره تمام بخواند و برکوع رود و سر از رکوع بردارد دوباره يك حمد و يك سوره بخواند و برکوع رود تا پنج مرتبه و بعد از بلند شدن از رکوع پنجم دو سجده نماید و برخیزد و رکعت دوم را هم مثل رکعت اول بجا آورد و تشهد بخواند و سلام دهد

در نماز آیات ممکن است انسان بعد از نیت و تکبیر و خواندن حمد، آیه‌های يك سوره را پنج قسمت کند و يك آیه یا بیشتر از آن را بخواند و برکوع رود و برخیزد و بدون اینکه حمد بخواند قسمت دوم از همان سوره را بخواند و بکوع رود و همینطور تا پیش از رکوع پنجم، سوره را تمام نماید و بعد از آن برکوع رود و دو سجده کند و رکعت دوم را بهمین دستور انجام دهد و نماز را تمام نماید

نماز مسافر

کسیکه مسافر است با شش شرط باید نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخواند

سفر او کمتر از هشت فرسخ نباشد یا بخواهد چهار فرسخ برود و چهار فرسخ برگردد - 1

از اول مسافرت قصد هشت فرسخ را داشته باشد - 2

در بین راه از قصد خود برنگردد - 3

سفرش معصیت نباشد - 4

شغل او مسافرت نباشد - 5

پس کسیکه شغل او مسافرت است (مانند راننده) باید نمازش را تمام بخواند مگر آنکه ده روز در منزل خود بماند که در اینصورت تا سه مرتبه که مسافرت کند باید نمازش را شکسته بخواند

بعد ترخص برسد؛ یعنی از وطنش یا جائیکه قصد کرده ده روز در آنجا بماند بقدری دور شود که دیوار - 6 شهر را نبیند و صدای اذان آنجا را نشنود

نماز جماعت

مستحب است که مسلمانان نمازهای یومیه را به حالت اجتماع بخوانند و ثواب نماز جماعت چندین هزار برابر نمازی است که بتنهائی و فرادی خوانده شود

امام جماعت باید مکلف و مؤمن و عادل و حلال زاده باشد و نماز را بطور صحیح بخواند و اگر مأ مرد است امام او هم باید مرد باشد. - باید بین امام و مأوم پرده یا چیز دیگری نباشد که مانع از دیدن امام شود ولی اگر مأوم باشد بودن پرده و مانند آن اشکال ندارد. - جای امام بلندتر از جای مأوم نباشد ولی اگر مقدار بقدر چهارت کمتر) بلندتر باشد اشکال ندار مأوم باید عقب‌تر از امام یا مساوی او بایستد(خیلی کمی

احکام نماز جماعت

- 1- مأوم باید غیر از حمد و سوره همه چیز نماز را خودش بخواند ولی اگر رکعت اول یا دوم او رکعت سوم یا - 1 چهارم امام باشد باید حمد و سوره را هم بخواند و اگر بواسطه خواندن سوره برکوع امام نمی‌رسد باید فقط حمد را بخواند و خود را در رکوع بامام برساند و اگر نرسید باید بقصد فرادی نماز را تمام کند.
- 2- مأوم باید رکوع و سجود و کارهای دیگر نماز را با امام یا کمی بعد از امام بجا آورد ولی تکبیره الاحرام و - 2 سلام نماز را حتماً باید بعد از امام بگوید
- 3- اگر موقعی که امام در رکوع است اقتدا کند و برکوع امام برسد نمازش صحیح است و يك رکعت حساب - 3 می‌شود.

روزه

یکی از فروع دین مقدس اسلام روزه است و بر هر مکلفی واجب است که ماه رمضان را روزه بگیرد یعنی برای اطاعت فرمان خداوند عالم از اذان صبح تا مغرب از چیزهاییکه روزه را باطل می‌کند (مفطرات روزه) خودداری نماید.

مفطرات روزه

چند چیز روزه را باطل می‌کند و از آن جمله است

1- خوردن و آشامیدن اگرچه خوردن و آشامیدن آنچیز معمول نباشد مانند خاك و شیره درخت - 1

2- دروغ بستن بخدا و پیغمبر و جانشینان پیغمبر - 2

3- رسانیدن غبار غلیظ بحلق - 3

4- فرو بردن تمام سر در آب - 4

5- قی کردن اگر از روی عمد باشد - 5

برای شرح بقیه مفطرات باید برساله‌های عملیه مراجعه شود

جهاد در اسلام

مسائل کلی جهاد

دفاع هر آفریده‌ای از هستی خود؛ و همچنین از مافع خود؛ يك ناموس عمومی است که در جهان آفرینش بی چون و چرا حکومت می‌کند

انسان نیز به نوبه خود از هستی خود و از منافع خود دفاع می‌نماید و مانند دیگران با نیروی دفاع که بتواند با دشمنان خویش مبارزه کند مجهز می‌باشد. آدمی با غریزه و فطرت خدادادی خود معتقد است که باید از خود دفاع نموده دشمنی را که بفکر نابود کردن او است و بهیچ وسیله‌ای از دشمنی خود منصرف نمی‌شود نابود

سازد همچنین اگر کسی روی منافع حیاتی او دست بگذارد بدفاع برخاسته از هر راهی که ممکن است دست او را کوتاه کند.

این موضوع فطری که در نهاد یکفرد انسان ثابت و پای برجاست در میان جامعه‌های بشری هم ثابت و استوار می‌باشد، یعنی دشمنی که افراد جامعه یا استقلال اجتماعی آن را تهدید می‌کند پیش آن جامعه؛ محکوم بمرگ است. و تا انسان و جامعه‌های انسانی بوده است این فکر در میان آنان ثابت و برقرار بوده است که هر فرد و جامعه در حق دشمن حیاتی خود می‌تواند هر گونه تصمیم بگیرد و شدت عمل بخرج دهد.

اسلام هم که دینی است اجتماعی و بر اساس توحید استوار گردیده، کسانی را که زیر بار حق و عدالت نمی‌روند دشمن حیاتی خود و مخل نظام بشریت دانسته هیچ گونه ارزش و احترام انسانی برای آنان قائل نخواهد بود؛ و چون خود را دین جهانی میداند و هیچ وطن و مرزی برای پیروان خود در نظر نگرفته است، با هر کس که گرفتار عقیده شرك است و با منطق روشن و پند و اندرزهای حکیمانه زیر بار حق و احکام آسمانی نمی‌رود می‌جنگد تا در مقابل حق و عدالت خاضع شود.

خلاصه مقررات اسلام در جهاد همین است و بتمام معنی مطابق روشی است که هر جامعه انسانی از روی فطرت خود با دشمنان حیاتی خود دارد.

اسلام علی رغم تبلیغات مدعیان بداندیش، دین شمشیر نیست زیرا اسلام روش امپراطورانه که دلیلش تنها شمشیر و بازیهای سیاسی است نبوده بلکه دینی است که پایه‌گذار آن خدا است و در کلام آسمانی خود از راه منطق و عقل با مردم سخن می‌گوید و آفریدگان خود را بدینیکه مطابق آفرینش آنان است دعوت می‌کند.

الملح خیر می‌باشد هرگز ⁶⁰ دینی که تحیت عمومی آن سلام و برنامه عمومی آن بمقتضای نص صریح قرآن دین شمشیر نخواهد بود.

در دوران زندگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که نورانیت اسلام همه عربستان را فرا گرفت و مسلمانان گرفتار جنگهای مهم و مبارزه‌های سخت بودند تلفات مسلمانان از دویست نفر بالا رفت و تلفات و زهی بی انصافی که چنین دینی را دین شمشیر بنامند ⁶¹ کفار بهزار نرسید.

موارد جنگ در اسلام

کسانی که اسلام با آنان می‌جنگد چند طایفه‌اند:

مشرکین؛ یعنی جماعتی که به توحید و نبوت و معاد قائل نیستند که باید اول باسلام دعوت شوند و - 1 بطوری که هیچ نقطه ابهام و جای عذری باقی نماند حقایق دین را برای آنان روشن نموده توضیح دهند پس اگر پذیرفتند با دیگر مسلمانان برادر و در نفع و ضرر برابر خواهند بود؛ و اگر قبول نکردند و پس از آنکه حق و حقیقت برای آنان روشن شد سر فرود نیاوردند اسلام در مقابل آنان وظیفه دینی جهاد را انجام خواهد داد اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) که اسلام آنها صاحب دین و کتاب آسمانی می‌داند و بتوحید و نبوت - 2 مطلقه و معاد قائل هستند و با این طوائف نیز باید مانند مشرکین رفتار کنند ولی چون باصل توحید عقیده دارند با دادن جزیه می‌توانند به پناه اسلام بیایند. یعنی سرپرستی اسلام را بپذیرند و استقلال خود را حفظ کنند و بمقررات دینی خود عمل نموده مثل همه مسلمانان جان و عرض و مالشان محترم باشد، و در برابر آن مالی بجامعه مسلمین بپردازند، ولی نباید تبلیغات سوء یا کمک دشمنان دین یا کار دیگری که بضرر

مسلمانان است انجام دهند.

اهل بغی و فساد، یعنی مسلمانانیکه بر ضرر اسلام و مسلمانان قیام مسلحانه کرده به کشت و کشتار - 3
بپردازند، جامعه اسلامی با اینان می‌جنگد تا تسلیم شوند و دست از فساد و آشوب بردارند.

دشمنان دین که بقصد ویران نمودن اساس دین یا از بین بردن حکومت اسلامی حمله کنند که در این - 4
صورت بر همه مسلمانان واجب است دفاع کنند و با آنان رفتار کافر حربی را بنمایند
در صورتیکه مصلحت مسلمین و اسلام ایجاب نماید جامعه اسلامی می‌تواند بطور موقت با دشمنان اسلام
پیمان عدم تعرض ببندد ولی حق ندارد طوری روابط دوستی را با آنان برقرار کند که گفتار و کردار آنان اثر سوء
بخشیده افکار و اعمال مسلمانان را فاسد نماید.

روش کلی اسلام در جهاد:

جامعه اسلامی موظف است که اگر شرائط جهاد موجود باشد با کفار هم مرز خود در راه خدا بجنگد و جهاد
بر هر مسلمانی که بالغ و عاقل و تندرست باشد و از دست و پا و چشم ناقص نباشد واجب کفائی است
لشکر اسلام موظف است که وقتی با دشمن روبرو شد حقایق دینی را بطوریکه هیچ نقطه ابهامی در آن
نماند برای آنان روشن نموده بسوی حق دعوتشان نماید و تنها در صورتی که پس از روشن شدن حق؛ دین
را نپذیرفتند به جنگ اقدام نماید.

جنگجوی مسلمان نباید آبرو دشمن ببندد و بدشمن شبیخون بزند و زنان و کودکان و پیران ناتوان و
کسانیرا که قوه دفاع ندارند بکشد و در صورتیکه دشمن مساوی یا دو برابر باشد حق ندارد که از میدان جنگ
فرار نماید.

اگر روش جنگی اسلام را با رفتاری که ملل مترقی جهان در جنگها دارند در نظر بگیریم که هر خشک و تری
را می‌سوزانند و بحال هیچ ضعیف و بیچاره‌ای رحم نمی‌کنند، روشن می‌شود که اسلام تا چه اندازه باصول
انسانیت پایبند است.

چرا حکومت و قضاوت و جهاد مخصوص مرد است؟

حساسترین شئون اجتماعی که باید زمام آنرا تنها بدست تعقل سپرد و عواطف و احساسات نباید بهیچ نحو
در آن دخالت کند شئون حکومتی و قضائی و جنگی است، زیرا اداره امور کشوری و فصل خصومت‌هایی که در
جامعه اتفاق می‌افتد هزارها منظره مهیج و گفت و شنودهای ناگوار و تهدیدهای مالی و جانی و آبرویی دارد
که جز يك نیروی تعقل مستقل هیچ قوه‌ای تاب مقاومت آنرا ندارد و نمی‌تواند از همه آنها چشم پوشی کرده
با تلخی صبر بسازد و در میان قطبهای مخالف بعدالت اجتماعی بپردازد کسیکه این سمت را دارد باید

دوست و دشمن و زشت و زیبا و متملق و بدگو و دانا و نادان را بیک چشم ببیند و بر خلاف تمایلات هوس‌آمیز
خود حکومت کند و رأی دهد و معلوم است آنکس که عواطف و احساسات در وجود او غلبه دارد قدرت و

توانائی اینکار را نخواهد داشت و البته وقتی عواطف و احساسات از اداره حکومت و قضاوت عاجز باشد با

شئون جنگی ناسازگارتر خواهد بود زیرا بر خلاف روشهای اجتماعی دیگر که در جنگ، هر خشک و تر را

می‌سوزاند و میان مرد جنگی خطرناک و بچه شیر خوار دشمن کمترین فرقی نمی‌گذارد؛ روش جنگی اسلام
بتمام معنی بر اساس عدالت استوار است و البته چنین روشی با غلبه عاطفه و احساس علمی نمی‌شود
زیرا در موقع جنگ اگر عاطفه و احساس بقطب موافق تمایل کند از اندازه‌ای که لازم است کوتاهتر آمده خود
را خواهد باخت و اگر بقطب مخالف تمایل نماید زیاده‌روی کرده بیگناه و با گناه را یکی شمرده اصول و مقررات

انسانیت را پایمال خواهد نمود.

بهترین دلیل بر اصابت نظر اسلام در این مورد این است که دول غربی مدتها است که زنان را در اجتماع همدوش مردان قرار داده‌اند و با تعلیم و تربیت آنانرا نشو و نما می‌دهند، و تاکنون در فهرست رؤسای دولتها و قضاة عالیمقام و سرداران نامی جنگی عده زنان نسبن قابل توجهی بمردان پیدا نکرده‌اند. آری در بخشهای خانه داری و پرورش کودکان و پرستاری بیماران که طبعاً از عاطفه و احساس سرچشمه می‌گیرد همیشه پیشقدم بوده‌اند.

:امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با جمله کوتاهی مقام زن را در اجتماع معین نموده می‌فرماید
انما هی ریحانه و لیست بقهرمانه و این بهترین کلمه‌ای است که موقعیت اجتماعی زنها در جامعه اسلامی نشان می‌دهد.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) همیشه درباره زنان سفارش می‌فرمود حتی آخرین کلمه‌ای را که در آخرین لحظات زندگی خود فرمود و صدای شریفش قطع شد این بود که فرمود **الله الله فی النساء**
:امر به معروف و نهی ازمنکر و مجازاتهای مختلف
یکی از نیازمندیهای که اسلام برای حیات و بقای خود دارد آنست که از مخالفت مقرراتش جلوگیری بعمل آید.

:برای رفع این نیازمندی از دو امر استفاده شده است

وضع مقررات برای مجازات که باید بدست حکومت اسلامی اجرا گردد و از این راه مخالفت با احکام - 1
شرعی جلوگیری بعمل آید

امر بمعروف و نهی از منکر، اسلام همه پیروان خود را موظف ساخته که اگر دیدند بیکى از قوانین عمل - 2
نمی‌شود آرام ننشینند و مختلف را بفرمان برداری وادار کنند و از نافرمانی باز دارند
عموم افراد مسلمان از شاه و رعیت، قوی و ضعیف، مرد و زن، کوچک و بزرگ مأمور اجراء این وظیفه دینی
هستند و با شرایط مخصوصی باید باین عمل بپردازند و این یکی از شاهکارهای اسلام است که برای
جلوگیری از تخلف قوانین بسی بهتر و نیرومندتر از سازمانهای گوناگونی پلیسی است که در روشهای
اجتماعی دیگر تأسیس می‌شود

قضاوت در اسلام

:کلیات مسائل قضا

:صفاتى را که قاضی باید شرعاً دارا باشد عبارتند از

بلوغ - 1

کمال عقل - 2

اسلام - 3

عدالت؛ یعنی باید طوری باشد که گناهان بزرگ را انجام ندهد و بگناهان کوچک اصرار نداشته باشد - 4

طهارت مولد، یعنی نسبش نامشروع نباشد - 5

علم، یعنی مسائل حقوقی را از راه اجتهاد خودش بداند. و اگر بخواهد با فتوای دیگران قضاوت کند کافی - 6

.نیست

ضبط، بنابراین کسیکه فراموشکار است نمی‌تواند قضاوت کند - 7

بینائی، بنا بگفته بیشتر فقهاء نابینا از قضاوت محروم است - 8

اگر قاضی فاقد یکی از این صفات شود خودبخود از منصب قضاوت معزول می‌شود

وظائف قاضی

:در شرع مقدس اسلام کسیکه دارای منصب قضاوت است باید این وظائف را انجام دهد

قطع و فصل دعاوی مردم بر یکدیگر با دستورهائیکه در کتب فقه معین شده است - 1

سرپرستی یتیمان و دیوانگان اگر پدر یا جد پدری برای آنان سرپرستی معین نکرده باشند - 2

رسیدگی باوقاف عمومی و اموال بلا صاحب - 3

اداره کردن اموال سفیهان - 4

صادر نمودن حکم ورشکستگی و افلاس و رسیدگی باموال مفلس پس از صدور حکم - 5

تبدیل وصی در صورتی که خیانتی از او صادر شود - 6

ضمیمه نمودن امین به وصی اگر بتنهائی از عهده انجام وظائف وصایت برنیاید - 7

مهلت دادن بکسی که نمی‌تواند بدهی خود را بپردازد - 8

الزام کسانیکه با وجود تمکن از دادن نفقه واجبه خودداری می‌کنند - 9

حفظ اسناد و امانتهائی که باو سپرده شده است - 10

اجرای حدود شرعیه - 11

صادر کردن حکم حبس برای کسانیکه شرعاً معین شده است - 12

:اهمیت مقام قضا

از بررسی وظائفی که در اسلام برای قاضی معین شده می‌توان باهمیت کامل مقام قضاوت پی برد بهمین

جهت قاضی در قضاوت خود نمی‌تواند عاطفه و احساس بکار برد و از گرفتن رشوه حتی از کسیکه حق

بجانب او می‌باشد شدیداً ممنوع است

و نیز نباید در رفتار خود بین کسانیکه باو رجوع می‌کنند تفاوت بگذارد

:امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در دستوری که برای مالک اشتر می‌نویسد راجع بقضات می‌فرماید

برای داوری ما بین مردم کسیرا انتخاب کن که از مراجعه ارباب دعاوی خسته و دلتنگ نگردد و در رسیدگی

بکارها شکیبائی کامل داشته باشد؛ و حل و فصل امور بر وی دشوار نیاید اصحاب دعوی او را خوار و حقیر

نشمزند، در مشکلات امور بررسی و دقت نماید و هیچ کاری را سرسری نگیرد، و نسبت به موضوعات

مشتبّه زود حکم ندهد اگر پرونده برای وی روشن است تحت تأثیر چاپلوسی یا تهدید و تطمیع مردم واقع

نشود و حکم الهی را بی تردید اظهار و اجرا نماید؛ و چشم طمع از مال و منال مردم فرو بندد

و چون این قبیل مردم بندرت پیدا می‌شوند حقوق آنرا مناسب با وظیفه خطیرشان معین کن تا در زندگی

آبرومندانه خود نیازمند دیگران نباشد، بهانه‌ای برای رشوه‌گیری نداشته باشند، و به آنان استقلال قضائی

عطا کن تا از بدگوئی و نیرنگ دیگران در امان باشند

شهادت

شهادت مرد و زن

بطوریکه سابقاً بیان شد چون نیروی تعقل در مرد و نیروی احساس در زن قویست؛ در اسلام شهادت دو زن خدای متعال در کلام خود می‌فرماید **و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشہداء ان تضل احدا ہما فتذکر احداہما الاخری** سوره بقره آیه ۲۸۲. دو مرد را گواه بگیرید و اگر نه یک مرد و دو زن را تا اگر یکی گمراه شد دیگری او را تذکر دهد

کلیات مسائل شهادت

تنها راه عمومی که در همه اوضاع و شرائط بوسیله آن می‌توان حوادث را ضبط کرد تحمل شهادت و اداء آن است؛ و وسائل دیگر مانند **نوشتن** و مانند **وسائل فنی** که برای ضبط حوادث و تثبیت شکل و اعترافات تهیه شده، عمومی نیستند و در دسترس بشر نمی‌باشد

از این جهت اسلام باین وسیله بسیار ساده و طبیعی اهمیت داده و دستور داده است که مردم از اینراه حوادث را ضبط کنند و در موقع لزوم شهادت دهند

شروط شاهد

بالغ باشد؛ بنابراین شهادت بچه نابالغ مسموع نیست و فقط بچه‌ای که سنش بده رسیده اگر معصیت - 1 نکرده باشد می‌تواند در مورد زخم زدن شهادت دهد

دیوانه و سفیه نباشد - 2

مسلمان باشد ولی اگر در موقع وصیت کردن دسترسی بشاهد مسلمان نباشد شهادت کافر ذمی - 3 (اهل کتاب که در پناه اسلام باشد) هم قبول می‌شود

عدالت، پس شهادت فاسق و کسیکه شهادت دروغ بدهد پشش از توبه و مستقر شدن آن قبول - 4 نمی‌شود

طهارت مولد، بنابراین با شهادت کسیکه نسب نامشروع دارد نمی‌شود حکم کرد - 5

آنکه متهم نباشد، بنابراین بشهادت کسیکه در موضوع دعوائی ذینفع است ترتیب اثر داده نمی‌شود - 6

آنکه یقین حتمی داشته باشد، بنابراین به حدس یقینی که از راه حس بدست نیامده نمی‌شود شهادت - 7 داد و اگر بوسیله شهادت دروغ حکمی بر ضرر کسی صادر شود شاهد ضامن است و باید تنبیهش کنند و درگگوئی او را هم بمردم اعلام نمایند

اقرار

اهمیت اقرار

اهمیت اقرار نسبت بجامعه در احیاء حقوقی که در معرض پایمال شدن و ضایع گردیدن است محتاج به بیان نیست زیرا کاری را که سازمان قضائی پس از کوشش و رنج با گرد آوردن دلائل و قرائن و استشهاد شهود با حدس و تخمین انجام می‌دهد اقرار بآسانترین و روشنترین وجهی با دو کلمه بجا می‌آورد

اقرار از نظر فردی نیز در اسلام اهمیت فراوان دارد زیرا از غریزه‌ای سرچشمه می‌گیرد که تمام مساعی اسلام مصروف زنده کردن و بکار انداختن آنست؛ و آن غریزه حق پرستی انسانی می‌باشد که در نقطه مقابل هواپرستی قرار گرفته است

خدای متعال در کلام خود خطاب به پیروان اسلام می‌فرماید:

تا می‌توانید بوظیفه عدالت قیام کنید، و آنچه را می‌دانید به آنچنانکه می‌دانید بگوئید اگرچه بضرر خودتان یا

سوره نساء آیه ۱۳۴. بضرر پدر و مادر و خویشان نزدیکتان باشد

:و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید

حق را بگوئید اگر چه بضرر خودتان باشد

:معنی و شرائط اقرار

:اقرار در شرع سخنی است که حق دیگری را بر خود گوینده ثابت می‌کند مانند اینکه بگویند

بفلانی هزار ریال بدهکارم

در اقرار کننده بلوغ و عقل و اختیار شرط است و بنابراین اقرار کودک و دیوانه و مست و بیهوش و کسی که

در خواب است و شخص مجبور صحیح نیست

شفعه

اگر دو نفر دو خانه یا ملك دیگری بطور مشاع شریک باشند و یکی از آنان سهم خود را بشخص ثالث بفروشد

شریک دیگر حق دارد که با همان عقد و بهمان قیمت سهم او را بردارد و این حق را شفعه می‌گویند

و پر واضح است که این حق در اسلام بمنظور تعدیل شرکتها و دفع ضررها و مفسد دیگری که از تصرفات

شرکاء پیش می‌آید جعل شده است زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که تسلط شریک تازه بر ملك بضرر شریک

صاحب شفعه تمام می‌شود یا بواسطه اختلاف سلیقه‌ها منشأ يك سلسله اختلافات و کشمکشها

می‌گردد؛ یا خود استقلال در مالکیت برای شریک صاحب شفعه فوایدی داشته باشد بی آنکه نسبت بشریک

فروشنده ضرری جلب نماید

شفعه در زمین و خانه و بستان و سایر اموال غیر منقوله ثابت است و در مال منقول شفعه نیست

طبقه مرد و زن

دستگاه آفرینش نوع بشر را مانند موجودات جاندار به نر و ماده تقسیم کرده و بدین وسیله بتوالد و تناسل

که تنها ضامن بقاء این نوع است متوسل شده است

مرد و زن در عین حال که برای ایجاد نسل با دو دستگاه مختلف مجهز می‌باشند هر يك از آنان غرائز و

نیروهای کامل یکفرد انسانی را دارا هستند؛ و در خصائص ذاتی انسان نیز با هم برابرند

:تنها خصوصیت این دو صنف که در اجتماع می‌توانند منشأ امتیازهای جداگانه شوند اینست که

در صنف مرد خاصیت تعقل قویتر و در صنف زن عاطفه و احساسات بیشتر است و بواسطه همین خصوصیات

است که در اجتماع؛ هر کدام وظیفه مخصوصی را بعهده گرفته و چرخ اجتماع را می‌گردانند و اگر پا از دایره

طبیعی خود بیرون نهند چرخ اجتماع از کار می‌افتد

اسلام در احکامی که راجع باین دو صنف وضع فرموده بطور کلی صفات و اختصاصات هر يك را در نظر گرفته و

در مقررات مشترك همان اشتراك نوعی را مورد نظر قرار داده این دو صنف را تا حد امکان بهم نزدیک ساخته

است.

برای آنکه دانسته شود که اسلام در پرتو واقع‌بینی خود؛ چه قدمهای برجسته‌ای در رفع اختلافات این دو

صنف برداشته و مخصوصاً برای بهبودی حال زنان و آسودگی ایشان چه قوانینی برقرار ساخته است باید از حال عموم زنان پیش از اسلام مطلع شویم و در این باره تحقیقی بنمائیم و رفتاری را که در جامعه‌های متمدنی و غیر متمدنی پیشین با زنان می‌شده در نظر بگیریم آنگاه مقررات اسلامی را که درباره زنان وضع شده مورد بررسی قرار دهیم

زن در جامعه‌های پیش از اسلام

الف - در جامعه‌های قبائلی

در ملت‌های باستانی که روش اجتماعی آنها قانونی یا دینی نبوده و تنها به آداب و رسوم قومی زندگی می‌کردند زن انسان حساب نمی‌شد بلکه با وی رفتار يك حيوان اهلی را می‌نمودند. انسان از نخستین روزی که حیوانات اهلی را یکی پس از دیگری اسیر خود می‌ساخت و بتعلیم و تربیتش می‌پرداخت و برای نگهداری و اداره زندگی آنها رنج فراوان می‌کشید نه برای این بود که آنها را بانسانیت بشناسد یا عضوی از جامعه خود قرار دهد و حقوقی برایش قائل شود بلکه می‌خواست که از گشوت و پوست و پشم و شیر و از سواری و بارکشی و دیگر فوائد آنها بهره‌برداری کند.

از اینرو برای بقاء و ادامه حیات این حیوانات وسائلی از قبیل خوراك و مسكن فراهم می‌کرد ولی تحمل این زحمات از راه دلسوزی به آنها نبوده بلکه برای تأمین منافع خویش باین کار تن در می‌داد. انسان از این جانوران دفاع می‌کرد؛ نمی‌گذاشت کسی آنها را بکشد یا به آنها آزار برساند و اگر کسی نسبت به آنها تعدی می‌نمود انتقام می‌کشید، ولی همه برای این بود که خود را مالك می‌دانست و می‌خواست حقوق خود را حفظ کند نه آنکه برای آن حیوانات حقوق قائل باشد زیرا نیز بهمین ترتیب برای استفاده خود می‌خواست

زن را در جامعه نگاه می‌داشت و از وی دفاع می‌نمود و کسیکه باو تجاوز می‌کرد مجازات می‌شد ولی نه برای اینکه انسان است یا عضوی از جامعه محسوب می‌شود و حقوق و احترامی دارد بلکه برای آن زنده بماند تا بازیچه شهودت مردان شود و برای اهل خانه یعنی مردان غذا تهیه و آماده کند و در اقوام ساحل نشین ماهی شکار کند، بارکشی نماید، در خانه خدمت کند، و در مواقع لزوم مخصوصاً در قحطی و میهمانی از گوشت وی تغذیه شود

زن در خانه پدر همین حال را داشت تا تحویل شوهر داده می‌شد ولی نه با اختیار و انتخاب خودش بلکه مطابق دستور پدر؛ و آن نیز در حقیقت یکنوع فروش بود نه پیمان ازدواج. زن در خانه پدر تابع پدر و در خانه شوهر تابع شوهر بود و در هر حال تحت نظر صاحب خانه و بدخواه وی زندگی می‌کرد

خداوند خانه می‌توانست او را بفروشد یا ببخشد یا برای منظورهای از قبیل خوشگذرانی، و زادن بچه و یا خدمت بکس دیگر عاریه یا قرض یا اجاره دهد؛ و اگر از وی گناهی سر می‌زد حق داشت هر گونه مجازاتی که صلاح داند حتی کشتن را درباره وی اجراء کند بی آنکه کوچکترین مسئولیتی متوجه او باشد

ب - زن در جامعه‌های مترقی سلطنتی

در جامعه‌های متمدن سلطنتی مانند ایران و مصر و هند و چین که بدخواه شاهان وقت اداره می‌شد. همچنین در جامعه‌های متمدنی مانند کلد و روم و یونان که با حکومت قانون زندگی می‌کردند. گرچه حال زن بهتر از جامعه‌های دیگر بود و بکلی از مالکیت محروم نمی‌شد اما باز آزادی کامل نداشت و سرپرست خانه‌ای که زن در آن زندگی می‌کرد مانند پدر یا برادر بزرگتر یا شوهر بر وی حکومت مطلق داشت، یعنی حق داشت وی را بهر که می‌خواهد عقد کند و یا عاریه و اجاره دهد یا ببخشد؛ و می‌توانست (مخصوصاً در صورت جرم) او را بکشد یا از خانه بیرون کند. در بعضی از کشورها زن خویشاوندی طبیعی نداشت و مردها با زنهای محرم خودشان ازدواج می‌کردند. و در بعضی دیگر، خویش رسمی و قانونی شمرده نمی‌شد و ارث نمی‌برد. و در بعضی جاها چند مرد يك زن می‌گرفت و بعضی اقوام اعراب جاهلیت دختران خود را زنده به گور می‌کردند.

زن را شوم می‌دانستند و اگر مورد تجاوز و ظلم قرار می‌گرفت حق مراجعه به محکمه و شکایت یا دفاع از خود را نداشت، و حق نداشت شهادت دهد. رویهم رفته در این جامعه زن عضوی ضعیف و ناقص شمرده میشد که باید تحت سرپرستی مرد اداره شود و هرگز استقلال در اداره و تصمیم و آزادی در کار و انتخاب شغل نداشت و مانند بچه خردسالی بود که تا !بچه بلوغ و رشد نرسیده باید زیر نظر سرپرستی زندگی کند جز اینکه زن هرگز بچه بلوغ و رشد نمی‌رسید زن مانند اسیر جنگی بود که تا آزاد نشده باید در بردگی دشمن بماند و از کار و کوشش وی استفاده شود و از مکر و شیطنت وی در حذر باشند، جز اینکه زن هرگز امید آزادی نداشت.

ج - زن در جامعه‌های دینی

در جامعه‌های دینی نیز بیشتر از آنچه در جامعه‌های دیگر بود روی خوش به زنان نشان نمی‌دادند و حقوقی برای آنان قائل نبودند.

تورات فعلی یهود؛ زن را تلختر از مرگ معرفی نموده و از کمال، ناامید می‌شمارد. در مجمع روحانی فرانسه که چند سال پیش از بعثت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) منعقد شد روحانیان مسیحی پس از بررسی کامل حال زنان؛ حکم صادر نمودند که **زن انسان است ولی برای خدمت مرد آفریده شده است**.

و در همه این جامعه‌ها فرزند تابع پدر بود نه مادر و پایه نسب از پدران درست می‌شد نه از مادران جز اینکه در بعضی از نقاط چین و هند که تعدد شوهر مرسوم بود فرزند تابع مادر بود و پایه نسب را مادران تشکیل می‌دادند.

خلاصه

پیش از اسلام در سراسر جهان و در همه ادوار تاریخ در جامعه بشری زن عضو مؤثری بشمار نمی‌رفت و واجد استقلال و آزادی نبود و همیشه يك موجود ضعیف و محکوم شمرده میشد و خود نیز بمرور زمان خصائص انسانی خود را گم کرده نمی‌توانست هیچ گونه شخصیت اجتماعی برای خود تصور نماید.

کلمه **زن** معنی زبونی و خواری و پستی و بیخردی را می‌داد؛ در ادبیات هر زبانی نظم و نثر بسیار در ناشایستگی و فساد زن یافت می‌شود که کاشف از طرز تفکری است که پیشینیان در خصوص وی داشته‌اند.

نظر اسلام در خصوص زن

روزیکه خورشید اسلام در افق بشریت سر زد؛ زن همان موقعیت اجتماعی را داشت که اجمالاً گفته شد جهان آنروز در خصوص زن جز يك مشیت افکار خرافی و نادرست و رفتار ظالمانه چیزی دیگر نداشت و مردم (حتی خود طبقه زن) برای این طبقه مرتبه و حقی قائل نبودند و او را موجودی پست که برای خدمتگزاری انسان شریف (یعنی مرد) آفریده شده است می‌دانستند.

اسلام با تمام قوا با این افکار مخالفت کرده برای زن حقوقی که را بیان می‌شود مقرر فرمود

زن يك انسان واقعی است و از يك جفت انسان نر و ماده آفریده شده و خصائص ذاتی انسان را دارد و در - 1 مفهوم انسانیت مرد را بر او امتیازی نیست.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی

(ای مردم ما شما را از نر و ماده‌ای آفریدیم. (سوره حجرات آیه ۱۳)

و در چندین آیه دیگر می‌فرماید

بعضکم من بعض

همه از جنس هم هستید

زن مانند مرد عضو کامل جامعه است و شخصیت حقوقی دارد - 2

زن چنانکه خویشاوندی طبیعی دارد خویشاوندی رسمی قانونی نیز دارد - 3

دختر؛ فرزند است چنانکه پسر فرزند است، فرزندان دختر مانند بچه‌های پسر فرزندان و از اینرو نیز چون - 4 مرد از خویشان سببی و نسبی مانند پدر و مادر ارث می‌برد

زن استقلال فکری دارد و می‌تواند در زندگی خود هر گونه تصمیمی بگیرد و در حدود شرعی بمیل و - 5 انتخاب خود شوهر کند و آزادانه بی آنکه تحت ولایت و سرپرستی پدر یا شوهر باشد زندگی نماید؛ و هر شغل مشروعی را که بخواهد انتخاب کند.

زن استقلال عملی دارد و کار و کوشش او محترم است می‌تواند مالک شود و ثروت خویش را خود بدون سرپرستی و دخالت مرد اداره نماید، و از مال و حقوق فردی و اجتماعی خویش دفاع نماید و می‌تواند بر نفع یا ضرر دیگران شهادت دهد، و جز در مسئله آمیزش جنسی (که در آن بر طبق پیمان زناشوئی باید شوهر خود را اطاعت کند) هر کار دیگری که برای شوهر انجام دهد ارزش است

مرد نسبت بزن حق هیچگونه تحکم و تعدی ندارد و هر تعدی که در مورد مردان قابل تعقیب است درباره - 6 زن نیز قابل مجازات و تعقیب می‌باشد

زن شخصیت معنوی دینی دارد و از سعادت اخروی محروم نیست نه آنچنان که غالب ادیان و مذاهب؛ زن - 7 را مانند يك شیطان؛ نومید از رحمت خداوندی می‌پندارند

خداوند متعال در کلام خود می‌فرماید:

من عمل صالحاً من ذكرا و انثى و هو مؤمن فلنحييه حياة طيبة و لنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا يعملون
سوره نحل آیه ۹۷

هر زن و مرد با ایمان که عمل نیکوئی انجام دهد زندگی پاکیزه و مزد کارهای نیکویشان را بهترین وجهی می‌دهیم

:و نیز می‌فرماید

انى لا اضيع عمل عامل منكم من ذكرا و انثى سوره آل عمران آیه ۱۹۵

عمل نيك هيچ مرد و زنى بدون پاداش نمی‌ماند

ممکنست بموجب آیه شریفه يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان
اكرمكم عندالله اتفكم يك زن در سایه تقوی و دین به هزاران مرد امتیاز و تقدم جوید

(نکاح (ازدواج

:مسائل و احکام کلی ازدواج

در تعلیمات اسلام بموضوع نکاح و زناشوئی بسیار اهمیت داده شده و بحدی رسیده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید:

نکاح روش من است و هر که بروش من عمل نکند باید خود را بمن نسبت ندهد و مسلمان نشمارد

:احکام ازدواج

:ازدواج در شرع اسلام بر دو قسم است

ازدواج دائم و آن ازدواجی است که بمحض اجرای عقد رشته همسری برای همیشه برقرار گردیده فقط - 1
بوسیله طلاق گسیخته می‌شود و در این ازدواج علاوه بر مهر؛ مرد باید مخارج زندگی زن را مناسب حال و
شخصیت او بدهد و لااقل هر چهار شب يك شب با او هم بستر شود، زن نمی‌تواند تقاضای شوهرش را در
این باره رد نماید

:ازدواج موقت که متعه نیز نامیده می‌شود - 2

این ازدواج رابطه همسری را برای مدتی محدود و معین بوجود می‌آورد و همینکه مدت سپری شد یا مرد
مدت را بخشید؛ بدون طلاق رشته همسری گسیخته می‌گردد

این ازدواج هيچ يك از احکام نکاح دائم را ندارد مگر آنچه هنگام عقد شرط کرده باشند؟

تبصره

نکاح موقت در اسلام تشریع شده و در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) معمول بود تا اینکه
خلیفه دوم بعللی آن را قدغن کرد و این رو اهل سنت آنرا جائز نمی‌دانند ولی شیعه معتقد است که جائز
است و آنرا یکی از شاهکارهای اسلام می‌داند زیرا بخش مهمی از نیازمندی‌های جامعه را که از راه دیگری
منع آن ممکن نیست رفع می‌کند و بهترین پشتیبان عفت عمومی است

:امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید

.اگر نکاح موقت منع نمی‌شد غیر از مردمان شقی و بدبخت کسی زنا نمی‌کرد

:کسانیکه ازدواج با آنان حرام است

:در اسلام ازدواج با عده‌ای از زنان بواسطه خویشاوندی نسبی حرام و ممنوع می‌باشد و آنان عبارتند از

1 - مادر و مادر بزرگ پدری و مادری هر چه بالا رود

2 - دختر و دختر دختر هر چه پائین رود

3 - دختر پسر هر چه پائین رود

4 - خواهر و دختر خواهر هر چه پائین رود

5 - دختر برادر و دختر دختر برادر هر چه پائین رود

و 6 - عمه و خاله

:تبصره

زنانیکه بواسطه شیر خویشاوندی نسبی بمرد حرام می‌شوند همان زنها بواسطه شیرخوارگی به بچه

شیرخوار حرام می‌شوند

:عده‌ای از زنان بخویشاوندی سببی (دامادی) بر مرد حرام می‌شوند و آنان عبارتند از

1 - مادر زن و جدده‌های او

2 - دختر زن، اگر مرد با آن زن نزدیکی کرده باشد

3 - زن پدر اگرچه پدر با او نزدیکی نکرده باشد

4 - زن پسر اگرچه پسر با او نزدیکی نکرده باشد

5 - خواهر زن تا هنگامیکه زن زنده و در عقد مرد است

6 - خواهرزاده و برادرزاده زن بدون اجازه زن ولی با اجازه او حرام نیستند

:عده‌ای از زنان بواسطه علت‌های دیگر حرام می‌شوند

1 - زن شوهردار

2 - زن پنجم برای مردی که چهار زن دائمی دارد

3 - زن کافر، ولی اگر مانند یهودی و مسیحی اخل کتاب باشد بطور موقت می‌شود با او ازدواج کرد

:ولایت عقد

در شرع اسلام مرد و زن اگر ببلوغ رسیده باشند در اختیار همسر آزاد و مستقل می‌باشند لکن ولایت دختر

و پسر نابالغ و غیر رشید بدست پدر است باین معنی که پدر می‌تواند دختر صغیر خود را بعقد کسی درآورد

و برای پسر نابالغ و غیر رشید خود زن بگیرد

:حقوق و تبعیت اولاد

1 - اگر زن شوهر دار فرزندی بیاورد مال شوهر او است و چنانچه آن فرزند از زن دائمی باشد شوهر

نمی‌تواند او را از خود نفی کند.

اگر فرزند نتواند معاش خود را تأمین کند پدر و مادر باید مخارج او را بدهند، و چنانچه پدر و مادر نتوانند - 2 -
مخارج خودشان را تهیه کنند مخارج آنان بعهده فرزند می‌باشد.

تعدد زوجات در اسلام

از مسلمات شریعت اسلام این است که مرد می‌تواند چهار زن اختیار کند برای پی بردن بحکمت این حکم
باید بنکات زیر توجه نمود

این حکم از احکام اختیاری است نه از احکام واجب و حتمی یعنی بر مرد مسلمان واجب نیست که چهار - 1 -
زن بگیرد بلکه می‌تواند در یک‌زمان دو یا سه یا چهار زن داشته باشد.

بعلاوه چون بیشتر از يك زن گرفتن شرطش این است که میان آنان بعدالت رفتار کند و این کار بسیار
مشکلی است که از عهده هر کس بر نمی‌آید، اقدام باین کار حالت استثنائی بخود می‌گیرد.

یکی از نیازمندیهای بشر توالد و تناسل و تکثر افراد است که آفرینش برای این منظور بشر را به مرد و زن - 2 -
تقسیم نموده اسلام هم که دین فطرت است نیازمندی‌های واقعی بشر را در نظر گرفته بهمین جهت دستور
ازدواج داده است و چون مرد و زن برای توالد و تناسل از لحاظ صلاحیت اختلاف دارند تعدد زوجات را تشریع
فرموده است.

اینکه علل اختلاف ذکر می‌شود

الف - زن نوعاً از نه سالگی صلاحیت ازدواج را دارد در صورتیکه برای مرد این استعداد نوعاً از پانزده سالگی
است.

در نتیجه هرگاه سال معینی در نظر گرفته موالید آنها از پسر و دختر (که غالباً دختر از پسر بیشتر است)
ضبط کنیم و موالید سالهای بعد را بر آن بیفزاییم در سال شانزدهم در مقابل هر يك پسری که شرعاً
صلاحیت ازدواج دارد هفت دختر جهت ازدواج صلاحیت پیدا خواهند کرد و اگر سن متعارف ازدواج پسران را که
معمولاً از بیست سال ببالا است در نظر بگیریم در سال بیست و یکم در مقابل هر يك پسر دو دختر خواهد
بود و در سال بیست و پنجم که نوعاً ازدواجها از آن سال رد نمی‌شود در مقابل هر ده پسر شانزده دختر
مهیا خواهد بود.

ب - زن غالباً پس از پنجاه سالگی استعداد تولید را از دست می‌دهد در صورتیکه مرد تا اواخر عمر طبیعی
این استعداد را دارد.

تلفات نوزادان پسر بموجب آمار از نوزادان دختر بیشتر است و نیز در اواسط عمر که سن کار و کوشش - ج -
است در اثر عوامل گوناگون مرگ در میان مردان پیش از زنان اتفاق می‌افتد، و همچنین (بر حسب آمار) عمر
مرد غالباً کوتاهتر از عمر زن است و بهمین جهت است که همیشه زن بیوه در جامعه بیشتر از مرد بیزن
است.

بهترین گواه این سخن آنست که حکم تعدد زوجات قرن‌ها در جامعه‌های اسلام عملی بوده و با اینکه مردان
بی‌میلانی که فاقد عدالت بودند باینکار دست زده‌اند هرگز مشکل و قحطی زن بوجود نیامده است
می‌گویند چون قانون تعدد زوجات خلاف طبیعت زن است؛ احساسات وی را جریحه‌دار می‌کند و چه بسا او را

و.ادار بانتقام کرده حیات مرد را بخطر می‌اندازد.

اینان از این حقیقت غفلت کرده‌اند که مخالفت نامبرده مربوط به عادت است نه غریزه و طبیعت، زیرا اگر ریشه طبیعی داشت عملاً بوقوع نمی‌پیوست زیرا آنانکه زن دوم و سوم و چهارم می‌شوند از همین طبقه زند که با میل و رغبت خود تن به ازدواج مرد زندار می‌دهند، و اگر اینکار مخالف احساسات طبیعی و آفرینش ایشان بود، هرگز چنین چیزی را نمی‌پذیرفتند چنانکه اگر در ازدواج با زن شرط کنند که تنها زیسته و با کسی سخن نگوید چون خلاف طبیعت او است هرگز قبول نخواهد کرد.

علاوه بر این در شرع اسلام برای رفع این مشکل راهی وجود دارد و زن می‌تواند هنگام ازدواج در ضمن عقد لازم شرط کند که شوهرش زن دیگری نگیرد و از این محظور جلوگیری نماید.

ارث بردن اولاد را نیز بنحو دیگر تنظیم کند مثلاً دولت را وارث مردم بشناسد و تربیت فرزندان و نوزادان اجتماع را بعهده او گذارد و کودکان را در پرورشگاه‌ها و کودکانستان‌ها پرورش دهد.

این روش اگرچه در جامعه‌های انسانی بطور استثنائی عملی است ولی بصورت قانونی تخلف‌ناپذیر هرگز صلاحیت دوام ندارد، زیرا در اندک زمانی عواطف و احساسات بشری و مهر و دلسوزی نژادی و خانوادگی را که محرك اصلی بشر بر ایجاد نسل است نابود می‌سازد.

و در نتیجه موضوع نسل گذاری را برای مردم مخصوصاً زنان که برآستی در ایام حمل رنجهای طاقت فرسائی را تحمل می‌نمایند زحمت بیهوده‌ای جلوه می‌دهد و خانواده پر انس و محبت را بزندان تاریک تبدیل می‌سازد.

با ایجاد چنین وضع، راه توالد و تناسل یکسره بسته می‌شود و خانواده که در واقع تشکیل دهنده اجتماع مدنی است رخت بر می‌بندد؛ و تشکیل خانواده و توالد و تناسل باید با وسائل فنی و فریهای سیاسی مانند وضع جائزه‌های سنگین برای کسانی که بچه‌دار می‌شوند و یا مقررات سخت تأمین شود؛ بدیهی است چنین وضع که با فطرت و طبیعت سازش ندارد قابل دوام نیست.

گذشته از این پیدا است که در این صورت زندگی بشر چه قیافه وحشت‌ناک به خود گرفته خشک و بی لذت خواهد شد و در حقیقت محیط زندگی بشری پست‌تر از محیط چهارپایان و وحشت‌ناک‌تر از جهان درندگان خواهد بود.

(طلاق) جدائی زن و شوهر

انحلال رسمی رابطه زناشوئی که بعد از انجام آن زن و شوهر از هم جدا شده و دیگر موظف به رعایت مقررات حقوق زناشوئی نیستند طلاق نامیده می‌شود.

قانون طلاق امتیاز غیر قابل انکاری است که اسلام به مسیحیت و پاره‌ای از مذاهب دیگر دارد و به يك ضرورت عمومی جامعه بشری پاسخ می‌دهد.

زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که اخلاق زن و شوهر با هم سازگار نیست و محیط صفا و محبت بيك صحنه جنگ و جدال مبدل می‌گردد و آشتی و التیام هم بین آنان امکان نمی‌پذیرد در این صورت اگر رابطه زناشوئی قابل گسیختن نباشد زن و شوهر باید تا پایان عمر در يك زندگی نکبت بار که در واقع دوزخی پر شرار است بسر ببرند و زیر شکنجه ناسازگاری با تلخی و محرومیت عمر را بگذرانند.

بهترین گواه مطلب اینست که دولتهای مسیحی بر اثر نیازمندی عمومی بالاخره ناگزیر شده‌اند طلاق را قانونی اعلام کنند.

طلاق در اسلام بدست مرد سپرده شده و البته در این حکم حالت غریزی مرد و زن در نظر گرفته شده است؛ زیرا اگر طلاق بدست زن بود چون زن بیش از مرد مغلوب و اسیر احساسات و عواطف است رابطه ازدواج پیوسته در حال سستی بود و ازکان خانواده تشکیل یافته متزلزل و به آسانی از هم گسیخته می‌شد، با وجود این در شرع اسلام راههایی وجود دارد که زن در گرفتن طلاق می‌تواند از آنها استفاده کند مانند آنکه مشکلات احتمالی را در ضمن معاشرت با همسر خویش پیش بینی کرده هنگام عقد زناشویی در ضمن عقد شرط کند که اگر یکی از آن مشکلات پیش آمد کند وکالت در طلاق داشته باشد و یا اگر شوهر بدون جهت او را طلاق دهد ملزم باشد که مشکلات وی را حل کند.

شارع اسلام با اینکه طلاق را قانونی شمرده فوق‌العاده آن را مذمت کرده و سفارش بسیار نموده که تا بعد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و) اضطراب نرسد مرد بطلاق زن خود اقدام نکند و پیوند خانوادگی را نگسلد (سلم) فرمود **مبغوض‌ترین چیزها در نزد پروردگار طلاق است** و بهمین جهت در اسلام مقررات مشکلی برای طلاق وضع شده است؛ مانند اینکه باید در حضور دو نفر عادل انجام شود و در ایامی باشد که زن در عادت زنانه نبوده مرد نیز در این ایام با وی هم بستر نشده باشد همچنین مقرر شده که اگر نزاع و ناسازگاری از هر دو طرف باشد دو نفر حکم معین کنند تا آنان را با یکدیگر سازش دهند و تنها وقتی که بهیچ وجه سازش ممکن نباشد طلاق واقع شود.

شرائط صحت طلاق:

مردیکه زن خود را طلاق می‌دهد باید

1 - بالغ باشد

2 - عاقل باشد

3 - باختیار خودش طلاق دهد

4 - قصد طلاق داشته باشد

بنابراین طلاق نابالغ، دیوانه، یا کسیکه بطلاق مجبور شود یا مثلاً بشوخی صیغه طلاق را بگوید، صحیح نیست.

زن باید در وقت طلاق از خون حیض و نفاس پاک باشد و شوهرش بعد از پاک شدن با او نزدیکی نکرده - 5 باشد

6 - طلاق با صیغه مخصوص انجام گیرد و در حضور دو عادل باشد

اقسام طلاق:

طلاق بر دو قسم است

1 - طلاق رجعی؛ و آن اینست که مرد؛ زن خود را که با او همبستر شده طلاق دهد، در اینصورت پیش از آنکه - عده طلاق تمام شود می‌تواند باو رجوع کرده بدون عقد جدید رابطه ازدواج را مجدداً برقرار سازد

2 - طلاق بائن و آن طلاقی است که پس از آن مرد، حق رجوع ندارد و آن بر چند قسم است - 2

الف - طلاق زن پیش از آنکه مرد با او نزدیکی کند

ب - طلاق زن پائسه؛ یعنی زنیکه استعداد تولید بچه را از دست داده

ج - طلاق زنیکه نه سالش تمام نشده، و این سه نوع طلاق عده ندارد

طلاق زنیکه او را سه دفعه طلاق داده‌اند. و در این طلاق علاوه بر اینکه مرد نمی‌تواند رجوع کند -د- نمی‌تواند دو مرتبه او را برای خود عقد نماید مگر آنکه زن بعقد دائم شوهر دیگری درآید و با او هم بستر شود و آن مرد طلاقش دهد یا بمیرد که در این صورت بعد از تمام شدن عده، شوهر اول می‌تواند او را برای خود عقد نماید

ه - طلاق خلع: طلاق زنی را که بشوهرش مایل نیست و مهر یا مال دیگر خود را به او می‌بخشد که طلاقش دهد خلع گویند و در این طلاق تا زن مالی را که به شوهر خود بخشیده مطالبه نکند شوهر نمی‌تواند باو رجوع نماید

و - طلاق مبارات و آن در صورتی است که زن و شوهر یکدیگر را نخواهند، و زن مالی به مرد بدهد که او را طلاق دهد و در این طلاق نیز تا وقتی که زن مال خود را مطالبه نکند مرد حق رجوع ندارد
ز - طلاق نهم با شرائطی که در کتابهای مفصل برای آن گفته شده است که پس از آن زن برای همیشه بر شوهر حرام می‌شود بهیچوجه دیگر ایجاد رابطه زناشویی ممکن نیست
احکام و اقسام عده

زنیکه با شوهر خود همبستر شده و رابطه ازدواج را محکم نموده است اگر شوهر طلاقش بدهد باید مدتی که معین شده عده نگهدارد یعنی از ازدواج خودداری نماید و این کار دو نتیجه مهم در بر دارد
اول آنکه از اختلاط و آمیخته شدن نطفه‌ها جلوگیری می‌شود

دوم آنکه ممکن است زن و شوهر از مفارقت همدیگر پشیمان شده رجوع نمایند
در مدت عده؛ مرد باید مخارج زن را بدهد و او را از خانه بیرون نکند و از زن چهارمشت بود تا عده او تمام نشده زن دیگر نگیرد و چنانچه طلاق در مرض موت بوده تا یکسال اگر مرد بمیرد زن از ترکه او ارث می‌برد
اقسام عده:

عده بر سه قسم است

عده زن آبستن - 1

عده زنیکه آبستن نیست - 2

عده وفات، و شرح اینها از این قرار است - 3

اگر زن آبستن را طلاق دهند عده‌اش تا بدنیا آمدن یا سقط شدن بچه او است، بنابراین اگر یکساعت بعد - 1 از طلاق بچه او بدنیا بیاید می‌تواند شوهر کند

زنی که آبستن نیست اگر نه سالش تمام شده و یائسه نباشد در صورتیکه شوهرش با او نزدیکی کرده - 2 باشد و در پاکی طلاقش دهد باید بقدری صبر کند که دو بار حیض ببیند و پاک شود و همینکه حیض سوم را دید عده او تمام می‌شود

زنیکه شوهرش مرده اگر آبستن نباشد باید تا چهار ماه و ده روز عده نگهدارد و اگر آبستن باشد باید تا - 3 موقع زائیدن عده نگهدارد اما اگر پیش از گذشتن چهار ماه و ده روز بچه‌اش بدنیا آمد باید تا چهار ماه و ده روز از مرگ شوهرش صبر کند و این را عده وفات می‌گویند

مخرج بول فقط با آب پاک می‌شود و مخرج غائط را می‌شود با آب شست یا با سه قطعه سنگ و مانند آن پاک (49)

- نمود و این در صورتی است که غائط از محل تجاوز نکرده باشد و گرنه با غیر آب پاك نمی‌شود ضمناً یادآور می‌شود که اگر غائط با سه قطعه سنگ برطرف نشد باید بقدری اضافه کنند که مخرج کاملاً پاکیزه شود
- آب بر دو قسم است؛ کر و قلیل آب کر از ۱۲۸ من تبریز بیست مثقال کم است که تقریباً ۳۸۴ کیلوگرم می‌شود (50)
- و اگر نجاستی بآن برسد نجس نمی‌شود
- آب قلیل آبی است که از کر کمتر باشد و چنانچه نجاستی بآن برسد نجس می‌شود و پاك شدنش به این است که بآب جاری یا باران متصل شود یا يك کو بر آن اضافه کنند
- یعنی با آب مال خود انسان باشد یا صاحبش به وضو گرفتن با آن راضی باشد (51)
- نمازهای یومیه عبارتند از: نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر و عصر هر کدام چهار رکعت نماز مغرب سه (52)
- رکعت؛ نماز عشاء چهار رکعت
- اگر چوب یا چیزی مانند آنرا راست در زمین هموار فرو برند صبح که خورشید بیرون می‌آید سایه آن بطرف (53)
- مغرب می‌افتد و هر چه آفتاب بالا آید این سایه کم می‌شود در اول ظهر بآخرین درجه کمی می‌رسد و ظهر که گذشت سایه آن بطرف مشرق بر می‌گردد و هر چه خورشید رو بمغرب می‌رود سایه زیادتر می‌شود بنابر این وقتی سایه بآخرین درجه کمی رسید و دو مرتبه رو بزید شدن گذاشت معلوم می‌شود ظهر شده، ولی باید یادآور شد که در بعضی شهرها مانند مکه موقع ظهر سایه بکلی از بین می‌رود و در این شهرها بعد از آن که سایه دوباره پیدا شد معلوم می‌شود که ظهر شده است
- مغرب تقریباً پانزده دقیقه بعد از غروب آفتاب است و علامتش آنست که سرخی طرف مشرق که بعد از (54)
- غروب آفتاب پیدا می‌شود از بین برود
- نصف شب شرعی یازده ساعت و یکربع بعد از ظهر است (55)
- نزدیک اذان صبح از طرف مشرق سفیده‌ئی رو ببالا حرکت می‌کند که آن را فجر اول یا فجر کاذب می‌گویند (56)
- موقعی که آن سفیده پهن شد فجر دوم و موقع اذان و اول وقت نماز صبح است
- ربنا آتنا فی: بعد از حمد و سوره دستها را رو بروی صورت گرفته و هر ذکر می‌خواهد می‌گوید مثلاً می‌گوید (57)
- الدنيا حسنه و فی الاخره حسنه و قنا عذاب النار
- اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمد عبده و رسوله: تشهد عبارت است از گفتن این جملات (58)
- اللهم صل علی محمد و آل محمد
- سلام باین صورت انجام می‌شود السلام علیها النبی و رحمه الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله (59)
- الصالحین السلام علیکم و رحمه الله و برکاته
- سوره نساء آیه ۱۲۷ (60)
- از جمله این هزار تن ۷۰۰ نفر بنی قریظه هستند که بدستور دآوری که خود انتخاب کرده بودند کشته شدند (61)

بردگی در اسلام

برده‌گیری در اسلام

طبق شواهدی که در دست است تا انسان بوده اینفکر نیز با وی بوده است که انسان را نیز مانند کالاهای دیگر می‌توان تملك نمود

در مصر قدیم و هند و ایران و عربستان و روم و یونان و سایر ممالك اروپا و آمریکا برده‌گیری رواج داشت و میان یهود و نصاری نیز معمول بود اسلام هم با تعدیلاتی که در این موضوع بعمل آورد آنرا مجاز دانست دولت انگلستان اولین دولتی بود که با روش برده‌گیری مخالفت کرده و در سال ۱۸۳۳ رسماً برده‌گیری را لغو نمود، و پس از آن دول دیگر یکی پس از دیگری از این روش پیروی کردند تا سال ۱۸۹۰ در مجلسی که در بروکسل منعقد شد بعنوان يك قانون عمومی بردگی را منع کردند و بدین ترتیب برده فروشی از جهان رخت بریست

راههای برده‌گیری:

چنین تصور می‌شود که این رسم کهن در میان بشر بطور خود سرانه و گزاف جاری نبوده که هر کی بهر جور که بخواهد می‌تواند دیگری را بملك خود درآورد؛ بلکه بردگی با یکی از این راهها انجام میشده

جنگ و پیروزی؛ از روزگار پیشین اگر یکی از دو دشمن حیاتی بر دیگری چیره می‌گشت و افرادی را به 1 - اسارت می‌برد؛ برای این اسیران جنگی ارزش و احترام انسانی قائل نبود بلکه بخود حق می‌داد که هر طور که بخواهد با آنان رفتار نماید. بشکد یا ببخشد و آزاد نماید یا بعنوان بردگی نزد خود نگهدارد و از او بهره‌برداری نماید.

تولید و تربیت؛ پدران خانواده چون سرپرست خانواده بودند و فرزندان خود را دارای شخصیت اجتماعی 2 - ندانسته بلکه تابع خانواده و مملوك محض خود می‌شمردند؛ و هر تصمیمی که درباره آنان می‌گرفتند خود را ذی حق می‌دانستند از این رو در هنگام احتیاج فرزندان خود را می‌فروختند و باستاند همین اصل گاهی زنان را نیز بفروش می‌رساندند.

مردمان نیرومند که خود را فوق دیگران می‌پنداشتند فرمان خود را در اداره و عمل مردم نافذ دیده ایشان 3 - را بنده و برده می‌آوردند؛ حتی بسیاری از شاهان نیرومند، خود را شایسته خدائی دیده مردم را به پرستش خویش و می‌داشتند اینان در برده گرفتن مطلق العنان بوده هر کس از زیردستان را که می‌خواستند به بردگی خود اختصاص می‌دادند.

نظر اسلام در موضوع برده

اسلام بردگی را از راه فروش فرزند و زن و نیز از راه زورگوئی و قلدری منع نموده است.

بنظر اسلام هر انسانی که در راه انسانیت قدم می‌گذارد و لااقل دشمن اصول انسانیت نیست آزاد می‌باشد و هیچکس نمی‌تواند او را به بردگی بگیرد.

ولی آنکس که دشمن جان انسانیت است و دانسته و فهمیده زیر بار اصول آدمیت نمی‌رود و با هستی خود آن را بنابودی تهدید می‌کند هرگز دارای ارزش و احترام انسانی نیست و نباید در اراده و عمل خود آزاد باشد. و بردگی جز این نیست که آزادی عمل و اراده از انسان سلب شود و اراده دیگری بر وی حکومت نماید و به سبب همین اصل جهانی که همواره مورد تصدیق جهانیان بوده و هست؛ اسلام اسیران جنگی را که از کافران حربی گرفته می‌شوند چون دشمن حقیقی انسانیت هستند ببردگی یعنی سلب آزادی اراده و عمل محکوم می‌کند.

و این روش که اسلام با اسیران جنگی معمول دانسته همان است که دیگران معمول می‌دارند، ملتی که پس از جنگ تسلیم بی قید و شرط ملت فاتح می‌شود تا وقتی که صلح رسمی میانشان برقرار نشده به سلب آزادی اراده و عمل محکوم می‌نمایند.

تنها اختلافاتی که این ملل با اسلام دارند اینست که اسلام آنان را بنام برده می‌خواند و این ملتها از بکار بردن این لفظ سر باز می‌زنند و البته روشی که خود را زنده و راهنمای جامعه بشر می‌داند نباید اساس تعلیمات خود را بر اساس نامگذاری استوار نماید.

بررسی نظر اسلام و دیگران:

از بحث گذشته معلوم شد که قرارداد همگانی الغاء بردگی بجای اینکه گرهی تازه در کار اسلام بزند گرهی را گشوده است، زیرا در حقیقت اجراء یکی از مواد دینی اسلام است، زیرا موضوع فروش زن و فرزند که به این وسیله از بین رفته همانست که اسلام در سیزده قرن پیش آنرا لغو نموده است و راه بردگی اسرای جنگی را که اسلام باز گذاشته از آنجا که بشر همیشه بچنین حکمی نیاز دارد هرگز بسته نخواهد شد؛ تنها چیزیکه هست اسلام آنرا برده نامیده ولی دیگران اسم برده را بزبان نیاورده رسم بندگی را تثبیت می نمایند و استفاده ای را که مسلمانان صدر اسلام از بردگان می نمودند دولتهای امروز از اسیران جنگی و ملت های شکست خورده می کنند

رفتار اسلام با برده

طبق مقررات اسلام کفار حربی که اسیر شده اند ممکن است بدستور سرپرست مسلمانان آزاد یا به بردگی گرفته شوند.

در جنگ هوازن پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چندین هزار زن و بچه را يك جا آزاد فرمود؛ در جنگ بنی المطلق مسلمانان چندین هزار اسیر را آزاد نمودند

در اسلام بردگان مانند سایر اعضاء خانواده اند و همانطور که با دیگران رفتار می شود باید با آنان رفتار نمایند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با بردگان می نشست و غذا می خورد

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دو پیراهن می خرید بهتر آندو را بگلام خویش می داد و پست تر را خودش می پوشید

حضرت رضا (علیه السلام) با غلامان و کنیزان خود بر سر يك سفره غذا می خورد

اسلام دستور می دهد با بردگان بمهربانی رفتار نمایند؛ و برایشان سختگیری نکنند، و بایشان دشنام ندهند، و آنانرا شکنجه و آزار ننمایند، و در موقع نیاز وسائل ازدواجشان را فراهم کنند یا خود با آنان ازدواج نمایند

خدای متعال در اینمورد می فرماید

(سوره نساء آیه ۲۴) **بعضکم من بعض**

در اسلام بردگان می توانند با اذن مالک یا از راهی دیگر مالک شوند و مالی را بتصرف و ملک خود درآورند، و پس از آزادی هیچ ننگ و عاری برای آنان نیست همانطور که در زمان بندگی هم نبوده

زیرا اسلام میزان بزرگی و فضیلت را تنها تقوی می داند؛ و پرهیزکارترین مردم را بهترین آنان می شناسد. و در نظر اسلام يك بنده با تقوی بهتر از هزار آزادی بی تقوی است

عده ای از شخصیت مهم اسلام مانند سلمان فارسی و بلال حبشی از بردگان آزاد بودند

اسلام همیشه آزاد شدن بندگان را مورد نظر داشته و برای اینکار راههای مختلفی را باز نموده است

از آنجمله جریمه و كفاره مقداری از گناهان را آزاد کردن بنده قرار داده است و نیز تأکید بسیار بر آزاد کردن بندگان نموده و آنان را از مستحبات مهم قرار داده تا به اینوسیله سالیانه گروهی بسیار از بندگان، آزاد شده و جزء جامعه آزاد شوند

و نتیجه این بود که اسلام تا می‌توانست از جامعه‌های غیر اسلامی (کافران حربی) گروهی را بشکل اسیر جنگی می‌گرفت و در جامعه حق و عدالت وارد می‌ساخت و به تعلیم و تربیتشان می‌پرداخت سپس از راه‌های مختلف بتدریج آنان را آزاد ساخته جزء جامعه اسلامی می‌نمود.

و بدین ترتیب هر که اسیر جنگی بود برده بود تا آزاد شود، و اگر بمحض مسلمان شدن آزاد می‌شد ممکن بود هر که از کفار اسیر می‌شود ظاهراً مسلمان شود و بدین وسیله خود را نجات دهد و باز باندک فرصتی بهمان وضعی که داشت بر می‌گردد.

غصب

کسیکه مال دیگری را بزور از دستش گرفته و بی آنکه یکی از اسباب تملك بمیان آید مال خود قرار می‌دهد یا در مال دیگری بزور تصرف نموده و از منافعش استفاده می‌کند اگرچه آنها را مال خود قرار ندهد این عمل شرعاً غصب نامیده می‌شود.

پس غصب مسلط شدن بر مال دیگری است بدون آنکه یکی از اسباب تسلط مانند بیع و اجاره و اجازه در میان باشد.

و از اینجا روشن می‌شود که غصب کار ناشایسته‌ای است که اصل اختصاص و مالکیت را پایمال می‌کند و بهمان اندازه که اصل اختصاص و مالکیت در زنده بودن و سرپا ایستادن اجتماع مؤثر است بهمان اندازه غصب اجتماع را از پا درآورده و از پیشرفت متوقف می‌ساخت.

اگر بنا شود منتفذان جامعه‌ای بدون مجوز قانونی دست روی دست‌رنج ناتوانان و زیردستان خود بگذارند، اختصاص و مالکیت اعتبار خود را از دست خواهد داد، و هر کس نسبت بحقوق اختصاصی آنانکه ناتوان‌تر از خودش می‌بیند همین طرز تفکر را خواهد داشت و زیردستان و ناتوانان نیز برای برخورداری از نتیجه رنج و کوششهای خود دست بهر گونه تمکین و عزت و شرافت فروشی خواهند زد و در نتیجه جامعه انسانی تبدیل بیک بازار برده‌گیری و برده فروشی خواهد شد، و قوانین و مقررات بکلی از اعتبار سقوط کرده و جای خود را بزور و ستم خواهد داد.

اینستکه اسلام مقررات بسیار سختی برای غاصب وضع نموده است و غصب را یکی از گناهان بزرگ می‌شمارد.

بنص کتاب و سنت هر گونه گناهی جز شرك از جانب حق تعالی احتمال آمرزش دارد و هر گناهی حتی شرك بوسیله توبه قابل عفو است ولی کسیکه در پرونده زندگیش غصب و تعدی بحقوق دیگران باشد هرگز بدون گذشت صاحبان حق از بازخواست خدائی و کیفر عمل خود امید رهائی ندارد.

برخی از احکام غصب:

بر غاصب واجب فوری است که مال مغضوب را بصاحبش رد کند و اگر زنده نباشد بورثه وی رد کند اگرچه - 1 - رد، موجب ضرر شدید هم شود؛ مانند اینکه سنگ یا تیرآهن کسی را غصب کند و در بنائی که بصددها هزار برابر بروی تمام شده بگذارد باید بنا را خراب کرده سنگ و تیرآهن غصبی را بیرون کشیده بدست صاحبش بدهد مگر اینکه صاحب مال بگفتن قیمت رضایت دهد.

و مانند اینکه ده من گندم را غصب کرده یا ده خروار جو مخلوط کند اگر صاحب گندم به گرفتن قیمت حاضر

نشود باید عین گندم را از جو جدا کرده به صاحبش رد نماید.

اگر عیبی در مال مغضوب پیدا شود علاوه بر رد عین مال باید از عهده خسارت برآید - 2

اگر مال مغضوب تلف شود باید قیمت آنرا پرداخت - 3

اگر غاصب قسمتی از منافع مال غصبی را از بین ببرد بی آنکه خود استفاده کند ضامن منافع نامبرده - 4

می‌باشد؛ مانند کسیکه ماشین کرایه‌ای را غصب کرده و چند روزی بخواباند

و اگر منافعی در مال مغضوب بوجود آورد مانند اینکه گوسفندی را غصب نمود با علوفه خوب پرورده فربه کند

حقی در منافع نامبرده ندارد، و اگر منافع نامبرده منفصل باشد مانند اینکه زمینی را غصب نموده زراعت کند

مال مغضوب را با اجرت آن بصاحب مال بر می‌گرداند و زراعت متعلق به غاصب است

لقطه

هر مالی که پیدا شود و صاحبش معلوم نباشد لقطه نامیده می‌شود

نقره کمتر باشد بی مانع ⁶² مالی که یافته می‌شود و صاحبش معلوم نیست اگر در قیمت از يك مثقال - 1

می‌توان برداشت و تصرف نمود، و اگر قیمتش بیشتر از يك مثقال نقره باشد نباید برداشت و در صورت

برداشتن، تا یکسال از راههای عادی باید مالکش را جستجو کرد، و پس از یافتن تسلیمش نمود؛ و اگر پیدا

نشد باید از طرف وی بعنوان صدقه بفقراء داده شود

اگر مالی در ویرانه‌ها که سکنه آنها منقرض شده‌اند یا در بیغوله یا زمین‌های بائر بی مالک یافته شده - 2

متعلق به جوینده است

و اگر در داخل زمین ملکی پیدا شود از مالکین سابق استفسار می‌شود اگر آنان پنهان کرده باشند با دادن

نشانی تسلیمشان می‌شود وگرنه باز متعلق به جوینده است

احیاء موات

آباد کردن زمینی که از آن استفاده نمی‌شود (خواه زمینی باشد که هرگز آباد نبوده، یا وقتی آباد بوده و پس

از آن بواسطه از میان رفتن سکنه ویران و بکلی از فائده افتاده، یا مانند مرغزاری و نیزار باشد) در هر حال آباد

کردن در اسلام یکی از کارهای نیک شمرده شده و علاوه بر اینکه یکی از اسباب مالکیت است موجب ثواب

اخروی نیز می‌باشد

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرویست

که هر کس زمین باثری را آباد کند آن زمین متعلق باو است

و از حضرت صادق (علیه السلام) منقولست

هر جماعتی که زمینی را زنده و آباد نمودند حق اولویت دارند و آن زمین متعلق بایشان است

در اسلام زمینهای بائر مال خدا و رسول و امام است (یعنی متعلق به حکومت اسلامی است) و از انغال

می‌باشد

زمین موات را با شرائط زیر می‌توان آباد کرده و مالک شد و اگر چند نفر قصد تملك کنند آنکه پیشقدم‌تر است

حق اولویت دارد

1 - اذن امام یا نائب او -

2 - دیگری قبلاً آن را سنگ چین یا مرزبندی و نظیر آن نکرده باشد -

3 - حریم ملك دیگران نباشد مانند اطراف نهر و خاك و ریز چاه و مرز مزارع -

4 - آنکه زمینی آزاد مانند مساجد مخروبه و اوقاف؛ یا مال عموم مسلمین مانند خیابانها و جاده‌ها نباشد -

تبصره:

شخصی فلان زمین را آباد کرد : تعمیر و آباد نمودن، يك مفهوم عرفی است. بنابراین همینکه عرف بگوید

ماکلیت تحقق می‌پذیرد، و البته آباد کردن نیز بحسب مقاصد گوناگون مختلف است چنانکه در زراعت با

شخم و شیار بعمل می‌آید، و در ساختمان با کشیدن دیوار ثابت می‌شود

5 - کانهائی که ظاهرند و همه کس بدون حفر و استخراج می‌تواند از آنها استفاده نماید؛ برای همه جائز -

است که باندازه حاجت از آنها برخوردار شوند، و اگر استفاده از آنها نیازمند بحفر و استخراج و سائر

فعالیتهای فنی باشد مانند طلا و مس و غیر آنها، کسیکه رنج برده باستخراج قیم نماید؛ مالك آن خواهد بود

6 - نهرهای بزرگ میان مسلمانان مشترك است و همچنین رودخانه‌ها و آب برف و باران که از کوهستان‌ها -

سرازیر می‌شود و هر که نزدیکتر و جلوتر است بر دیگران مقدم است

اصل اختصاص و مالکیت

همین عقیده که انسان زمین را از آن خودش می‌داند باو اجازه می‌دهد که از پدیده‌های آن بطور ساده

استفاده کند

مثلاً از آب گوارای آن بنوشد و از میوه‌های لذیذ و گوشت حیوانات آن بخورد، و در شکاف کوهها و سایه

درختان آرام گیرد، یا بواسطه (صنعت یعنی فعالیت‌هایی که روی ماده انجام می‌دهد) خواسته‌های خود را

بدست آورد

البته اگر افرادی چند در زمین زندگی می‌کردند که هیچگونه برخوردی با همدیگر نداشتند هرگز اشکالی

پیش نمی‌آید

ولی گرد هم آمدن افراد و همزیستی ایشان، که اساس اجتماع مدنی انسان است، در حالیکه هر فردی

زمین و پدیده‌های آنرا از آن خود می‌داند طبعاً سبب تراحم و برخورد شدید بین افراد خواهد بود، چون هر

کس که برای رفع نیازمندی خود بچیزی دست زند دیگران او را مخل آزادی و آسایش خود پنداشته و

بممانعت خواهند پرداخت زیرا انسان ناگزیر است بهر قیمتی که هست بزندگی خود ادامه دهد

باینجهت نخست اصل و قانونی بنام اصل اختصاص وضع نموده و برای جلوگیری از تراحم و برخوردهای

اجتماعی خویش آن را محترم شمرده است بموجب این اصل هر چیزی را که انسان با سعی و کوشش

بدست می‌آورد متعلق بخود اوست و دیگران حق ندارند به آن چشم طمع دوخته مزاحمت ویرا فراهم نمایند؛

پس از آن اصل دیگر را بنام اصل مالکیت محترم شمرده است که بموجب آن انسان می‌تواند در چیزهائی که

با کوشش خویش بدست آورده است بطور دلخواه تصرف نمایند

این اصل در واقع تکمیل یافته اصل اختصاص است؛ زیرا اصل اختصاص جلوی مزاحمت دیگران را می‌گیرد و

این اصل هر گونه تصرف را برای مالك در آنچه مشروع می‌سازد

اسلام اصل مالکیت را محترم شمرده و پیغمبر اکرم در خبر معروف **الناس مسلطون علی اموالهم** تسلط کامل مالک را بر مال خود تأیید فرموده است. روی این اصل انسان می‌تواند هر طور که بخواهد در اموال خود تصرف نماید نگهدارد، بخورد؛ بنوشد، ببخشد؛ بفروشد، هم چنین سایر تصرفات مشروعه را بنماید و اما تصرفاتی که ممنوع و خلاف مصلحت اجتماعی است هرگز مالک تسلط به آنها ندارد. مالک نمی‌تواند تصرفی که بضرر اسلام یا مسلمین است در مال خود بنماید، یا مال خود را با تبه‌دین و مانند آن نابود کند؛ یا طلا و نقره مسکوک خود را از جریان انداخته بصورت گنج انداخته نماید. اصل مالکیت مهمترین اصلی است که انسان را به آرزوی خود می‌رساند و آزادی فردی را در سایه رعایت مقررات؛ تا آخرین حد امکان تأمین می‌نماید. هر اندازه از تسلط انسان نسبت به مال یا از اختیار وی نسبت به کار و کوشش کاسته شود؛ بهمان اندازه آزادی وی سلب شده استقلال فردیش از بین می‌رود. و اگر اصل تسلط بکلی از بین برود؛ اصل آزادی و در حقیقت خاصیت یک موجود زنده از وی گرفته خواهد شد.

دو اصل متمم اصل مالکیت

تسلط کامل مالک بر ملک خود و آزادی وی در هر تصرف مشروعی که بخواهد ممکن است از دو راه بخطر افتد:

- 1- از راه تجاوز دیگران مانند اینکه کسی دست روی ملک او بگذارد و راه استفاده را بروی ببندد -
 - 2- از اینراه که دیگران کاری کنند که بمالک ضرر و زیان وارد آید -
- شارع اسلام برای جلوگیری از خطرهای نامبرده دو اصل دیگر تأسیس فرموده که جریان اصل مالکیت را خودبخود تأمین می‌کند و باصطلاح ضامن اجراء و نگهدار آن است
- اصل ضمان - اسلام روی این اصل دستور می‌دهد که هر کس بر مال دیگری دست باید ضامن آنست - 1
- یعنی باید آنمال را بصاحبش برگرداند و اگر از بین رفته مثل یا قیمتش را بدهد.
- دلیل این دستور گفتار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود **علی الید ما اخذت حتی**.

⁶³تؤدی

- قاعده لاضرر - این قاعده از حدیث نبوی **لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام** استفاده می‌شود. بموجب این - 2
- قاعده هر حکم اسلامی که اجراء آن در پاره‌ای از موارد ضرر مالی یا جانی بکسی برساند آن حکم در آن مورد قابل اجراء نیست.

چیزهائی که می‌شود تملك کرد

- در دین مقدس اسلام چیزهائی را می‌توان تملك نمود که
- 1- فائده قابل توجهی داشته باشد بنابراین حشرات مثلاً قابل تملك نیست -
 - 2- فائده نامبرده حلال باشد، بنابراین اسباب قمار و آلات موسیقی و مانند اینها که فائده حلالی ندارند ملك -
- کسی نمی‌شوند.

فائده حلال نامبرده قابل اختصاص بفرد یا افرادی باشد؛ بنابراین مساجد و جاده‌های عمومی و مانند اینها - 3
که مربوط به همه افراد اجتماع است ملك کسی نمی‌شوند

:چیزهائیکه انسان بوسیله آنها مالك می‌شود

در جامعه‌های بشری برای مالك شدن وسائل زیادی هست، اما بعضی از آنها مانند قمار و شرطبندی و ربا و رشوه خواری چون بضرر جامعه تمام می‌شود اسلام آنها را لغو فرموده و در وسائل دیگری مانند بیع و اجاره وهبه و جعاله که برفع اجتماع است تعدیلاتی بعمل آورده و آنها را پذیرفته است. و بطور کلی وسیله مالك شدن از نظر اسلام دو چیز است

آنکه در انجام آن عملی لازم است مانند خرید و فروش که برای انجام آن باید عقد بیع بخوانند یا داد و - 1
سند نمایند

آنکه بعملی احتیاج ندارد مانند وفات که بوسیله آن اموال مالك بورثه‌اش منتقل می‌شود و لفظ یا عمل - 2
دیگری لازم نیست

نظر باهمیتی که احکام ارث و نکاح در اجتماع دارد بذکر کلیات مسائل آنها می‌پردازیم

اطعمه و اشربه

:خوردنیها و آشامیدنیها

در شرع مقدس اسلام هر چیز که قابلیت خوردن و آشامیدن داشته باشد حلال است جز موارد استثنائی که برخی از آنها در کتاب خدا و برخی از آنها در سنت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بیان شده است.

موارد استثنائی نامبرده که خوردن و آشامیدن آنها حرام است در دو نوع محدود است: جاندار و بیجان

:نوع اول حیوانات

:و آنها بر سه قسمند

دریائی، بیابانی و پرندگان

:حیوانات دریائی

از حیواناتیکه در آب زندگی می‌کنند تنها پرندگان آبی و ماهی فلس دار حلال گوشتند و بقیه مانند مارماهی و سگ ماهی و لاک پشت و سگ و خوک دریائی و غیر آنها حرامند

:حیوانات بیابانی

:حیوانات بیابانی بر دو قسمند: اهلی و وحشی

از حیوانات اهلی گوسفند و بز و گاو و شتر حلال گوشتند، و همچنین اسب و استر و الاغ حلالند، ولی خوردن گوشت آنها مکروه است و غیر آنها مانند سگ و گربه حرامند

و از حیوانات وحشی گوشت گاو و قوچ و بزکوهی و گورخر و آهو حلال است و باقی که درنده یا ناخن دار می‌باشند مانند شیر و پلنگ و گرگ و روباه و شغال و خرگوش گوشتشان حرام می‌باشد

:پرندگان

از پرندگان آنها که چینه‌دان و سنگدان دارند یا هنگام پریدن بال می‌زنند و چنگال ندارند مانند مرغ خانگی و کبوتر و قمری و دراج و حلال گوشت و باقی حرامند و انواع مخصوصی از ملخ حلال گوشت می‌باشد (تفصیل را از رساله‌های عملیه باید جست).

تبصره:

حلیت گوشت آنچه از حیوانات نام برده شد مشروط بتذکیه است یعنی ذبح و کشتن بنحوی که در رساله‌های عملی شرح داده شده است.

نوع دوم اشیاء بیجان

چیزهائیکه حیات ندارند بر دو قسم می‌باشند: جامدات و مایعات

جامدات

مردار هر حیوانی خواه حلال گوشت باشد و خواه حرام گوشت، خوردنش حرام است - 1
و همچنین چیزهای نجس مانند مدفوع حیوانات حرام گوشت و همچنین مأکولات که بملاقات نجس متنجس شده‌اند.

خاك - 2

سم‌های کشنده - 3

چیزهائیکه انسان طبعاً از آنها متنفر می‌باشد مانند مدفوع حیوان حلال گوشت و آب دماغ آن و آنچه از - 4
داخل روده آن پیدا می‌شود و همچنین از اجزاء بدن حیوان حلال گوشت پانزده چیز حرام است. (برساله‌های عملیه مراجعه شود).

مایعات

مشروب مسکر از هر نوع باشد آشامیدن آن اگرچه کم باشد حرام است - 1

شیر حیوانات حرام گوشت مانند خوك و گربه و سگ - 2

خون حیوانی که خون جهنده دارد - 3

مایعات نجس مانند بول و منی از حیوانی که خون جهنده دارد - 4

مایعاتی که در آنها یکی از نجاسات ریخته شود - 5

تبصره:

مانند حال (خوردنیها و آشامیدنیهای حرام وقتی حرامند که اضطراری در کار نباشد و در صورت اضطرار کسیکه اگر از غذای حرام نخورد از گرسنگی تلف خواهد شد یا از مرض یا شدت یافتن مرض می‌ترسد یا که از فرط ضعف در سفر از همراهان عقب مانده دچار هلاکت خواهد شد) استفاده از خوردنی یا آشامیدنی حرام باندازه‌ای که اضطرار رفع شود جائز می‌باشد.

مگر برای کسی که بقصد دزدی یا بعنوان یاغیگری بر حکومت اسلامی از وطن بیرون آمده دچار اضطرار شود.

تذکر مهم

رعایت بهداشت یکی از وظائف اولیه انسان می‌باشد که هر انسانی با کمترین توجهی با شعور خدادادی

خود بآن پی می‌برد.

تأثیر انواع خوردنیها و آشامیدنیها در بهداشت نیز بسی روشن و آشکار است. گذشته از آن تأثیرات بسزائی

در روحيات و اخلاق انسان و همچنين در آميزش‌هاي اجتماعي وي دارد. ما هرگز شك نداريم كه حالت رواني شخص مست با شخص هوشيار يكي نيست و سير اجتماعيشان يكنواخت نمي‌باشد.

يا اگر كسي مثلاً خود را بخوردن يا آشاميدن چيزهاي نفرت‌آور عادت دهد اثرى كه ازين عادت در زندگى فردى و اجتماعى وي پديد خواهد شد براى افراد متعارف قابل تحمل نيست.

از اينجا است كه انسان با فطرت خدادادى خود مي‌فهمد كه كم و بيش بايد در تغذيه خود محدوديتى قائل. بالاخره هر بلعيدنى را نبلعد. شود؛ هر خوردنى را نخورد و هر نوشيدنى را ننوشد.

خداى متعال كه بنص كلام خود هر چه در روى زمين است براى انسان آفريده و خود هيچ نيازى بانسان و بلوازم زندگى انسان ندارد و بصلاح و فساد آفريده‌هاي خود از همه داناتر و بيناتر است بمنظور خير و سعادت انسان از خوردنى‌ها و آشاميدنى‌ها چيزهائى را حلال و چيزهائى را حرام فرموده است.

حكمت تحريم برخى از اين محرمات براى كسى كه درك ساده و بى آلايشى دارد روشن مي‌باشد و برخى نيز تدريجاً از راه بحث‌هاي علمى آفتابى شده است؛ و برخى ديگر كه تاكنون حكمت تحريمش بدست ما نيامده است نمي‌توان گفت كه هرگز براى ما روشن نخواهد شد و اگر هم نشود نمي‌توان گفت در واقع نيز از حكمت و مصلحت عارى است.

بلكه نظر باینكه اين مقررات از ساحت قدس يك علم بى پايان سرچشمه مي‌گيرد؛ بايد گفت كه بهترين و مؤثرترين حكمت و مصلحت را واجد است اگرچه ما نظر بتنگى عرصه وجود و كوتاهى وسائل علمى خود از درك آن عاجز و زبون هستيم.

كليات مسائل ارث

موضوع وراثت در جهان طبيعت قانونى است كلى كه مورد عنايت آفرينش مي‌باشد و هر نسلى انواع خصائص ذاتى گذشتگان خود را بوراثت مي‌برد.

گندم از گندم برويد جو ز جو

افراد انسان هم تا اندازه‌اى اخلاق و صفات و عوارض وجودى نياكان خود را بارث مي‌برند؛ و بسبب همين اتصال و امتزاج وجودى است كه انسان در حال عادى علاقه خاصى به خود نسبت بخويشاوندان خود درك مي‌كند و مخصوصاً فرزندان خود را جانشينان خود دانسته بقاء آنها را عيناً بقاء خود فرض مي‌نمايد و طبعاً آنچه را كه متعلق باوست و در اثر كار و كوشش بدست آورده و بخود اختصاص داده متعلق به فرزندان و از آنان گذشته متعلق به نزديكان خود مي‌داند.

اسلام براى رعايت و احترام همين درك و احساس فطرى مال انسان را پس از مرگ وي بخويشانش كه در حال وفات زنده‌اند متعلق مي‌داند؛ و زن و شوهر را نيز كه پايه‌گذار نسب و شريك زندگى همدیگرند، در ارث دسته اول را وارث نسبى و زن و شوهر را وارث سببى مي‌نامند. بخويشاوندان ملحق مي‌سازد.

بنابراين اموال ميت وارث نسبى و سبب بدستور معين تقسيم خواهد شد ولى چند نفرند كه از ارث محروم مي‌باشند و بدو نفر از آنها اشاره مي‌شود.

كافر كه از مسلمان ارث نمي‌برد و نيز اگر كافرى كه از دنيا رفته وارث مسلماني داشته باشد - 1

خويشاوندان كافر ارث نمي‌برند.

قاتل، هرگاه کسی یکی از خویشاوندان خود را بکشد از او ارث نمی‌برد ولی فرزندان قاتل از ارث محروم - 2 نیستند.

(وارث نسبی (خویشاوندان

وارثان نسبی بر حسب نزدیکی و دوری پیوند خویشاوندی و نیز بر حسب داشتن و نداشتن واسطه خویشاوندی به سه دسته تقسیم شده‌اند که با بودن هر دسته‌ای دسته بعدی ارث نمی‌برد و با نبودن هیچ يك از این سه دسته تقسیم ارث بدستوریست که بعداً گفته می‌شود.

خدای تعالی در کلام خود می‌فرماید

بعضی از خویشاوندان بر بعض دیگر حق تقدم دارند سوره انفال آیه ۷۵

و: نیز در کلام خود در ضمن هشت آیه دسته‌های وارثان و سهم هر يك از بیان می‌نماید

دسته اول

پدر و مادر پدر و مادر و پسر و دختر میت که بی واسطه بمیت اتصال دارند. و در صورت نبودن پسر و دختر سهم آنان بفرزندشان می‌رسد، ولی تا یکنفر از آن فرزندان زنده است بفرزند فرزند نمی‌رسد؛ مثلاً اگر میت پدر و مادر و پسر و دختری از پسر خود داشته باشد سهم پسر به پسر و دختر آن پسر رسیده میان آنان تقسیم می‌شود و در صورتیکه این پسر و دختر فرزندی داشته باشند بایشان چیزی نمی‌رسد.

دسته دوم

جد و جد پدری و مادری و برادر و خواهر میت است که به يك واسطه (یعنی بواسطه پدر یا مادر) با میت نزدیکند.

تبصره ۱

در این دسته نیز اولاد برادر یا خواهر سهم پدر و مادر خود را اگر مرده باشند بارث می‌برند و تا یکی از فرزندان برادر و خواهر هست ارث بفرزند فرزند آنان نمی‌رسند.

تبصره ۲

اگر میت هم برادر و خواهر پدری و هم برادر و خواهر پدر و مادری داشته باشد ارث ببرادر و خواهر پدری نمی‌رسد.

دسته سوم

عمو و عمه و دایی و خاله است که بدو واسطه (یعنی پدر یا مادر و پدر بزرگ یا مادر بزرگ) به میت نسبت دارند در این دسته نیز فرزندان بجای پدران و مادران خود هستند و تا یکنفر از کسانی که از طرف پدر و مادر با میت نزدیکند زنده باشد ارث بخویشاوندان پدری نمی‌رسد.

سهم ارث

سهم هر يك از وارثان نامبرده طوری در اسلام تنظیم شده که بسیار قابل توجه و مشتمل بر محاسبه‌های دقیق ریاضی است، و کلیه سهم سه قسم است

وراثیکه سهم ارث آنان نصف و ثلث و مانند اینهاست که نسبت عددی معین دارد؛ هر يك از این سهمها را - 1

در اصطلاح فقه فرض می‌گویند و کلیه آنها شش تا است

⁶⁴. نصف، ربع، ثمن؛ دو ثلث؛ سدس

کسانیکه بواسطه خویشی ارث می‌برند ولی سهمشان بنسبت معین نیست - 2

فرضهای ارث

نصف (يك دوم) و آن برای سه وارث است - 1

الف - شوهر در صورتیکه زن او که از دنیا رفته فرزند نداشته باشد

ب - دختر؛ اگر تنها فرزند میت باشد

ج - خواهر پدر و مادری یا پدری در صورتیکه میت وارث دیگر نداشته باشد

ربع (يك چهارم) و آن برای دو وارث است - 2

الف - شوهر در صورتیکه زن او که از دنیا رفته اولاد داشته باشد

ب - زن در صورتیکه شوهر او که از دنیا رفته فرزند نداشته باشد

ثمن (يك هشتم) و آن ارث زن یا زنهای متعدد میت است در صورتیکه میت فرزند داشته باشد - 3

دو ثلث (دو سوم) و آن برای دو وارث است - 4

الف - دو دختر و بیشتر در صورتیکه میت فرزند پسر نداشته باشد

ب - دو خواهر و بیشتر پدر و مادری یا پدری در صورتیکه میت برادر نداشته باشد

ثلث (يك سوم) و آن نیز برای دو وارث است - 5

الف - مادر اگر فرزندی که از دنیا رفته فرزند و برادران متعدد نداشته باشد

ب - خواهر و برادر مادری در صورتیکه بیش از یکی باشند

سدس (يك ششم) و آن برای سه وارث است - 6

الف - پدر در صورتیکه میت فرزند داشته باشد

ب - مادر اگر میت فرزند داشته باشد

ج - خواهر یا برادر مادری در صورتیکه منحصر به فرد باشد

ارث پدر و مادر

اگر وارث میت فقط پدر یا مادر باشد همه ترکه میت مال اوست - 1

اگر وارث میت؛ پدر و مادر و فرزندهای او باشند پدر و مادر هر کدام يك ششم می‌برند و بقیه سهم - 2

فرزند نیست

اگر وارث میت؛ پدر و مادر باشد و میت اولادی نداشته باشند در صورتیکه میت چند برادر داشته باشد - 3

اگرچه خود آنان ارث نمی‌برند ولی در اینصورت يك ششم مال سهم مادر و بقیه سهم پدر است؛ و اگر

برادرهائی نداشته باشد يك سوم سهم مادر و دو سوم سهم پدر است

فرزندان

اگر وارث میت يك پسر یا يك دختر باشد همه ترکه مال او است، و اگر چند پسر یا چند دختر باشند مال - 1

بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود؛ و اگر پسر و دختر با هم باشند هر پسری دو برابر دختر می‌برد

جد و جده

اگر وارث؛ جد و جده پدری باشند دو قسمت را جد و يك قسمت را جده می‌برد و اگر مادری باشند مال - 2

بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود؛ و اگر هم پدری و هم مادری باشند مال را سه قسمت می‌کنند دو

قسمت آنرا باجداد پدری می‌دهند که جد دو برابر جده می‌برد، و يك قسمت مال اجداد مادری است که بطور مساوی بین آنان تقسیم می‌شود.

اگر وارث میت، اجداد و برادر و خواهر باشند چنانچه آن برادر یا خواهر مادری یا پدری یا پدر و مادری - 3 باشند يك قسمت از سه قسمت را به اجداد و بقیه را به برادر یا خواهر می‌دهند. ولی اگر بعضی پدر و مادری و بعضی دیگر پدری باشند به برادر یا خواهر مادری چیزی نمی‌رسد و دو قسمت باقیمانده را به برادر و خواهر پدر و مادری یا پدری می‌دهند.

عمو و عمه:

اگر وارث میت عمو یا عمه باشد همه مال باو می‌رسد؛ و اگر چند عمو یا چند عمه باشند مال بطور 1 - مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر عمو و عمه باشد و همه پدری و مادری یا پدری و مادری باشند عمو دو برابر عمه می‌برد، و اگر بعضی پدر و مادری و بعضی پدری و بعضی مادری باشند در صورتیکه عمو یا عمه مادری باشد يك قسمت از سه قسمت مال و اگر بیشتر باشد دو قسمت را باو می‌دهند و بقیه را به عمو و عمه پدر و مادری می‌دهند، و عمو و عمه پدری ارث نمی‌برد.

اگر وارث میت عمو یا عمه پدر و مادری و عمو یا عمه پدری باشد، بعمو یا عمه پدری ارث نمی‌دهند و 2 - همه مال بعمو و عمه پدر و مادری می‌رسد.

دائی و خاله:

دائی و خاله در صورتیکه همه پدر و مادری باشند اگرچه بعضی پسر و بعضی دختر باشند مال بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود، و اگر بعضی پدر و مادری یا پدری و بعضی مادری باشند سهم دائی خاله مادری يك ششم است که بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود و بقیه را به دائی و خاله پدر و مادری یا پدری می‌دهند که هر پسری دو برابر دختر می‌برد.

ارث زن و شوهر:

بطوریکه سابقاً گفته شد ارث شوهر در صورتیکه زنش فرزند نداشته باشد نصف و اگر از آن شوهر یا شوهر دیگرش فرزند داشته باشد چهاريك است، وارث زن اگر شوهرش فرزند نداشته باشد چهاريك، و اگر از آن زن یا زن دیگرش فرزند داشته باشد هشت يك می‌باشد.

ولی باید دانست که زن از **زمین** ارث نمی‌برد و فقز چهاريك یا هشت يك از اموال منقول و اعیان زمین مانند ساختمان و بنا و درخت را ارث می‌برد ولی شوهر از همه اموال زن ارث می‌برد.

ولاء:

اگر میت هیچ يك از وارثان گذشته را نداشته باشد، ارث بوسیله ولاء خواهد بود و آن بر سه قسم است که بترتیب باید ارث را ببرند.

ولاء عتق و آن اینست که کسی بنده خود را آزاد کند چنانچه آن بنده بمیرد و وراثی نداشته باشد مولای 1 - او همه ترکه او را ارث می‌برد.

ولاء ضمان جریره اگر کسی با دیگری قرار بگذارد که **جرائمی را که بواسطه قتل یا زخم زدن بعهد او** - 2

می‌آید قبول نماید، بشرط اینکه اگر پس از مرگ و ارثی نداشت ارث او را ببرد در اینصورت همه ترکه او را می‌برد.

ولاء امامت و آن سرپرستی امام (علیه السلام) است. امام سرپرست همه مسلمانان است، و اگر - 3
کسی هیچ وارث نداشته باشد ترکه او بامام؛ و در زمان غیبت امام به نائب او می‌رسد.
امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ترکه بی وارثان را میان اهل بلد و همسایگانش قسمت می‌فرمود

احکام ارث

- خویشاوندان پدری و پدر و مادری ارث را باختلاف قسمت می‌کنند، یعنی هر مردی دو برابر زن می‌برد، - 1
ولی ارث خویشان مادری بطور مساوی بین آنان قسمت می‌شود
در هر دسته از وراثت، اولاد بجای پدران و مادرانند؛ یعنی اگر آنان نبودند سهم ارثشان را می‌برند، مثلاً اگر - 2
میت پدر و مادر و دختر پسر و پسر دختر داشته باشد، پدر و مادر هر کدام يك ششم مال را می‌برند و بقیه
مال سه قسمت می‌شود دو قسمت به دختر و يك قسمت به پسر دختر می‌رسد
اگر میت يك فرزند و يك نوه داشته باشد همه ارث بفرزند می‌رسد و به نوه چیزی نمی‌دهند - 3
اگر سهام و فرض وارثان از اصل ترکه بیشتر باشد کمبود متوجه دختران و خویشاوندان پدری می‌شود؛ - 4
مثلاً وارث میت شوهر و پدر و مادر و چند دختر باشد
چون سهم شوهر يك چهارم و سهم پدر و مادر هر کدام يك ششم و سهم دخترها دو سوم می‌شود و
مجموعاً يك و يك چهارم است و يك چهارم از همه ترکه یعنی عدد واحد بیشتر است
در این صورت باید سهم شوهر و پدر و مادر را بدهند و بقیه را بطور مساوی بین دخترها تقسیم نمایند و
کمبود متوجه آنان شوند
اهل سنت کسر را بنسبت سهام همه صاحبان سهام قسمت می‌کنند و آنرا عول می‌نامند
اگر مجموع سهام از اصل مال یعنی عدد واحد کمتر باشد بطوریکه پس از پرداخت قروض و سهام چیزی - 5
زیاد بیايد باقیمانده را بدختر یا خویشاوند پدری یعنی وارثی که کسر بسهم ایشان وارد می‌شود بدهند
مثلاً اگر وارث میت مادر و يك دختر باشد سهم مادر يك سوم و سهم دختر يك دوم است و در این صورت يك
ششم باقیمانده را بدختر می‌دهند
ولی اهل سنت این زیادی را بخویشان پدری که طبقه بعد هستند می‌دهند و آنرا تعصیب می‌نامند
اختلافات جزئی در حقوق زن و مرد
از نظر اسلام زن و مرد در طبیعت انسانیت شخصیت حقوقی و معنوی یکسانند، لکن هر يك از این دو صنف
بواسطه خصائص ویژه خود تفاوتی با صنف مقابل خود خواهد داشت
مانند اینکه سهم زن در ارث نصف سهم مرد است؛ و شهادت دو زن با شهادت يك مرد برابر می‌باشد، و مرد
می‌تواند تا چهار زن اختیار کند لکن زن حق ندارد بیش از يك شوهر انتخاب نماید، و طلاق بدست مرد سپرده
شده؛ و حکومت و قضاوت و جهاد بمردان اختصاص دارد، و مخارج زن بعهده مرد است
البته این اختلافات فرعی که در اسلام بین زن و مرد هست از اختلافات در غرائز و روحیات اختصاصی آنها
سرچشمه گرفته است زیرا هر دو صنف در اصل انسانیت کمترین فرقی ندارند
اختلاف آشکاریکه میان زن و مرد هست اینست که در طبیعت زن عواطف و احساسات قویتر از مرد
می‌باشد

البته جای انکار نیست که این حکم مانند همه نوامیس آفرینش موارد استثنائی دارد، یعنی زنانی در جهان

یافته شده‌اند که نیروی عقلشان از بسیاری مردان قویتر بوده است ولی بحسب اکثریت نیروی اندیشه و خرد در مرد قویتر و احساس و عاطفه در زن بیشتر است. این حکم بهیچوجه قابل انکار نیست و با آزمایشهای طولانی بثبوت رسیده است و اختلافاتی که در اسلام بین زن و مرد از نظر حقوق دیده می‌شود علتش همین اختلاف در تعقل و عاطفه و دیگر اختلافات طبیعی است، و در اینجا بطور اجمال بیشتر موارد اختلاف را بیان می‌کنیم:

اختلاف مرد و زن در ارث

در اسلام سهم ارث یک‌زن به اندازه نصف سهم یک مرد است ولیکن با بررسی دقیق روشن می‌شود که حکم دیگر اسلام که باید شوهر مخارج زن را بدهد جبران این کمبود را می‌کند. زیرا چنانکه می‌دانیم همه ثروت موجود زمین در هر زمان از آن نسل حاضر است، و در عصر آینده همان ثروت از راه ارث بنسل بعد منتقل می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابراین معنی یک سهم و دو سهم بردن زن و مرد (که تقریباً از روی آمار مساوی هستند) اینست که مالکیت دو سوم ثروت عمومی جهان از آن مرد و یک سوم از آن زن است. ولی چون در اسلام مخارج زن و مصارف زندگی او با لزوم رعایت عدالت و مساوات بعهده مرد می‌باشد نصف سهمی که مالکیت آن بمرد سپرده شده است بمصرف زن می‌رسد، و در یک سهمی که زن خودش مالک است مستقلاً می‌تواند خودش تصرف کند. پس مالکیت دو سوم از ثروت زمین اگرچه در هر عصر بدست مرد و یک سوم بدست زن سپرده شده است. ولی از جهت مصرف بعکس این مطلب می‌باشد. بدست فکر و تعقل سپرده و (پس در واقع اسلام دو سوم ثروت زمین را از جهت مالکیت یعنی (اداره و تدبیر یکسوم آنرا بدست عاطفه و احساس، ولیکن از جهت مصرف دو سوم آنرا بدست عاطفه و احساس داده یکسوم را بدست تعقل سپرده است. بدیهی است که نیروی تعقل در اداره کردن ثروت از احساس و عاطفه تواناتر است، و احساس و عاطفه در مصرف کردن مال به نیروی تعقل نیازمندتر می‌باشد. و این عادلانه‌ترین و عاقلانه‌ترین روشی است که می‌تواند ثروت جهانرا میان دو نیروی مخالف تعقل و احساس تقسیم کند و هر دو نیرو را که در زندگی سهم بسزائی دارند ارضاء نماید.

بیع

بیع چیست؟

بیع بمعنی فروش و معاوضه مالی است بمالی باین نحو که مالک کالا که **فروشنده** نامیده می‌شود مالکیت کالای خود را در مقابل قیمت پولی که دریافت می‌کند بطرف واگذار کند و طرف نیز که **خریدار** نامیده می‌شود در مقابل دریافت کالا پول خود را بفروشنده ارزانی دارد. چنانکه پیدا است بیع از عقود است و در تحقق خود نیازمند بدو طرف (فروشنده و خریدار) می‌باشد و بنابراین باید شرائط عمومی عقود را مانند بلوغ و عقل و قصد و اختیار دارا باشد.

لزوم بیع

بیع از عقود لازمه است یعنی پس از تحقق عقد یکی از متعاقدين (فروشنده یا خریدار) نمی‌تواند آنرا بهم بزند.

ولی نظر باینکه گاهی از انجام بیع در اثر غفلت یا اشتباه کلاه بر سر فروشنده یا خریدار رفته ضرر قابل توجهی متوجه او می‌شود و لزوم بیع در چنین مواردی مخالف مصالح عمومی است شارع اسلام برای جلوگیری از این مفسده بدو امر دست زده است

اولاً اقاله و آن اینست که در صورتیکه یکی از متبایعین از معامله پشیمان شده از متبایع دیگر تقاضای بهم زدن معامله را نماید، مستحب است اجابت نموده معامله را بهم زند

ثانیاً خیار، و آن تسلط خاصی است که معامله کننده می‌تواند از آن استفاده نموده معامله را بهم زند. خیارات معروف چند تا است

خیار مجلس: تا مجلس عقد بهم نخورده هر دو طرف حق بهم زدن معامله را دارند - 1

خیار غبن، و آن اینست که یکی از طرفین عقد فریب خورده در معامله زیان دیده باشد، مثلاً کالا بکمتر از ارزش واقعی خود فروخته شود یا به بیشتر از آن خریده شود، در اینصورت آنکه مغبون شده می‌تواند فوراً معامله را بهم زند

خیار عیب، هرگاه پس از انجام یافتن معامله، خریدار در کالا عیبی یابد می‌تواند معامله را بهم زند یا - 3 تفاوت قیمت را بگیرد

خیار حیوان، در معامله حیوانات مانند گوسفند و اسب تا سه روز خریدار حق دارد معامله را فسخ کند - 4

خیار شرط، اگر فروشنده یا خریدار یا هر دو در معامله خود شرطی کردند می‌توانند در صورت تخلف شرط، - 5 معامله را بهم بزنند

نقد و نسیه و سلم

بیع از نظر پرداختن و تسلیم کالا و پول آن چهار قسم است

اینکه کالا و پول آن با انجام یافتن معامله عیناً رد و بدل شوند این بیع را نقد گویند - 1

اینکه کالا وقت معامله تسلیم خریدار شود ولی پرداخت پول بتأخیر افتد و این بیع را نسیه نامند - 2

سوم بعکس قسم دوم پول نقداً پرداخته شود تسلیم کالا بعد موكول گردد و این بیع را سلم گویند - 3

بعکس قسم اول تسلیم کالا و پول آن هر دو بتأخیر افتد و این را بیع مالی بکالی نامند - 4

از این اقسام سه قسم اول صحیح و قسم چهارم باطل است

در حدود سه گرم و نیم (62)

دو حکم از احکام ضمان (63)

اگر کسی ملك دیگری را غصب کند یعنی بدون اذن مالك دست روی آن گذاشته نگذارد مالك در ملك خودش - 1 تصرف کند، بحکم اسلام باید هر چه زودتر آن را بصاحبش برگرداند و اگر از بین رفته مثل قیمتش را بدهد. و چنانچه بواسطه غصب زبانی بصاحب مال وارد آمد از عهده آن برآید

اگر بدون اجازه مالك در ملك او تصرف کند ولی از تصرف مالك جلوگیری نکند فقط باید خود مال؛ و اگر تلف - 2 شده مثل یا قیمتش را بدهد

بجز آنکه گفتیم احکام و مسائل ضمان بسیار است و برای دانستن آنها باید بکتابهای فقهی رجوع شود

بترتیب ۱/۲ و ۱/۴ و ۱/۸ و ۲/۳ و ۱/۳ و ۱/۶ (64)

